

خوب و بد تحزب

احمد نقیب‌زاده

وکیل ملت

عمادالدین باقی

در جست‌وجوی

راه‌سوم

داوود فیروزی

دست‌خدا

بر سر کیست؟

سعید حجازیان

هلموت کهل:

جمع‌دین و دموکراسی

ردپای احمدی‌نژاد

گفت‌وگو با شهربانو امانی

غلامحسین کرباسچی

در گفت‌وگو با سازندگی:

روحانی بنی‌صدر نیست

- در ۱۲ سال گذشته شورای شهر در تهران کاره‌ای نبوده است
- پرسنل شهرداری در آخر دهه ۷۰ حدود ۱۰ هزار نفر بود. الان حدود ۷۰ هزار نفر است
- شهردار باید سیاسی باشد اما سیاسی کاری نکند
- پل‌سازی در تهران راه‌حل نیست باید مترو را تکمیل کرد
- مرعشی می‌گوید اگر اکثریت بخواهند نامزد شهرداری تهران می‌شود
- بازگشت من به شهرداری تهران درست نیست کار تکراری نباید کرد
- عملکرد وزیر کشور در این ۴ سال قابل قبول است البته برخی استانداران و فرمانداران باید تغییر کنند
- فضیلت آقای روحانی این است که روحانی بماند نه اینکه به آقای حجازیان تبدیل شود
- آقای روحانی حتما بنی‌صدر نیست
- بنی‌صدر ابوالحسن بود و ایشان خود حسن است!
- جمعی از سیاسیون غیرمعتدل دور بنی‌صدر را گرفتند و او در مقابل رهبری ایستاد اما آقای روحانی اصلا در چنین موضعی نیست
- اگر نظر موافق رهبری نبود
- برجام که بزرگ‌ترین پیروزی آقای روحانی و کل ملت بود، محقق نمی‌شد

● صفحه ۷

سازندگی خبر می‌دهد:

حمایت عبدالله نوری
از نامزدی مرعشی
برای شهرداری تهران

● صفحه ۳۲



● سرمقاله

با بازسازی تشکیلات اصلاحات
از تکرار تجربه‌ی تنگه‌ی احد
جلوگیری کنیم

اصلاح اصلاح‌طلبی

جبهه اصلاحات در اوج بلوغ تشکیلاتی خود قرار دارد و این بلوغ پس از شکست سهمگین سالیان ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۲ به دست آمده است. کافی است که کارنامه‌ی شکست‌هایمان را مرور کنیم:

اول در دوره‌ی دوم شورای شهر تهران، اختلافات درونی شورای شهر اول، بی‌تدبیری دولت وقت در انحلال شورای شهر اول، بی‌تدبیری احزاب اصلاح‌طلب در عدم ائتلاف در انتخابات شورای شهر دوم و به قول برخی دوستان «وژن‌کشی» درون‌گفتمانی حلقه اول شکست اصلاحات را ساخت که در نتیجه آن شهرداری تهران را به مدت ۱۲ سال به اصولگرایان واگذار کردیم.

دوم در انتخابات مجلس هفتم شورای اسلامی با وجود آنکه امکان تنظیم یک فهرست نسبتاً خوب (بلکه نسبت به این روزها؛ عالی) از اصلاح‌طلبان وجود داشت (افرادی مانند مهدی کروبی، مجید انصاری، علی‌هاشمی، جمیله کدیور و...) اما با استراتژی تحریم برخی دوستان آن انتخابات را واگذار کردیم و مجلس شورای اسلامی را به مدت ۱۲ سال به صورت مطلق به اصولگرایان واگذار کردیم.

سوم در انتخابات ریاست‌جمهوری نهم به جای معرفی یک نامزد واحد با چهار نامزد وارد انتخابات شدیم و نه در مرحله دوم که در همان مرحله اول بسا ائتلاف رای‌اندکی محمود احمدی‌نژاد را به قدرت رساندیم و به مدت ۸ سال دولت را به اصولگرایان واگذار کردیم.

این ناکامی‌ها ناشی از ناتوانی شهرداری، دولت و مجلس اصلاحات نبود هرچند که بر آن نهادها در زمانه‌ی خود انتقاداتی وارد بود اما انتقادات در برابر تجربه‌ی تلخ مدیریت اصولگرایان برای ملت ناچیز بود.

● ادامه در صفحه ۲

گزارش مجلس ۱

تفکر تشکیلاتی در مجلس ایران جا نیفتاده است

گفت‌وگوی سازندگی با عبدالرضا هاشم‌زایی عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران و نماینده تهران در مجلس

عبدالرضا هاشم‌زایی نماینده تهران و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران مسن‌ترین نماینده مجلس دهم است و به همین دلیل هم در افتتاحیه این مجلس ریاست سنی مجلس دهم را بر عهده داشت. او پیش از این هم سابقه نمایندگی داشته و در دور دوم مجلس زمانی که آیت‌الله هاشمی ریاست آن را بر عهده داشت عضو هیات‌رئیسه بوده است. استانداری ایلام، معاونت سیاسی در استانداری خراسان و ریاست شرکت ملی صنایع مس ایران از دیگر سوابق هاشم‌زایی است. او حالا با تجربه‌ای که هم در دولت و هم در مجلس داشته با سازندگی درباره عملکرد فراکسیون امید، نحوه چینش کابینه دوازدهم و مناسبات میان مجلس و دولت گفت‌وگو کرده است که در ادامه می‌خوانید:

● مذاکرات بین دولت و فراکسیون امید در رابطه با کابینه شروع شده است؟

هنوز مذاکرات رسمی بین دولت و فراکسیون‌ها شروع نشده است. ولی کج دار و مریز نمایندگان مجلس در فراکسیون‌ها روی شاخص‌ها و مصادیق وزارتخانه‌ها بحث می‌کنند و قطعاً همین بحث‌ها در دولت هم مطرح است.

بین دو فراکسیون امید و مستقلین چطور؟ بحثی برای چگونگی تقاهم بر سر کابینه جدید آغاز شده است؟

هنوز به صورت رسمی خیر. اما به صورت غیررسمی یک‌سری شاخص‌هایی طرح شده و مصادیقی برای وزارتخانه‌ها مطرح شده و اعضای دو فراکسیون ارزیابی‌هایشان را بیان کرده‌اند اما هنوز رسمی نیست. دولت فعلی در عمر چهارساله خودش با دو پارلمان کار کرد که سه سال آن را مجلس نهم سپری کرد. الان در مجلس دهم اعتقاد غالب این است که ترکیب دولت جدید باید کاملاً متفاوت با دولت یازدهم باشد. یکی از دلایل آن هم این است که به هر حال بالای ۷۵ درصد ترکیب مجلس عوض شده است. بنابراین دولت باید دولتی کاملاً متفاوت به خصوص در بخش‌های اقتصادی باشد. در بخش‌های سیاسی گمان می‌کنم چندان تغییری در دولت ایجاد نخواهد شد به خصوص در بخش سیاست خارجی. ولی در بخش‌های اقتصادی تحولات جدی خواهد بود. اما اینکه چقدر نفر از فراکسیون امید و چند نفر از فراکسیون مستقلین انتخاب شده باشند و روی مصداق‌ها کار بکنند هنوز چنین کاری شروع نشده است. فعلاً صحبت‌های بین گروهی نمایندگان از دو فراکسیون وجود دارد اما رسمی نیست.

● مطلع هستید به ویژه در بخش‌های اقتصادی چه کسانی برای وزارت مطرح هستند و یا پیشنهاد خودتان چه کسانی است؟

ببینید ما متأسفانه به خصوص در دوره ۸ ساله دولت آقای احمدی‌نژاد طوری وزیر انتخاب کرده‌ایم که کادرسازی انجام نشده است. مثلاً وقتی قرار است برای وزارتخانه‌ای وزیر جدید انتخاب شود بعد از وزیری که سر کار است به معاونین او توجه می‌شود. به اعتقاد من چون در چند سال گذشته نیروهایی که برای معاونت‌ها و شرکت‌های بزرگ انتخاب شده‌اند ویژگی‌های لازم را نداشتند کادرسازی انجام

نشده و الان برای انتخاب وزرا با مشکل مواجه هستیم. برای همین نمی‌توانیم بگوییم در فلان وزارت برای تعیین وزیر در میان ۱۵ معاون و مدیر وزارتخانه مثلاً ۱۰ وزیر به صورت بالقوه وجود دارد. این مسئله اساسی در انتخاب دولت آینده است. با این حال من شنیدم جوانگرایی خیلی مطرح است و گفته می‌شود میانگین سنی کابینه ۵۰ سال خواهد بود. آقای رئیس‌جمهور به دنبال نیروهای جوان است و کابینه‌ای تازه‌نفس به مجلس معرفی خواهد کرد.

● در صحبت‌هایتان اشاره کردید به ائتلاف فراکسیون امید با مستقلین در بزنگاه‌های مهم و آن را دستاورد فراکسیون امید دانستید. موضوع رابطه فراکسیون امید و مستقلین از موضوعات پرفراز و نشیب مجلس دهم است. می‌خواهم کسی به عقب برگردم. بیشتر اعضای فراکسیون مستقلین همان اعضای لیست امید بودند که بعد فراکسیون مجزایی تشکیل دادند. برخی جدا شدن این طیف را ناشی از ناتوانی هیات‌رئیسه فراکسیون امید می‌دانند که نتوانست آنها را درون خود نگه دارد؛ برخی هم آن را ناشی از بدعهدی این طیف می‌دانند که با لیست امید وارد مجلس شدند اما به تعهدی که داده بودند وفادار

نماندند. تحلیل شما از این موضوع چیست؟

ببینید فراکسیون مستقلین، اصولگرهای معتدل هستند. واقعیت این است که در انتخابات مجلس با توجه به رد صلاحیت‌های گسترده اصلاح‌طلبان، چاره‌ای جز این نداشتیم که از افراد معتدل‌تر که تندرو نبودند حمایت کنیم. چون اصلاح‌طلبان نمی‌خواستند صفر و صدی عمل کنند و سیاست‌ورزی را تعطیل کنند. بعد از انتخابات هم جدا شدن این طیف از فراکسیون امید غیر طبیعی نیست. اگر ما نیروی تابیدصلاحیت‌شده از جناح اصلاح‌طلب به اندازه کافی داشتیم این انتظار درست بود که تا پایان دوره باید همه به فراکسیون وفادار می‌مانند و هیچ انشعابی رخ نمی‌داد. البته من الان هم معتقدم انشعابی رخ نداده است. در واقع رد لیست امید دو تیپ‌نیرو حضور داشتند. یک بخش اصلاح‌طلبان و بخش دیگر اصولگرایان معتدل. وقتی با چنین شرایطی لیستی را می‌پندید بعد از انتخابات باید منتظر باشید که همه به آن وفادار نباشند. لذا من این موضوع را غیر طبیعی نمی‌دانم.

● به هر حال این طیف از پشتوانه و پایگاه رای اصلاح‌طلبان استفاده کردند این انتظار که به فراکسیون امید وفادار بمانند انتظار بیجایی است؟ فکر نمی‌کنید اگر هیات‌رئیسه فراکسیون امید قوی‌تر عمل می‌کرد این طیف به جای اینکه به عنوان یک «ساب فراکسیون» زیرمجموعه فراکسیون ولایت قرار بگیرد می‌توانست زیرمجموعه فراکسیون امید باقی بماند؟

شاید اگر هیات‌رئیسه و مدیریت فراکسیون خیلی قوی‌تر عمل می‌کرد جدا شدن این طیف از فراکسیون امید کمتر نمود پیدا می‌کرد اما به هر حال یک‌سری عوامل بیرونی را هم نباید فراموش کنید. لابی‌هایی که انجام می‌شد و امتیازاتی که داده می‌شد تاثیر گذار بود.

● کدام عوامل بیرونی؟ ممکن است روش‌تر بگویید؟

بالاخره آمدن به درون فراکسیون

هزینه‌هایی ممکن است داشته باشد. به هر حال دور بعدی انتخابات مجلس فرا می‌رسد و امکان رد صلاحیت کاندیدانها در طیف اصلاح‌طلبان خیلی بیشتر است. اگر به رد صلاحیت‌های این سال‌ها نگاه کنیم دوستان غیر اصلاح‌طلب می‌دانند در چهار سال بعد اگر خطای بی‌نی نداشته باشند دوباره تایید می‌شوند. اما اصلاح‌طلبان این تصور را دارند که نمی‌دانند برخورد شورایی نگهبان با آنها چگونه خواهد بود. لذا ترس از رد صلاحیت در جذب نشدن به فراکسیون امید بی‌تاثیر نیست. کسی که تفکر اصلاح‌طلبی دارد به قول معروف هم خربزه می‌خورد و هم پای لرزش می‌نشیند اما این انتظار را از نیروهایی که ماهیت اصلاح‌طلبی ندارند نمی‌توان داشت.

اصلاح‌طلبان به هر حال به دنبال حضور سیاسی در شهرهای مختلف هستند طبیعی بود که وقتی گزینه آنها رد صلاحیت شد و گزینه صد در صد اصلاح‌طلب وجود نداشت باید از گزینه نزدیک به اصلاح‌طلبان حمایت می‌کرد. چنین نیرویی را نمی‌توان ملامت کرد که چرا بعد از ورود به مجلس به جریان حامی‌اش وفادار نمانده و نام آن را بدعهدی گذاشت.

● علاوه بر این لابی‌بخش‌هایی از دولت به نفع جریان مقابل فراکسیون امید هم در این ماجرا بی‌تاثیر نیست. درست است؟

خود دولت ایسن را رد می‌کند. آنطور که من شنیدم همان اوایل کار مجلس، آقای رئیس‌جمهور به دولتی‌ها تکلیف کرده بود که هیچ گونه مداخله‌ای در لابی‌ها و ماجراهای مجلس نداشته باشند. اما واقعیت این است که برخی دولتی‌ها در لابی‌ها حضور داشتند و تاثیری هم داشته است.

● ممکن است مشخص‌تر در اینباره صحبت کنید در انتخابات هیات‌رئیسه چه در سال گذشته و چه امسال تحت تاثیر همان لابی‌ها معادلات به ضرر فراکسیون امید پیش رفت...

ارزیابی من این است که لابی‌بخشی از دولت در انتخابات هیات‌رئیسه امسال خیلی کم‌رنگ‌تر از انتخابات سال گذشته بود. نمی‌خواهم رد کنم و بگویم امسال نبوده است اما خیلی کم‌رنگ‌تر از انتخابات هیات‌رئیسه اول بود.

● جنس این لابی‌ها چگونه است؟ یک چهره دولتی معمولاً با چه ابزاری رای یک نماینده را می‌تواند تحت تاثیر قرار دهد؟

هر کسی در یک حیطه‌ای دارای قدرت است و در لابی‌ها معمولاً از این مزیت استفاده می‌کند. مثلاً بنده نماینده یک شهرستان هستم قول انجام یک کار مردمی (و نه شخصی) به من داده می‌شود. به فرض اینکه یک پروژهای در شهر من انجام شود. می‌خواهم بگویم نمایندگان در سطحی نیستند که بخواهند روی حمایت‌های شخصی حساب کنند اما بیشتر با حمایت‌های منطقه‌ای ممکن است آرایش‌شان تغییر کند. مثلاً در تخصیص بودجه حوزه انتخابیه‌شان یا انتصاب استاندار و فرماندار و یا بخشدار به آنها قول‌هایی داده می‌شود. دولت‌ها همیشه از این امکانات برای حمایت از یک نماینده استفاده می‌کنند

● اینکه می‌گویید در انتخابات هیات‌رئیسه امسال لابی‌بخشی از دولت کم‌رنگ‌تر بود اما فراکسیون امید باز دو کرسی را از دست داد. این ضعف فراکسیون امید را نشان نمی‌دهد؟



از این پس هر ماه

یکی از نمایندگان عضو حزب کارگزاران سازندگی ایران در مجلس در گفت‌وگو با سازندگی به مولکین خود گزارش می‌دهد.

خبر

هدایت‌الله آقایی به اوین رفت

توهین به مسئولان نظام بود که به آن رسیدگی نشده بود. در تیرماه سال ۹۵ به شعبه پانزده دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی احضار و به دو سال حبس تعزیری محکوم شدم که به آن اعتراض کردم و پرونده به دادگاه تجدیدنظر رفت. نهایتاًحکم دو سال

حبس به شش ماه حبس تعزیری لازم‌الاجرا تقلیل یافت.»

آقایی تاکید کرده بود: «سندی که با آن می‌گویند من به مسئولان نظام توهین کردم مربوط به ۲۵ سال گذشته یعنی



سال ۷۰ زمانی که بنده در مجلس سوم نماینده بودم، می‌شود. در آن سال جمعی از نمایندگان نامه‌ای نوشتیم و به ردصلاحیت‌هایی که توسط شورای نگهبان صورت گرفته بود اعتراض کردیم و خواستیم رسیدگی شود اما نمی‌دانم چرا از بین نمایندگان امضاکننده به من اتهام توهین وارد و مرا محکوم کردند. در عین حال این نامه بر اساس ایفای وظایف نمایندگی ما بوده و اصلاً نکته توهین‌آمیزی در آن نبوده است. نمی‌شود که امروز نماینده‌ای برای ایفای وظیفه نمایندگی خود کاری کند و بعد از ۲۵ سال با او برخورد شود.»

مهندس هدایت‌الله آقایی برای اجرای حکم شش ماه حبس خود راهی زندان اوین شد. به گزارش سازندگی حکم دو سال حبس هدایت‌الله آقایی عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران به شش ماه حبس تعزیری لازم‌الاجرا تقلیل یافت و وی برای گذراندن دوران حبس خود به زندان اوین رفت. یکی از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران در گفت‌وگو با ایسنا درباره اتهام هدایت

آقایی گفت: «گویا ایشان زمان نمایندگی مجلس سوم به‌همراه جمع دیگری از نمایندگان نامه‌ای را امضا کرده بودند که دادستانی از آن توهین به مقامات تلقی کرده و طبق آن وی به شش ماه حبس محکوم شده است.»

هدایت‌الله آقایی هفتم اسفند سال گذشته در گفت‌وگو با ایسنا در رابطه با پرونده خود گفته بود: «پس از وقایع سال ۸۸ بنده به پنج سال حبس محکوم شدم که دو سال و نیم آن قطعی و دو سال و نیم آن تعلیقی بود که این محکومیت طی شد، اما بند مفتوحی در پرونده سال ۸۸ وجود داشت که اتهام

ادامه سرمقاله

اصلاح اصلاح‌طلبی

۲- اداره شهری شاداب و توسعه‌یافته و به دور از فساد.

اداره دولت و شهر اما نیازمند یک تشکیلات کارآمد و شاداب است. نبود تشکیلات سیاسی بیرون از دولت و شهرداری به عنوان حامی دولت و شهرداری پاشنه‌ی آشیل نهضت ملی ایران در دوران محمد مصدق و جنبش اصلاحات ایران در دوران سیدمحمد خاتمی بود. مصدق و خاتمی در دوران دولتمردی خود نخواستند رهبری اصلاحات را برعهده گیرند اما خاتمی اکنون در چنین مقامی قرار دارد. اقدامی لازم اما ناکافی چراکه تا زمانی که این شخصیت ملی به نهادی ملی بدل نشود هر لحظه احتمال توقف راه وجود دارد.

مقصود ما البته فقط تحزب نیست. اصلاح‌طلبان شاید بیش از اندازه لازم حزب دارند و گاه احزاب دو یا سه نفره مخل تحزب در ایران می‌شوند. چاره کار در ایجاد جبهه و نهاد ملی اصلاح‌طلبی است. همچنان که اصولگرایان با ایجاد جمناقصد داشتند به این ساختار برسند.

ما البته سال‌ها قبل پیشنهاد تأسیس پارلمان اصلاحات را داده بودیم: یک کنوانسیون و کنگره ملی اصلاح‌طلبان برآمده از اشخاص حقیقی و حقوقی با مشخص کردن وزن همه‌ی احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی عضو این نهاد ملی از حیث تعداد اعضا، فعالیت حزبی، مانیفست حزبی و برنامه‌ی اجرایی...

ما برای اصلاح ساختار موجود و بهبودبخشی به آن پیشنهادات روشنی داریم که در آینده در نشریه سازندگی به آن خواهیم پرداخت اما تاکید می‌کنیم که همین امروز برای این کار دیر است و برای جلوگیری از تکرار تجربه‌ی شورای شهر اول و تنگه احدی که کار اصلاحات را در سال ۱۳۸۲ به هزیمت کشاند، باید هر چه سریع‌تر به اصلاح اصلاح‌طلبی دست زنتیم...

ریشه‌ی آن ناکامی‌ها در فقدان سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبان و عدم کارآمدی نهادهای سیاسی آنان اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی بود که بعداً در انتخابات مجلس هفتم و نهم نیز تکرار شد. در آن زمان ما از ضرورت تبدیل شخص خاتمی به نهاد خاتمیسم سخن گفتیم و اینکه به جای نامزدی مکرر آقایان هاشمی و خاتمی افرادی که ادامه‌دهنده راه ایشان هستند وارد صحنه شوند که گرچه در آن زمان با هجوم دوستان اصلاح‌طلب دیگر مواجه شد اما نهایتاً در پنج انتخابات اخیر؛ ریاست‌جمهوری یازدهم و دوازدهم، مجلس دهم، خبرگان پنجم و شورای پنجم مورد تایید اکثریت جبهه اصلاحات قرار گرفت؛ اکنون سرمایه‌ی شخصی آقایان هاشمی و

خاتمی در حال گذار به نهادهای حقوقی و سیاسی مانند شورای عالی اصلاح‌طلبان است تا جایی که امروز در غیاب آیت‌الله هاشمی‌رفستجانی راه او ادامه دارد و در غیبت نسبی حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی نیز اثر او محسوس است. این راهی است که نظام جمهوری اسلامی ایران هم پذیرفته و اصل سقف نامزدی اشخاص برای ریاست‌جمهوری در دو دوره عملاً ثبت شده است اما راه تکثیر شادابی سیاسی و حزبی در کشور گشوده مانده است.

اکنون مردم تهران و ایران بار دیگر فرصت بزرگی را در اختیار جبهه اصلاحات قرار داده‌اند: دولت دوازدهم، شورای پنجم و بخش مهمی از مجلس دهم در اختیار جبهه اصلاحات است. این نهادهای آیینی تمام‌نمای عملکرد جبهه اصلاحات در اداره کشور خواهند بود و مردم در انتخابات مجلس یازدهم و دولت سیزدهم و شورای ششم دوباره دربار‌ه‌ی ما قضاوت خواهند کرد. به نظر ما پیروزی در آینده موکول به این اصلاحات است: ۱- ایجاد دولتی کارآمد و مقتدر و به دور از حاشیه.

روحانی کجا؟ بنی‌صدر کجا؟



پیروزی شکست‌انگیز حسن روحانی در انتخابات دوره دوازدهم ریاست‌جمهوری برای کسانی که مدیریت نامأنوس دولت نهم و دهم برایشان مطلوب و مایه برکت و منفعت بود، بسی تلخ و ناگوار به حساب می‌آمد. آقای حسن روحانی اگرچه از اردوگاه اعتدال و با قاعده اصولگرایی در سال ۹۲ به عرصه قدرت راه یافت اما از آنجا که سیاستمداری پرتجربه و واجد ریشه‌های اصیل انقلابی است، تمام توان و خیرخواهی خویش را در دولت یازدهم در مسیر مصالح ملی و پاسخگویی به خواست و اراده اصلاح‌طلبی ملت چنان به کار بست که بی‌اغراق فراتر از انتظار اصلاح‌طلبان ظاهر شد. مخالفان امروز حسن روحانی، دوستان دیروز او بودند که از او توقع و تصور متفاوتی داشتند و چون خواست خود را محقق نمی‌یافتند، به صورت ناشیانه و خسارت‌بار رودرروی او ایستادند و از هیچ‌گونه تخریب و توهین و تحقیر در حق او فروگذار نکردند. سال پایانی دولت یازدهم ریاست‌جمهوری که ملت و نظام سیاسی ایران آرایش پرشکوهی را برای ورود به انتخابات دوازدهمین دوران به خود می‌گرفت، فرصتی برای مخالفان فراهم شد تا قاطبه رقبیان او زیر چتر و خیمه وحدت و اتحاد سیاسی لرزان اما جامع‌الاطراف جمع شوند و به خود امید فراوان دهند تا از معبر این پیوند فراگیر و کوتاه‌مدت بتوانند آرزوهای بلندپروازانه خویش را عملی سازند. تشکیل «جمعیت مردمی نیروهای انقلاب» که دربرگیرنده همه ظرفیت مخالفان سیاسی حسن روحانی بود، آغازی بود تا توان مضاعفی را در رقابت‌ها علیه رئیس‌جمهور مستقر خلق کند، اما به دلایل گوناگون از این هدف بازماند؛ دلایلی که به قلم این نگارنده پیشتر و در اوان شکل‌گیری آن اقامه شد و در آن گفتارها و نوشتارها سعی کردم عوامل نامردی و ناتوانی این جماعت را بازخوانی کرده و با اشاره به فقر وجاهت عناصر سیاسی آن و عملکرد محسوس بد تندروها، اجزای آن پدیده نابالغ و ناکارآمدی عارض بر آن را برشمارم.

حجت‌الاسلام رئیسی، چهره جوان و نوظهوری که تمام امید و آرمان مخالفان را نمایندگی می‌کرد و در سیمای خویش تحقق منویات آنان را به تصویر کشانده بود، آمده بود تا با پشتیبانی و همراهی وحشت‌زده، خشن، هیجانی و به دور از منطق اخلاق سیاسی و اسلوب رقابتی جناب آقای محمداقبر قالیباف پنجه در پنجه حسن روحانی بیفکند، اما چون از ظرفیت ذاتی حمایت مردم، به‌خصوص طبقاتی که امیدواری به آنها بسته بود برخوردار نبود، شکستی فاحش خورد و پند درس‌آموزی را دریافت کرد. برخی تندروها، کسانی که در «سایه‌روشن» سیاست نشسته بودند و از سنگر طراحی انتخاباتی منویات جبهه اصولگرایی را پیش می‌بردند، ترفند جدیدی را پیش گرفتند. آنان هم‌اکنون می‌کوشند بستر خدمت دوره دوم آقای دکتر حسن روحانی را دچار چالشی سنگین کنند و از این رهگذر امید بسته‌اند در پایان دوره دوم مدیریت او یعنی سال ۱۴۰۰، کارنامه ناموفقی را از ایشان ترسیم کنند؛ به امید آنکه شاید بتوانند در آن دوران، بار دیگر خاطرات شیرین سال ۸۴ خود را که جز خسارت ملی و تلخکامی برای مردم چیزی به همراه نداشت، زنده کنند. با کمال تأسف باید گفت تمام این بازی‌های کودکانه به نام رقابت‌های جناحی و حزبی رقم خورده و به دور از سلامت سیاسی جریان پیدا می‌کند و با ششوربختی باید گفت عارضه سنگینی را بر سپهر سیاست و دولتمردی ایران وارد ساخته است. **آقای حسن روحانی بعد از پیروزی قاطع خود در انتخابات گام مهمی به پیش برداشت و پیام صلح و دوستی داد و دست برادری و همکاری به سوی رقیب خود دراز کرد. او به زبان فصیح و بیان رسا اعلام کرد، عصر رقابت‌ها به پایان رسیده و دوره رفاقت و همکاری آغاز شده است. او در محضر مقام معظم رهبری در اجتماعی که باحضور مدیران و مسئولان بلندپایه نظام برپا شده بود، قریب به یک ساعت با فصاحت و بلاغت و با صداقت تمام سخن گفت. از گذشته، تصویری واقع‌بینانه و دقیق ارائه کرد. او توانست دستاوردهای ارزنده خود و چهار سال تلاش خستگی‌ناپذیر کابینه را به روشنی ترسیم کند و در فرازهای آخر سخنان خویش،**

افق پیش‌رو را واقع‌بینانه نشان داد و گفت که برای صلاح و سداد و فلاح ملت چه راه صعب و سنگینی در پیش است. او با عشق به مردم و اعتماد به نفس بسیار و با تواضع ستودنی، دست خویش را به سوی همه، از جمله قوای دیگر کشور و کسانی که دیروز علیه وی در صحنه قدرت و سیاست می‌گنجیدند، دراز کرد اما دریغ از پاسخی که دلالت بر اجابت و همراهی آنان داشته باشد.

امروز رئیس‌جمهور حسن روحانی مظلوم‌تر و تنهاتر از سال ۹۲ است. او سه سرمایه بزرگ و پایسدار در کف دارد: اول اعتماد و اتکائی به خدا و امید به فجر و توفیقی که خداوند بندگانش صادقش را به آن وعده داده است. دوم پشتوانه عظیم مردمی که به شایستگی او را برگزیدند و با وی بیعت کردند. قاطبه ملتی که به خوبی دریافته است حسن روحانی خدمتگزاری صادق است و کسوت ریاست لایق وجود اوست و سوم عزم و همراهی و دفاع سرسخت جبهه بزرگ اصلاح‌طلبان که سرمایه عظیم اجتماعی، فکری و مدیریت خویش را بدرقه راه او کرده و بی‌هیچ منتی او را پشتیبانی کرده است.

جریان افراطی و اندک جماعت تندروی مخالف حسن روحانی ادب بیان را در مخالفت مراعات نکرده و راه به سوی آرامش و اصلاح نمی‌برد. این جماعت در فرصت‌های پیش روی خود از خصومت‌ورزی فروگذار نیست و در مقیله‌های سیاست، در بزنگاه‌ها پیگیر انتقام است و به دنبال وارد ساختن آسیب به حیثیت مدیریتی رئیس‌جمهور و حتی ضربه زدن به شخصیت اوست. از جمله اقدامات نادرست این افراد، شباهت‌سازی‌های تاریخی است که ساز کرده‌اند. تاریخ سیاسی ایران در ابتدای شکل‌دهی سامانه مدیریتی کشور و تاسیس نظام، دچار بحران سرنوشت‌سازی شد و اولین رئیس‌جمهور منتخب ملت را به بیراهه کشاند و او را به وادی فرصت‌سوزی برد. آقای ابوالحسن بنی‌صدر از جمله روشنفکران خارج‌نشین ایرانی بود که صبح پیروزی انقلاب اسلامی ایران، چند صبحایی همراه امام خمینی بنیانگذار نظام و رهبر انقلاب شد، وی از فرصتی که تقدیر بر سر راه امام قرار داده بود، و ایشان را در هجرتی به سوی پاریس برده بود، امکانی یافت تا خود را تجلی عینی آفرینش نقشی جا بزند که امام خالق آن بود. امام راحل بر این باور بود که صداقت و وفاداری در انقلاب، ملت ایران را به سرچشمه وصول و حصول پیروزی رهنمون خواهد ساخت و بالمال روشنفکران و چهره‌های ملی و معتقد اسلامی، سکان مدیریت کشور را به دست خواهند گرفت و تحت نظارت چشم‌بینای رهبری و وجه اعتقادی نظام که امام خود شاخص تمام‌عیار آن بود، مصالح ملت و ایران را تدبیر خواهند کرد؛ آقای بنی‌صدر در فرصتی که یافت به ظاهر از خود چهره مطلوبی ارائه کرد که تامل‌کننده نظر امام و امت بود، لکن از آنجا که به لحاظ اعتقادی و جنبه‌های ذاتی فاقد کفایت لازم و اسیر حب الدنیا بود و عملاً به دلیل اینکه با تحولات انقلاب بیگانه بود و صعوبت‌های آن را درک نکرده بود و مهم‌تر از آن به لحاظ شخصیتی چهره‌ای متفرعن و خودخواه بود و گرفتار کیش شخصیتی عجیب و غریبی بود، به سرعت در اسارت خودپسندی درافتاد و به سقوط و انحطاط کشیده شد و به خاطر همان فقدان صلاحیت و کفایت و تدبیر، توسط سازمان تروریستی منافقین بازی خورد و اندک سابقه اسلامی و ملی خویش را به قربانگاه نفاق برد و در یک سحرگاه شوم، کشور را با ترس و دلهره ترک کرد و فرار را بر قرار ترجیح داد. چهار دهه از تاسیس نظام تاکنون گذشته و این تجربه تلخ از ذائقه ملت خارج شده و این پدیده شوم همواره زیان‌زد ملت است؛ مدیران لایق نظام، از آن خاطرات تلخ، تجربه‌ها و پرهیزها اندوخته‌اند و هوش سیاسی و

فهم اجتماعی از واقعیت‌ها، درکی روشن به آحاد مردم و مسئولان داده است که امروز خادمان را از بی‌کفایتان، خوب تشخیص می‌دهند و در عرصه واگذاری اختیار به برگزیدگان خویش، دچار خطا نمی‌شوند و با ساده‌اندیشی، زحمات و تلاش‌های خود را به ثمن بخش از بین نمی‌برند. آتهایی که با مشابهت‌سازی‌های تاریخی و قرینه‌گرایی در سیاست می‌کوشند از حسن روحانی تصویر دومی از ابوالحسن بنی‌صدر را به نمایش بگذارند، به غایت دچار گمراهی و ظلم و خیانت شده‌اند. اگر اندک شناختی از تاریخ داشتند، درمی‌یافتند که **روحانی خود در صف مقدم شکستن بت بنی‌صدر بود، حسن روحانی کجا و بنی‌صدر کجا؟!**

کدام جنبه شخصیتی یا مدیریتی این دو، به هم شباهت دارد که فتنه‌گران کینه‌توز را به این وادی ناچوانمردی سوق داده است؟! حسن روحانی، فرزند حوزه و دانشگاه، برخاسته از متن انقلاب و چهره تلاشگری است که همراهی‌های او در عصر غربت انقلاب در ذهن و ضمیر بزرگان نظام و مردم به خوبی ماندگار شده است؛ لایق مردی که هشت سال تمام دوش به دوش فرمانده بزرگ و هوشمند نبرد مقدس عرصه حق علیه باطل، فقید دوران‌ساز آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی جبهه‌های نبرد و قرارگاه‌های فرماندهی را قدم به قدم درنوردیده است؛ شخصیت عاقل و مدبری که تجربه‌های یارزش او در پارلمان، جنبه‌های عقلانیت‌نهاد قانونگذاری را تقویت کرده است؛ دستیار ارشد و توانایی که پرچمدار بزرگ اصلاحات، سیدمحمد خاتمی را در طول هشت سال مدیریت درخشان‌ش، در موضع شورای عالی امنیت ملی، همراه و همدل و همکار بوده است؛ چهره فرزانه و دانشمندی که وقتی لب به سخن می‌گشاید، مخاطب را از منظر انتظار و تب‌نیز به سرچشمه وفور و کمال رهنمون می‌سازد؛ سیاستمدار هوشیار و

عالیقدر و دیپلمات برجسته‌ای که با فکر و صبر و اندیشه و حلم و سختکوشی، پرونده سنگین و خطیره هسته‌ای ایران را به فرجام نیک هدایت کرد و بسیاری از مختصات و توانمندی‌هایی که خداوند در او به ودیعت نهاده است، در موقعیت لازم به نفع ملت آن را ارزانی کشور خواهد کرد. کدام‌یک از این جنبه‌های ذاتی و اکتسابی و انقلابی و هنر مدیریت شایسته او شباهت به فردی دارد که هیچ اثر قابل توجهی از خود در زندگی شخصی و اجتماعی یا حیات ملت‌اش به‌جا نگذاشته است؟ روحانی امروز مستظهر به لطف خدا و پشتیبانی بی‌نظیر ملت است، او حقیقت آزادی و دموکراسی را با تمام وجود حس کرده و در مقام تامل و دفاع آن برای مردم شبانه‌روز می‌کوشد. در حالی که آقای ابوالحسن بنی‌صدر، قلبی سخت و سنگی داشت و نهادهای پرکینه و روحیه‌ای مملو از دیکتاتوری و خودخواهی و از همه مهم‌تر بی‌اعتقاد به امام و مردم که بضاعت اندک تجربه روشنفکری‌اش را هم به باد فنا داد. مخالفان روحانی از این ترفند، راه به جایی نخواهند برد. آنها حق دارند مخالف باشند، اما هم عرف سیاسی و هم اخلاق انسانی و هم قانون اساسی را بر برای مخالفت منطقی به روشنی بیان کرده است. رسم مخالفت باید با رسم جوانمردی و صداقت همراه باشد. مخالفان روحانی باید هدف مخالفت خویش را بر راهی استوار سازند که از خلال چالش‌های موافق و مخالف، صلاح ملت و کشور و نفع

مردم به دست آید. راه خطایی که آنها در پیش گرفته‌اند، هم برای خودشان و هم برای کشور و مردم خسارت‌آفرین است؛ ضمن آنکه، آنها را به مقصودشان نخواهد رساند.

عقلانیت و اعتدال و رویکرد اصلاح‌طلبانه، تقدیر قطعی و مشیت خدایی ملتی است که رنج‌ها برده و نجات‌ها به خرج داده است. جامعه ایران امروز بیش از همیشه نیاز به وحدت و همدلی عقلا از هر گروه و صنف و جناح و جبهه و حزب دارد. تندروری و وحدت‌شکنی تامل‌کننده مصالح نظام و مردم نخواهد بود.

دکتر حسن روحانی، هم‌اینک فصل مشترک همه رنج‌دیدگان دوران انقلاب است. او ترجیح‌بند مدیران ارشد و تکنوکرات دلسوز کشور است؛ وی پیونددهنده عقلای اصولگرایی دردمند و اصلاح‌طلبان برجسته و نماد آرمانی ملت و همه کسانی است که ایران را در اوج و اعتلا می‌طلبد و برای مردم آرامش و امنیت

طالبانند و اخلاق و پیشرفت و اصلاح را هدف قرار داده‌اند. ایران و عرصه سیاست‌ورزی امروز در این خاک، نبرد میان دو جبهه راستی و کژی است؛ جبهه حق و عدالت و عقلانیت و منطق و صداقت و راستی و پاکدستی در مقابل جبهه خشن و احساسات‌گور و خودخواهی و دیگرکشی و مرگ‌آفرینی و زشت‌خویی و ستمکاری و تهمت و افترا و دروغ‌پردازی. دامن اصولگرایان صادق و بی‌ریا و قاطبه اصلاح‌طلبان و آزادی‌خواهان و اعتدال‌گرایان سختکوش که دل در گروی ملت و دین و آیین و آزادی و استقلال دارند، از این پلشتی‌ها پاک است و غیرت و حمیت و مردانگی آنها از این زشتی‌ها و آلودگی‌ها و هرزه‌درآیی‌ها به دور است.

خودخواهان کینه‌توز بدانند اگر قرار است قربانت و شباهتی برقرار شود، این روحیه تمامیت‌طلبی و تندروری و دروغ‌پردازی و شانتاژ آنان است که شباهت تاریخی روشن و مدلی دارد که آنان را نه به اسم بلکه به مسما به ابوالحسن بنی‌صدر نزدیک می‌کند؛ ساخت پاک و بی‌آلایش حسن روحانی فرسنگ‌ها با رسم و روال و رفتار ابوالحسن بنی‌صدر فاصله دارد.



کارنامه دولت یازدهم

۱

بالِ راستِ دولت

سازندگی تا تشکیل دولت دوازدهم هر هفته عملکرد یکی از وزارت‌خانه‌های دولت یازدهم را بررسی می‌کند

مرجان زهرانی

خبرنگار سیاسی سازندگی

قریب به یک ماه تـسا آغاز مرداد پرحادثه کابینه زمان باقی است. نیمه مرداد که برسد برخی از وزرا باید کرسی هیات دولت را ترک کنند و صندلی خود را به وزیر دولت دوازدهم واگذار. بعد از آن تنها یک کارنامه اعمال باقی می‌ماند و میراث چهارساله یک وزارتخانه برای وزیر بعدی، در میان همه گمانه‌زنی‌ها و اخبار غیر رسمی رفتن برخی از اعضای کابینه و آمدن دولتمردان جدیدنام‌ساکن طبقه یازدهم ساختمان خیابان فاطمی هم به چشم می‌خورد. عبدالرضا رحمانی‌فضلی، وزیر کشور که پیش از این هم در نیمه راه دولت یازدهم گمانه‌هایی در مورد بازگشت او به صدا و سیما مطرح شد.

بسیاری چنین تغییراتی را در وزارت کشور محتمل و قابل پیش‌بینی می‌دانستند. از همین روی برخی از سیاسیون از گزینه‌های روی میز روحانی برای تصدی این وزارتخانه صحبت می‌کنند. علیرضا رحیمی، نماینده عضو فراکسیون امید در مجلس دهم در گفت‌وگو با اعتماد از محمد شریعتمداری، معاون اجرایی دولت به عنوان یکی از این گزینه‌ها نام برده است و فاطمه ذوالقدر نماینده اصلاح‌طلب تهران عبدالواحد موسوی‌لاری، وزیر کشور دوره اصلاحات و مرتضی بانک معاون کل سرپرست نهاد ریاست‌جمهوری را گزینه‌های احتمالی روحانی برای معرفی به پارلمان می‌داند. گرچه نام علی یونس، معاون رئیس‌جمهوری در امور اقلیت‌ها و مجید انصاری، معاون حقوقی رئیس‌جمهوری هم بار دیگر مطرح شده است.

۲۴ مرداد امسال دقیقا ۴ سال است که عبدالرضا رحمانی‌فضلی مقام عالی رتبه سیاسی‌ترین وزارتخانه کشور است، ۴ سالی که هر ۲ سال وزارت کشور ۲ انتخابات همزمان بر گزار کرده است.

وزارت کشور، سهم همراهان پشت پرده

سال ۹۲ و در جریان معرفی کابینه دولت یازدهم نام علی یونس، وزیر اطلاعات دولت سیدمحمد خاتمی برای تصدی وزارت کشور مطرح شد. حتی در برخی گمانه‌زنی‌ها از موسوی‌لاری وزیر کشور دولت اصلاحات هم نام برده می‌شد، گزینه‌هایی که نزدیکی بیشتری به جریان اصلاحات داشتند و قطعا حضور این افراد برای تصدی سیاسی‌ترین وزارتخانه کشور مقبول‌تر بود. با این حال حسن روحانی تصمیم گرفت عبدالرضا رحمانی‌فضلی را به مجلس معرفی کند، کسی که در حلقه اطرافیان علی لاریجانی بود، با او نشست و برخاست بسیار دارد، در روزگار ریاست لاریجانی بر صدا و سیما قائم‌مقامی او را بر عهده داشت و حتی سال ۸۴ زمانی که رئیس دوره نهم ستاد انتخابات صدا و سیما بود در ستاد علی لاریجانی هم فعالیت می‌کرد. به همین دلیل از همان زمان برخی حضور این سیاستمدار خراسانی در کابینه را حاصل لابی رئیس مجلس با روحانی می‌دانستند و معتقد بودند رحمانی‌فضلی سهم لاریجانی در کابینه است.

علی لاریجانی که بعد از ۸ سال ریاست بر پارلمان و هم‌نشینی با اصولگرایان مرز خود را از آن‌ها مشخص کرده بود با روی کار آمدن حسن روحانی آن را پررنگ‌تر و درزای همراهی‌های پشت پرده پارلمان با دولت جدید یکی از همراهانش را راهی این وزارتخانه کرد. روحانی هم که می‌دانست دست کم تا دو سال ابتدایی دولت به لابی‌های پارلمانی نیاز دارد تصدی این وزارتخانه را بر عهده رحمانی‌فضلی گذاشت.

در نهایت ۲۴ مرداد ۹۲ رحمانی‌فضلی با ۲۵۶ از ۲۸۴ رای، چیزی حدود ۹۰درصد آرای

نمایندگان را کسب کرد و در قامت وزیر کشور دولت روحانی راهی خیابان فاطمی شد، اتفاقی که چندان خوشایند اصلاح‌طلبان نبود. چراکه آنان ترجیح می‌دادند این وزارتخانه سیاسی به دست کسی اداره شود که در تعریف آزادی‌های مدنی و اجتماعی تعریف و توصیفی یکسان با او داشته باشند به ویژه برگزاری ۴ انتخابات از سوی وزارت کشور در طول ۴ سال هم از نگرانی‌های آنها بود.

تغییرات لاک‌پشتی

۱۰ ماه از روی کار آمدن دولت حسن روحانی می‌گذشت و کم‌تر از ۵۰ درصد استانداران و به ویژه فرمانداران تغییر کردند. بدنه اجتماعی دولت در بسیاری از شهرها همچنان منتظر تغییرات مدیریتی شهرستان خود بودند تا مسئولان مستقیم‌شان همسو با دولت شوند و برای پیشبرد اهداف آن تلاش کنند اما هنوز در بسیاری از شهرها خبری از تغییر و تدبیر و اعتدال وعده داده شده نبود. گرچه دولت یازدهم تمایلی نداشت که تغییرات را به سبک سلف خود انجام دهد اما زمان زیادی سپری شد تا فرمانداران با دولت همراه شدند. این موضوع سیل انتقادات اصلاح‌طلبان را روانه وزارت کشور کرد و روحانی در نشست خبری سال ۹۳ این گونه به آن پاسخ داد: «در این ۱۰ ماهی که از آغاز به کار دولت یازدهم گذشته است از این نظر پشیمان نیستم که [در دولت] ترکیبی از جناح‌ها و افراد مختلف داریم. در عین حال به استاندارهای محترم توصیه می‌کنم که اگر مواردی وجود دارد از فرمانداران یا بخشداران که معتقد به راه دولت نیستند یا مجری چارچوب‌ها و برنامه‌های این دولت نیستند و یا شایستگی لازم را ندارند، برای تعویض آنان اقدام کنند.»

پس از آن هم وزارت کشور اطلاعیه‌ای صادر و اعلام کرد که ۸۰درصد فرمانداران تغییر کرده‌اند. با این حال انتقادات نسبت به عدم تغییرات مقتضی ادامه داشت. حسین مرعشی، رئیس کمیته سیاسی حزب کارگزاران سازندگی در مورد عملکرد وزارت کشور معتقد بود که این وزارتخانه با وجود همه اهمیتی که دارد اما کارکردش به گونه‌ای نیست که مردم رای‌دهنده به روحانی را راضی کند. او همچنین گفته بود در سفر اخیرش برای سخنرانی به یکی از شهرستان‌ها متوجه شده است که از استانداری تا بخشداری همچنان در دست تیم منتخب دولت احمدی‌نژاد است.

محمدرضا خاتمی عضو جبهه مشارکت هم از دیگر اصلاح‌طلبانی بود که همان زمان به این رویه وزارت کشور اعتراض کرد. او در گفت‌وگویی تاکید کرد که خواست اصلاح‌طلبان صرفا حضور یک اصلاح‌طلب بر مسند وزارت کشور نیست اما آن‌ها می‌خواهند که برنامه‌ها و وعده‌های روحانی دنبال شود.

سید حجاریان، تنورسین جریان اصلاحات هم معتقد بود که دولت در عرصه مدیریت عمومی و در حوزه‌هایی مثل استانداری و فرمانداری خنثی عمل می‌کند، معضلی که باید به سراغ آن رفت تا این مدیران ارشد در گفتار و رفتار شبیه به دولت باشند چراکه این خنثی بودن به ضرر دولت است.

۸ ماه صندلی خالی

کاظم جلالی از نمایندگان مجلس نزدیک به لاریجانی از گزینه‌های مطلوب رحمانی‌فضلی بود که حضورش در این سمت محقق نشد. ۱۰ شهریور ۹۲ سید کاظم میرولد به سمت معاونت سیاسی، مهم‌ترین معاونت وزارت کشور منصوب شد. چهره‌ای که بیش از هر چیز صبغه و سابقه‌ای اقتصادی داشت. میرولد پس از ۹ ماه در حالی که اخبار غیر رسمی

و سامان دادن به این پیشامدها نقش مهمی ایفا می‌کند. بر اساس قانون، امنیت داخلی و اتخاذ تصمیمات و تدابیر هماهنگ در جهت پیش‌بینی و پیشگیری و البته مقابله با مسائلی که ممکن است امنیت کشور را با خطر مواجه کند بر عهده شورای امنیت کشور است، شورایی که وزیر کشور مسئولیت اداره آن را بر عهده دارد. از سوی تامین امنیت در استان‌ها نیز وظیفه شورای تامین است که ریاست آن بر عهده استاندار است. این موارد قانونی باعث شد تا لغو پیایی سخنرانی‌ها در کشور از سوی شورای تامین استان‌های مختلف به عنوان یک نقطه ضعف در کارنامه وزیر و استانداران به ثبت برسد.

یکی از پرحاشیه‌ترین اتفاقات در این زمینه سخنرانی علی مطهری بود که حتی به مرحله اجرا نرسید. اسفند سال ۹۳ علی مطهری برای سخنرانی راهی شیراز شد. او پس از پیاده شدن از هواپیمא، سوار تاکسی‌های زردرنگ فرودگاه شد تا به محل سخنرانی برسد که یک‌باره افرادی ناشناس اتموبیل او را محاصره و شروع به پرتاب سنگ و آجر کردند. با این حال او خود را به نیروی انتظامی رساند و موضوع را گزارش داد. پس از آن هم راهی تهران شد و از آمران این اتفاق شکایت کرد، شکایتی که در نهایت به بازداشت عاملان حادثه منجر شد نه آمران آن.

پس از گذشت چند مـاه از این حادثه سیدمحمد احمدی، استاندار فارس از سمت خود استعفا داد. نمایندگان استان که انتصاب سید محمدعلی افشانی به مذاقشان خوش نیامده بود طرح استیضاح وزیر کشور را به راه انداختند که البته با پادرمیانی نماینده استان در مجلس خبرگان منتفی شد. هنوز ماجرای حمله

به مطهری به سرانجام قانونی متقنی نرسیده بود که سال گذشته سخنرانی او بار دیگر لغو شد.صبح روز سخنرانی مطهری که قرار بود به مناسبت اربعین حسینی در مشهد انجام شود، پلیس در محل بر گزاری حاضر شد و اعلام کرد که سخنرانی بر گزار نخواهد شد.

پس از آن علیرضا رشیدیان استاندار خراسان رضوی اعلام کرد سخنرانی نایب رئیس مجلس توسط مقام قضایی به صرف یک گزارش تأیید نشده و با عنوان پیشگیری از وقوع جرم، بدون هماهنگی با سایر دستگاه‌های مدیریتی استان لغو شده است. این توضیح و تداوم لغو سخنرانی‌های فعالان سیاسی نه‌تنها آبی بر آتش معترضان به لغوهای سرریالی نبود بلکه باعث طرح این سوال شد که چرا استانداران و فرمانداران به عنوان عالی‌ترین مقام اجرایی و نمایندگان وزارت کشور توانایی مقابله با این برخوردهای سلیقه‌ای را ندارند.

۴ سال، ۴ انتخابات

عبدالرضا رحمانی‌فضلی هم پیش از انتخابات و در جریان رد صلاحیت‌ها و هم پس از مشخص شدن نتیجه و مورد عجیب مینو خالقی منتخب مردم اصفهان تلاش کرد ماجرا را حل و فصل کند اما در این زمینه هم موفق نبود. وزیر کشور شهریور ۹۴، در حالی که قریب به ۶ ماه تا انتخابات مجلس دهم زمان باقی بود اعلام کرد وزارت کشور تلاش می‌کند تا امسال «عدم احراز صلاحیت» در انتخابات نداشته باشیم. او در صحبت‌های خود به صورت ضمنی اشاره کرد در احراز صلاحیت‌ها نظر مراجع چهار گانه اصل است و در ۹ دوره گذشته موارد بسیاری اتفاق افتاده که تنها به نظر این چهار مرجع اکتفا نشده است.

صحبت‌های وزیر کشور البته از سوی صادق آملی لاریجانی پاسخ داده شد. رئیس دستگاه قضا با واکنشی تند گفت: «گاهی حرف‌های عوامانه‌ای می‌شنویم نظیر اینکه آقایی که هم به دیانت و هم به انقلابی بودنش اعتقاد دارم، سخنی گفته که فقط از مجبـاری چهارگانه می‌توانیم نظارت کنیم. نظارت در شورای نگهبان از هر کاتالی باشد انجام می‌گیرد. گفتند ما عدم احراز صلاحیت نداریم این چه حرف باطل و غلطی است؟ این حرف برای کسی است که قانون را نمی‌شناسد.»

۶ ماه بعد مشخص شد که تعامل وزارت کشور با نهادهای نظارتی هم بی‌نتیجه مانده و قریب به اتفاق اصلاح‌طلبان رد صلاحیت شدند.

بعد از اعلام نتایج و در جریان تأیید انتخابات حوزه‌های انتخابی از سوی شورای نگهبان بود که ماجرای عجیب مینو خالقی، نماینده اصفهان رقم خورد. او پس از تأیید صلاحیت اولیه زمانی که مشخص شد با لیست امید به پارلمان دهم راه پیدا کرده است با بدعتی جدید رد صلاحیت و آرای او باطل اعلام شد.

رحمانی‌فضلی گرچه در این مورد صراحتا نظر وزارت کشور را اعلام کرد و گفت با شورای نگهبان اختلاف حقوقی دارند اما باز هم عملکرد او و نامه وزارت کشور گره‌ای از کار منتخب سوم اصفهان نگشود.علی مطهری، نماینده مردم تهران در جریان این ماجرا وزیر کشور را تهدید کرد که اگر اعتبار نامه مینو خالقی را صادر نکند مجلس راهی جز استیضاح رحمانی‌فضلی نخواهد داشت. رحمانی‌فضلی هم در واکنش به این تهدید توضیح داد در حل و فصل و تعامل در مورد این ماجرا با شورای نگهبان و احمد جنتی موفق نبوده و تاکید کرد تصمیم با این نهاد نظارتی است. در نهایت وزارت کشور اعتبارنامه مینو خالقی را صادر نکرد. پرونده منتخب سوم مردم اصفهان به شورای عالی حل اختلاف قوا فرستاده شد که این شورا، نظر شورای نگهبان



حسین مرعشی: وزارت کشور با وجود همه اهمیتی که دارد اما کارکردش به گونه‌ای نیست که مردم رای‌دهنده به روحانی را راضی کند. در سفر اخیر برای سخنرانی به یکی از شهرستان‌ها متوجه شدم که از استانداری تا بخشداری دراین استان همچنان در دست تیم منتخب دولت احمدی‌نژاد است.



سه‌شنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۶

را تأیید کرد.

پس از برگززاری دو انتخابات در سال ۹۴، سال ۹۶ نوبت به برگزاری انتخابات مهم ریاست‌جمهوری رسید. مهم‌ترین نقد در این حوزه به وزارت کشور شیوه جدید احراز هویت رای‌دهندگان بود، شیوه‌ای که صف‌های طولانی تا پایان ساعات رای‌گیری را به دلیل چندمرحله‌ای شدن بررسی مشخصات شناسنامه‌ای به همراه داشت. در نهایت بسا پایان روز ۲۹ اردیبهشت درهای حوزه‌های انتخابیه بسته شد و قریب به چند میلیون نفر از رای‌گیری باز ماندند. گرچه وزارت کشور اعلام کرد که این روش ضریب اطمینان به فرآیند رای دادن را بالا برده و در جهت تضمین سلامت انتخابات اجرایی شده است اما علاوه بر این مزیت، نقطه ضعف بزرگ و البته غیرقابل جبرانی را هم به جای گذاشت.

سایه روشن خانه احزاب

زمانی که حسن روحانی به کاخ ریاست جمهوری رفت خانه احزاب بی‌ساکن بود. ۴ سال از تعطیلی آن توسط وزارت کشور دولت محمود احمدی‌نژاد می‌گذشت از همین روی بازگشایی خانه احزاب سال ۹۲ به یکی از مهم‌ترین شعارهای انتخاباتی روحانی و پس از آن یکی از جدی‌ترین مطالبات اصلاح‌طلبان تبدیل شد. ۱۴ دی ۹۲ وزارت کشور فعالان سیاسی هر دو جناح را گردهم آورد تا اختلافات آن‌ها با برگزاری جلساتی حل و فصل و مقدمه بازگشایی خانه احزاب فراهم شود. پس از آن این جلسات مشترک در چندین نوبت برگزار و کمیته‌ای برای بازگشایی آن تشکیل شد. به پیشنهاد وزیر کشور ۷ نفر انتخاب شدند تا مسئولیت حل و فصل این اختلافات را بر عهده بگیرند.

با وجود تمام اما و اگرها بالاخره شهریور سال گذشته وزارت کشور موفق شد خانه احزاب را بازگشایی کند و پس از آن اعضا اولین مجمع را برگزار کردند. اما این تمام ماجرا نبود. گرچه خانه احزاب رسما بازگشایی شد اما در واقع احزاب خانه‌ای نداشتند که در آن ۳۶ نفر از اعضای شورای مرکزی، علی‌الدل، بازرسین و ۷ کمیته تخصصی را گرد هم جمع کنند. فرآیند یافتن محلی برای خانه احزاب به معضلی دیگر بدل شد تا در نهایت خانه شعبان جعفری (شعبون بی‌مغ) خانه احزاب شود. کشمکش‌ها و زمان طولانی برای تحقق این وعده انتخاباتی خانه احزاب را به نقطه سایه روشن کارنامه رحمانی‌فضلی تبدیل کرد.

جدایی روحانی از لاریجانی؟

زمزمه‌های پشت پرده از رفتن عبدالرضا رحمانی‌فضلی خبر می‌دهد. خداحافظی «سهم لاریجانی» از دولت این سوال را مطرح می‌کند که آیا بسا روحانی رادیکال‌تری در دولت دوم مواجه هستیم که از اصولگرایان معتدلی چون لاریجانی عبور خواهد کرد؟

گرچه ترکیب پارلمان دهم برای روحانی مقبول‌تر از دوره قبلی است اما بعید به نظر می‌رسد که رئیس دولت دوازدهم لاریجانی را به جرگه اپوزیسیون دولت بکشاند چراکه ۴ سال آینده همچنان به لابی فراکسیون امید با نمایندگان معتدل حامی لاریجانی نیاز دارد آن هم در شرایطی که احتمالا مخالفتش با تفسیر به رای آتش به اختیار روزهای سخت‌تری را برای دولت رقم خواهند زد. بنابراین شاید رحمانی‌فضلی دیگر روزهای یکشنبه و چهارشنبه راهی پاسور نشود و دور میز کابینه ننشیند اما این جدایی رخ نخواهد داد چراکه دست کم تا دو سال دیگر با چشم پوشی فراکسیون امید از صندلی ریاست، لاریجانی از جایگاه هیات‌رئیس به صحن مجلس نگاه خواهد کرد و در این حال برای انتخابات ۱۴۰۰ هم آماده خواهد شد.

این نوعی خرق عادت اجتماعی در سبک زیست سیاسی مردم بود،

سبکی که در آن رسالت نمایندگی رسالتی مردانه محسوب می‌شد و زنان بدان راهی نداشتند.

مردان بدون زنان

فراکسیون زنان مجلس در یک سال گذشته تا چه اندازه موفق بوده‌است؟

مرجان زهرانی خبرنگار سیاسی سازندگی

دو ردیف از صندلی‌های پارلمان را اشغال کرده‌اند و فریادهای زنانه «دو دو» یا «چهار چهار» آن‌ها هنگام تصویب طرح‌ها و لوایح یک‌دستی صدای مردانه مجلس را در هم می‌شکنند. ۱۷ نماینده زن مجلس دهم یک‌تنه دارند همه تصاویر ساخته شده از انفعال نمایندگان زن در مجلس ایران را از بین می‌برند.

تصاویری که بیش‌تر از همیشه در ۱۲ سال گذشته و با حضور کم‌فروغ زنان در ادوار هفتم، هشتم و نهم مجلس در ذهن‌ها جا خوش کرده بود. همان سال‌هایی که باید ذره‌بین در دست به دنبال اثری از فعالیت و حضور زنان پارلمان می‌بودی یا گوش تیز می‌کردی تا شاید گاهی در پخش رادیویی جلسات صدایی زنانه برای تذکر یسا موافقت و مخالفت با طرح‌ها و لوایح بلند شود. سال‌هایی که کمتر زنان دلخوش به حضور نمایندگان زن در مجلس برای حل مسائل مربوط به خودشان بودند؛ تازه اگر خود آنها کاری نمی‌کردند که صدای زنان به اعتراض بلند شود. مثل تعطیلی چندین‌ماهه فراکسیون زنان، پارتیسن‌بندی سالن غذاخوری مجلس و جداسازی نمایندگان زن و موافقتشان با انواع و اقسام طرح‌های تفکیک جنسیتی در مجلس هفتم و یا همراهی‌شان برای تصویب لایحه حمایت از خانواده در مجلس هشتم که بندهایی موقت به شدت بحث‌برانگیز شده بود. در مجلس هشتم حتی قوانینی مانند عدم انتقال تابعیت زنان ایرانی به فرزندان حاصل از ازدواج آنها با مردان غیر ایرانی به تصویب رسید که بعدها معضلات زیادی را ایجاد کرد و همان موقع صدای اعتراض فعالان زن را درآورده بسود.
آنگذر که مریم بهروزی دبیرکل وقت جامعه زینب از موضع یک چهره اصولگرا معتضانه گفته بود: «حضور زنان در مجلس به حضوری تزیینی و دکوری تبدیل شده و متأسفانه زنان مجلس هیچ تلاشی برای تغییر وضعیت زنان جامعه انجام نداده‌اند. آنها تنها برای خالی نبودن عریضه وارد مجلس شده‌اند…» در مجلس نهم هم اوضاع بهتر از این

نبود. ۹ زن حاضر در این دوره مجلس، با طرح‌ها و لوایحی همراهی کردند که نتیجه قه‌ری آنها حذف زنان از عرصه عمومی بود. از جمله لایحه جنجالی «اصلاحیه گذرنامه زنان» در فروردین‌ماه ۹۱ که به دنبال آن خروج زنان مجرد زیر ۴۰ سال از کشور منوط به اجازه رسمی ولی قهری یا حاکم شرع می‌شد. لایحه‌ای که البته با بالا گرفتن مخالفت‌های بیرون از مجلس در عمل متغی شد. گویندگان جملاتی از این دست که «زنان در خانه بنشینند بهتر است» و یا «کار زن شوهرداری است و نه تماشای والیبال»، نمایندگان زن مجلس نهم (از جمله فاطمه آلیا) بودند. اما مجلس دهم در چنین شرایطی از ۱۷ نماینده زن حاضر در این مجلس رونمایی کرد و رکورد حضور زنان در همه ادوار مجلس را شکست.
بیش‌ترشان متولیدین دهه‌های ۶۰ و ۵۰ هستند و تنها یک نفر از آنها (سهیلا جلودارزاده) قبلاً سابقه نمایندگی مجلس را داشته است. با این همه اما در همین یک سال گذشته دستاوردهای قابل اعتنایی داشته‌اند. آنها در لایه‌ها، رای‌گیری‌ها، تذکرها و اظهارنظرها حضور دارند و در شلوغی‌های جایگاه هیات رئیسه و اطراف رئیس حتما یکی دو نفر از آنها را می‌توان دید.

تلاش برای حل قانونی مساله ازدواج کودکان

با همین لایه‌گری‌ها آنها توانستند لایحه کاهش ساعت کاری بانوان شاغل برای زنانی که شرایط خاص دارند (زنانی که کود کان زیر ۶ سال داشته باشند یا همسر و فرزند معلول داشته باشند یا مشوق‌هایی برای کارفرمایان این زنان تا به کارگیری آنها در مشاغل آسیب نبینند) را به تصویب برسانند و با همین ترفندهای زنانه یک‌فوریت طرح اعطای تابعیت به فرزندان مادران ایرانی و پدران غیرایرانی، را به تصویب برسانند تا اگر اصل این طرح رای بی‌اورد بعد از سال‌ها مشکل تابعیت فرزندان این دست از مادران حل شود. اینها را پروانه سلحشوری، رئیس فراکسیون زنان با لبخندی از سر رضایت به سازندگی می‌گوید. او با نگاهی به عملکرد فراکسیون زنان دوره‌های قبل توضیح می‌دهد زنان در مجلس دهم در نخستین قدمشان ناچار شدند برای فراکسیون زنان اساسنامه بنویسند

چون هیچ سندی از دور قبل به دست‌شان نرسیده بود. بعد هیات‌رئیسه فراکسیون را تشکیل دادند و پیگیری طرح‌ها و لوایح مربوط به حوزه زنان را شروع کردند. آنها چندین جلسه با کارشناسان و فعالان حوزه زنان برگزار کردند تا مسائل حوزه زنان را شناسایی و اولویت‌بندی کنند. در قدم بعدی هم به فکر آوردن طرح و لایحه برای حل این مسائل افتادند. تخصیص ۲۵ صدم درصد از ۹ درصد مالیات برارزش افزوده معادل ۱۳۰۰ میلیارد تومان برای توسعه ورزش همگانی، زنان و جوانان در کمیسیون تلفیق برنامه ششم توسعه را باید از دیگر اقدامات فراکسیون زنان دانست. ورزش زنان یکی از مسائل مهم آنهاست و سلحشوری این را با تاکید می‌گوید. در ایامی که مجلس درگیر بررسی برنامه ششم توسعه بود، ۴ زن نماینده (پروانه سلحشوری، فاطمه حسینی، فاطمه سعیدی و سهیلا جلودارزاده) در کمیسیون تلفیق برنامه ششم توسعه حضور داشتند. حاصلش هم تصویب تمام و کمال و مقتدرانه ماده ۳۰ لایحه احکام برنامه ششم توسعه در رابطه با عدالت جنسیتی بود. رایزنی برای حل مشکل تماس برخی از زندانیان زن با فرزندان و خانواده‌شان و همینطور اعتراض به حکم ۱۶ سال زندان نرگس محمدی و درخواست تجدید نظر در این حکم با نامه‌ای به رئیس قوه قضاییه و دادستان کل کشور، تسهیل سفر لیموچی (مربی) پینگ‌پنگ جهت همراهی در ایام برگزاری مسابقات پینگ‌پنگ المپیک ریسو که در زمان خودش حاشیه‌ساز شده بود و پیگیری و مذاکره جهت اعزام تیم ملی بانوان به بازی‌های آسیایی کره جنوبی، را هم باید به سبد اقدامات و دستاوردهای یک سال گذشته فراکسیون زنان اضافه کرد. حالا وقتی به این‌ها بررسی و اقدام به تشکیل اتاق فکر حوزه زنان در مرکز پژوهش‌های مجلس، دریافت و بررسی قوانین فضای کسب و کار زنان، بررسی قوانین محل فضای کسب و کار زنان، بررسی چگونگی اجرای کردن قانون بیمه زنان خانه‌دار، انتخاب ۴ نفر از زنان برای حضور در مجامع بین‌المللی (APA/IPU) را هم اضافه کنید بهتر معلوم می‌شود که زنان مجلس دهم از جنس دیگری هستند. رئیس فراکسیون زنان البته از برنامه‌های در دست اقدام این فراکسیون هم می‌گوید. اینکه آنها به دنبال راه‌حل اجرای

قانون بیمه زنان خانه‌دار مصوب ۱۰سال پیش، و همینطور به دنبال تدوین طرحی برای گسترش اشتغال خانگی زنان هستند تا زنان بتوانند مجوز کار در منزل دریافت کنند. سلحشوری می‌گوید که کار در منزل علاوه بر ایجاد درآمد برای بانوان به حفظ چارچوب خانواده کمک خواهد کرد و به همین دلیل این طرح بعد از شش ماه آماده ارائه به هیات رئیسه شده است. طیبه سیاوشی، نایب رئیس فراکسیون زنان هم می‌گوید این فراکسیون به‌دنبال گنجاندن روزی باعنوان روز مبارزه با خشونت علیه زنان در تقویم رسمی کشور است. به گفته او رسیدگی به مشکلات زنان سرپرست خانواده، بیمه زنان خانه‌دار، کم کردن سن بازنشستگی بانوان و نیز در دستور کار فراکسیون زنان قرار دارند. فاطمه سعیدی نماینده تهران و از اعضای حزب کارگزاران هم از پیگیری برای بالا رفتن درصد حضور زنان در پست‌های مدیریتی وزارت آموزش و پرورش با توجه به اینکه ۶۰ درصد کارمندان و معلمان آن را زنان تشکیل می‌دهند و تغییر در شرایط دختران بازمانده از تحصیل به دلیل ازدواج‌های زودهنگام سخن گفته است. وعده‌ای که گاهی‌ها عملی برای تحقق آن خیلی زود از سوی فراکسیون زنان برداشته شد. ۲۲ آذرماه وقتی اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس به دیدار آیت‌الله مکارم شیرازی رفته بودند فاطمه ذوالقدراز فرصت استفاده کرد و از او درباره ازدواج دختران در سنین پایین استفتا کرد. ذوالقدر گفته بود: «در حال حاضر طبق قانون ازدواج دختران از سن ۱۳ سال به بالا امکان‌پذیر است. تبصره‌ای در قانون وجود دارد که با اذن ولی، امکان ازدواج دختران زیر ۱۳ سال هم وجود دارد؛ این در حالی است که ما ۴۲ هزار ازدواج زیر سن ۱۳ سال داریم و این مشکلات زیادی را ایجاد می‌کند». آیت‌الله مکارم شیرازی هم در پاسخ به استفتای او این پاسخ مهم را داده بود که: «من از نظر فتوا این اجازه را نداده و نمی‌دهم. ممکن است در گذشته چنین چیزی جایز بوده؛ اما اکنون به خاطر مفاسدی که دارد تا زمانی‌که دختر به بلوغ عقلی نرسد و قدرت تصمیم‌گیری نداشته باشد، اجازه ازدواج ندارد و حکم باطل بودن چنین ازدواجی را می‌دهم.» علاوه بر این در همان سفر به قم ذوالقدر به همراه طیبه سیاوشی

گزارش مکتوبی از وضعیت ازدواج دختران در سنین کودکی به آیت‌الله نوری همدانی دادند و از او خواستند تا راهکاری برای حل این معضل پیشنهادبدهد.

چرا زنان به هیات رئیسه مجلس نرسیدند؟

بالین وجود اما سهم زنان مجلس دهم از هیات رئیسه و ریاست کمیسیون‌ها ناچیز است. به لحاظ سیاسی یک نفر از فراکسیون زنان اصولگرا (هاجر چنارانی)، سه نفر مستقلین (سمیه محمودی، سکینه الماسی، خدیجه ربیعی) و بقیه اصلاح‌طلب و عضو فراکسیون امید هستند، گرچه آنها توانستند تا اینجا در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها یکدست عمل کنند. فراکسیون زنان با وجود تلاش‌هایش هم در انتخابات هیات رئیسه اول و هم امسال نتوانست تنها گزینه خودش را روانه هیات رئیسه مجلس کند. این فراکسیون با همراهی فراکسیون امید قصد داشت تا فریده اولاد قباد را به جمع ۱۲ نفره هیات رئیسه مجلس بفرستد و اگرچه نام او در لیست ائتلافی سه فراکسیون قرار گرفته بود اما با بدعهدی اعضای فراکسیون مستقلین و اصولگرایان ولایی، اولاد قباد در کنار تقسیم عثمانی از نمایندگان اهل سنت از راهیایی به هیات رئیسه بازماندند، اصولگرایان در لحظه آخر و هنگام رای‌گیری برای انتخاب منشی‌ها در صحن سه گزینه دیگر و خارج از لیست ائتلافی معرفی کردند و به طور هماهنگ خودشان هم به آنها رای دادند. هر چند آرای نماینده زنان رشد قابل توجهی نسبت به سال قبل داشت اما برای دومین سال پیاپی دست زنان به هیات رئیسه مجلس نرسید. سال گذشته اولادقباد تنها ۸۶ رای کسب کرد در حالی که امسال او ۱۴۱ رای به دست آورد اگرچه برای ورودش به هیات رئیسه کافی نبود تا به قول رئیس فراکسیون زنان برای دومین بار در تاریخ ثبت شود که مجلس دهم به زنان و اقلیت‌های مذهبی رای نمی‌دهد.

اما در ترکیب هیات رئیسه کمیسیون‌های مجلس هم وضع زنان چندان مطلوب نیست. آنها سال‌ سال گذشته ۴ کرسی از هیات رئیسه کمیسیون‌های مجلس را به دست آوردند که امسال هم توانستند همان چهار کرسی را حفظ

نگاه ما

کارنامه قابل دفاع

شاغل دارای شرایط خاص» و تصویب این لایحه، تخصیص بیست و پنج صدم درصد از ۹ درصد مالیات بر ارزش افزوده معادل ۱۳۰۰ میلیارد تومان برای توسعه ورزش همگانی زنان و جوانان در کمیسیون تلفیق، تشکیل اتاق فکر حوزه زنان در مرکز پژوهش‌های مجلس، دریافت و بررسی قوانین محل فضای کسب و کار زنان، بررسی چگونگی اجرای کردن قانون بیمه زنان خانه‌دار، نشست‌های تخصصی اشتغال خانگی، پرداخت به آموزش و مشاوره قبل و حین ازدواج و تصویب آن در کمیسیون تلفیق، بررسی راهکارهای قانونگذاری جهت افزایش تأمین امنیت زنان از جمله تهیه طرح مربوط به حوادث اسیدپاشی، تصویب ماده ۳۰ لایحه احکام برنامه ششم توسعه، همه و همه اقدامات تقنینی فراکسیون زنان در راستای ارائه خدمات قانونی به زنان جامعه بوده که می‌توان از آن به عنوان کارنامه فراکسیون زنان یاد کرد. منن این کارنامه را قابل دفاع می‌دانم و معتقدم تحرک سیاسی زنان در مجلس دهم در سال اول قابل قبول بوده است. اگر سال اول مجلس سال شکل‌گیری مشارکت سیاسی زنان بود، سال دوم را باید سال تثبیت مشارکت سیاسی زنان دانست.



مجلس

پروانه مافی عضو شورای مرکزی نماینده تهران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نگاه به زن از نوع ابزاری به انسانی که در جامعه جایگاه ویژه دارد تغییر کرد. ایسن تغییر و اعتماد به توانایی‌های خود در فراز و نشیبی که کشور تاکنون سپری کرده رشد کرد. زن صاحب شأنی شد و پا از حریم خانه بیرون گذاشت و به غیر از مشاغلِ چون معلمی و پزشکی و پرستاری و کارمندی، صاحب موقعیت‌های تازه و متفاوت‌تری چون پلیس و مدیر و فرماندار و ... شد. کسب این موفقیت‌ها همراه با سختی بوده، در دولت آقای خاتمی با رویکرد دمو کراسی و برابری زن و مرد زنان بیش از همیشه شانس ترقی را به دست آوردند. بسیاری از این بانوان گرایش به مشاغل آزاد پیدا کرده و بنگاه‌های خصوصی قابل توجهی به راه انداختند. زنان هنرمند و ورزشکار بیش از گذشته به میدان آمدند و نویسندگان و روزنامه‌نگاران توانستند نظر جوامع بین‌المللی را به خود جلب کنند. اگرچه پسا‌روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد زنان بسیاری از مسند قدرت و استقلال خود

ناهید تاج‌الدین عضو شورای مرکزی نماینده مردم اصفهان

یک سال از شروع کار مجلس دهم گذشت؛ مجلسی که بافت سیاسی و طیف‌بندی‌های داخلی آن پس از دوازده سال دست‌خوش تغییرات اساسی شد و خود علامت یک تحرک سیاسی آشکار و نیز مبین آرایش جدید سیاسی در کشور بود؛ مجلسی که هم برآمده از تغییرات سیاسی جدید و هم بسترساز و آغازگر فصلی نو در سپهر سیاست بود؛ فصلی که در آن حماسه ۲۹ اردیبهشت رقم خورد و علاوه بر تثبیت دولت تدبیر و امید، موج تغییرات پس از سال‌ها به پارلمان شهری رسید. مجلس دهم هم بازتاب و هم نقطه شروع تغییرات سیاسی و البته اجتماعی بود. در این مجلس برای اولین بار ۱۷ زن به خانه ملت راه یافتند که این نوعی خرق عادت اجتماعی در سبک زیست سیاسی مردم بود، سبکی که در آن رسالت نمایندگی رسالتی مردانه محسوب می‌شد و زنان بدان راهی نداشتند. طرفه آنکه اکثریت زنان راه‌یافته به مجلس دهم جوان بودند و هم نماینده زنان و هم به نوعی نماینده جوانان به حساب می‌آمدند. در واقع پس

غلامحسین کرباسچی در گفت‌وگو با سازندگی:

روحانی بنی‌صدر نیست

◀ **زینب صفری**

خبرنگار سازندگی

◀ **ارزیابی شما از دوره دوازده‌ساله مدیریت شهری تهران چیست؟**

اگر کسی که می‌خواهد شهر را بشود بداند که می‌خواهد چه کند و آن کار هم مورد تایید مردم و منتخبین شورای شهر باشد می‌شود در پایان آن قضاوت کرد.اما الان من واقعا نمی‌دانم در دوازده سال گذشته چه اتفاقی قرار بوده در تهران بیفتد؟ یک زمانی مدیران شهری به تهران آمدند که نه زباله آن جمع می‌شد و نه محیط‌زیست قابل اعتنایی داشت و نه جاده، خیابان و اتوبانی داشت و نه... گفتند می‌خواهند شهر را سروسامان بدهند و مدعی هم بودند. بعد از ۱۰ سال هم احساس می‌شد این برنامه اتفاق افتاده و این موضوعی بود که اعلام می‌شد.

ولی من نمی‌دانم در این دوازده سال گذشته چه اتفاقی قرار بوده در شهر رخ بدهد؟ مثلا می‌خواستند ترافیک روانی داشته باشد؟ محیط‌زیست مناسب و آلودگی هوای کمتری داشته باشند؟ جمعیت کمتری داشته باشد؟ ساخت‌وسازهای آن معقول‌تر و منظم‌تر باشد؟ من به هر کدام از این‌ها که فکر می‌کنم می‌بینم در این دوازده سال بعید است کسی بتواند ادعا کند اتفاق مهمی در این حوزه‌ها رخ داده است.

◀ **یعنی مدیریت چندوجهی که باید در شهر وجود داشته باشد در این دوازده سال وجود نداشته است؟**

اصلا یک وجه آن هم محقق نشده چه رسد به چند وجه. کسی که دوازده سال پیش به شهرداری آمده می‌تواند بگوید من در این دوازده سال مسئله ترافیک را حل کردم؟ یا مسئله طرح جامع تهران را حل کردم؟ دوازده سال عمر سه دولت است و فرصت زیادی است اما در این فاصله چه مشکلی حل شده است؟

◀ **زمانی که شما شهرداری را تحویل دادید چشم‌اندازی برای دوره‌های بعدی وجود داشته؟ یعنی برنامه مدونی بوده که شهردار بعدی بخواد اجرا کند؟**

آن موقع مسا برنامه‌های پنج‌ساله برای شهرداری تدوین کرده بودیم اما این برنامه‌ها کافی نیست. ببینید وقتی آدم به دنبال طرح‌هایی می‌رود که معلوم نیست ایسن طرح به حل کدام‌یک از مسائل شهری کمک می‌کند. مثلا طرحی را با ۴هزار میلیارد تومان اجرا می‌کنند. جالب است که در تمام ۱۰ سال دهه ۶۰ بودجه شهرداری هزار میلیارد نبوده است اما الان خیلی راحت می‌گویند که یک طرح شهرداری که دو سال اجرا شده است ۴هزار میلیارد تومان هزینه داشته است. خب سؤال این است که این طرح قرار بوده چه مشکلی را حل کند؟ آیا مهندسی ارزش در آن محاسبه شده است؟ و معادل هزینه‌ای که برای آن شده مشکلی را از شهر و مردم حل خواهد کرد؟ ممکن است بگویند ما کار بزرگی کردیم و یک پل ده کیلومتری احداث کردیم. اما مسئله این است که هر وقت پایین پل (پل صدر) شلوغ باشد روی پل هم شلوغ می‌شود و هر وقت خلوت باشد روی پل هم خلوت می‌شود. خب قصد شما از احداث این پل چه بود؟؟ خدا کند هدف این نبوده باشد که فقط کار بزرگ‌تری نسبت به گذشته انجام داده باشد. حتی من دیدم اخیرا برخی از اساتید دانشگاه اظهارنظر کرده‌اند که در چند سال آینده مجبور می‌شوند این پل را جمع کنند که خیلی تعجب‌آور و تامل‌برانگیز است.

بنابراین اگر مجموعه اقدامات را با مجموعه اهداف در نظر بگیریم با هم همخوانی ندارند. ضمن اینکه اصلا اهداف هم چندان مشخص نیست. در حالی که شهردار باید حتما تصویری از شهری که می‌خواهد بسازد را در ذهن داشته باشد.

◀ **در این دوره دوازده‌ساله شورای شهر چه**

کاستی‌هایی داشت؟

به نظر من شورای شهر در این دوازده سال کاره‌ای نبود.

◀ **خود نهاد شورای شهر ساختار ضعیفی دارد یا افراد حاضر در آن ضعیف بودند؟**

افرادی که بودند در کار اداره شهر نبودند. این‌ها حداکثر مشکل گشایی‌های موردی (حالا یا با روش‌های سالم یا ناسالم) انجام می‌دادند. ای کاش کسی از آقای چمران سؤال کند که شما که ۱۲ سال رئیس شورای شهر بوده‌ای و خودت هم در دانشکده هنرهای زیبا مدعی معماری و شهرسازی هستی چه چیزی را در این شهر می‌خواستی تغییر بدهی؟ و الا آن این تغییر را ایجاد کرده‌ای یا نه؟ اگر تغییر ندادی تقصیر چه کسی بوده و چه کسانی مانع شدند؟ اگر کسی یا چیزی مانع بوده شما دست کم می‌توانستید به مردم اعلام کنید.

◀ **بنابراین در دوازده سال شهرداری داشتیم که بدون نظارت شورای شهر عمل کرده است...**

بله. شهردار خودش شهر را اداره می‌کرده و شورای شهر یک امر صوری بوده است. یعنی شهردار زیر نظر شورا نبوده و بیشتر شورای شهر وابسته به شهردار بوده است.

◀ **اینکه گفته می‌شود شهرداری تهران ورشکسته است چقدر ارزیابی درستی به نظر می‌رسد؟**

این مهم نیست که شهرداری ورشکسته باشد. اتفاقا خیلی هم خوب است. اگر شهرداری ورشکسته باشد یعنی کار کرده اما پولش را نداده‌اند. ولی باید بررسی کرد که چه کاری انجام داده است. اگر شهردار پولی قرض کرده و برای حل مشکلات مردم کار کرده باشد باید دستش را بوسید. ولی اگر کارهای غیرلازمی در شهر انجام داده باشد مثلا جمعیت عظیمی را وارد شهرداری کند با این عنوان که اشتغال‌زایی می‌کند باید بازخواست شود. پرسنل شهرداری در آخر دهه ۷۰ حدود ده‌هزار نفر بود اما الان گفته می‌شود ۷۰هزار نفر است. اضافه کردن پرسنل در شهر مساوی با کار در شهر نیست. ورشکستگی تعریفی دارد. اگر شما پولی قرض کرده باشید و در ازای آن پول ارزش افزوده‌ای ایجاد کرده باشید ورشکسته محسوب نمی‌شوید. وقتی ورشکسته خواهید بود که شهر را گران اداره کرده باشید و آن‌طور که گفته می‌شود از بانک شهر وام گرفته باشید ولی در ازای آن در س‌آزمان چیزی وجود نداشته باشد که مایه‌ازای آن به حساب بیاید. اما فعلا شفافیت آیتچانی وجود ندارد. بدهکاری شهرداری را از ۸هزار میلیارد تا ۶هزار میلیارد عنوان کرده‌اند. من امیدوارم شورای شهر جدید که می‌خواهد شهردار را انتخاب کند اولین قدمش این باشد که خودش بفهمد می‌خواهد در شهر چه کند.

◀ **با توجه به تجربه‌ای که داشتید شورای شهر و شهرداری چطور باید در نقش‌های خودشان ظاهر شوند؟**

چند نکته باید در نظر گرفته شود. اول اینکه تصویری واقعی از وضعیت فعلی داشته باشند و مشکلاتی را که باید رفع کنند لیست کنند و بگویند حل کدام مورد در اولویت است و برای مردم حل کدام مشکلات مهم‌تر از همه است. به علاوه امکات را بسنجند و ببینند دستانم باز است برای اینکه هر چقدر خواستیم از مردم پول بگیریم و خرج کنیم و یا محدودیت‌هایی وجود دارد. در شهر ماشینی فقط نمی‌توانیم به ست‌ها و روش‌های گذشته نگاه کنیم باید نگاه کنیم و ببینیم در دنیا کشورهای توسعه‌یافته چه تجربه‌ای دارند و شهرهایشان را چطور اداره می‌کنند؟ مهم‌تر اینکه تصویری از آینده هم برای خودشان ترسیم کنند. شورا و شهرداری باید در این دو سه مسئله وحدت نظر داشته باشند. یعنی شورا از شهر و آینده شهر- تصویری داشته باشد و شهرداری را انتخاب کند که به این تصویر و

به این آینده معتقد باشد و توانایی انجام کار را داشته باشد.

◀ **فکر می‌کنید شهردار تهران باید فردی سیاسی باشد یا وجه علمی و کارشناسی بیشتری داشته باشد؟**

ببینید هیچ‌کس نمی‌گوید شهردار بری از سیاست باشد و چیزی از آن نفهمد. این امکان‌پذیر نیست. مدیری که ملی و باتجربه باشد مگر می‌شود سیاسی نباشد؟ بحث این است که شهردار نباید سیاسی کاری با ابزار شهرداری انجام بدهد. شهردار در تهران نباید سیاسی کاری کند و کار شهرداری نباید مو کول به حب و بغض‌های سیاسی شود. من یک زمان به مدیران شهرداری می‌گفتم شما هم باید دم در خانه موسوی‌خوئینی‌ها را جارو کنید و هم در خانه مهدوی کنی را. با این تصویر که من یکی را قبول دارم و خط و ربط سیاسی دیگری را قبول ندارم با موضوع برخورد نکنید. نباید به کسی به دلیل اینکه به لحاظ سیاسی با او همراهی داریم جدول بدهیم که برای فلان موسسه‌اش کنار یک مبسر عمومی ۱۶۰هزار متر فضای تجاری درست کند و این عیب را ندیده بگیریم که چقدر مشکل برای مردم ایجاد می‌کند؛ بعد در کنار همان فضای تجاری به یک مغازه سه در چهار که صاحب آن با ما همراه نیست بگوییم تو سد معبر کرده‌ای و باید مغازوات را جمع کنی. به علاوه اقداماتی که شهردار انجام می‌دهد نباید معطوف به این باشد که بعدها مورد توجه مردم قرار بگیرم. مردم خودشان به کسی که کار خوب انجام دهد توجه می‌کنند.

◀ **با ارزیابی‌ای که از شرایط فعلی تهران دارید اولویتهایی که باید شورا و شهردار آینده تهران در پیش بگیرند چه مواردی است؟ من به عنوان کسی که از سال ۴۹ در تهران زندگی می‌کنم و ۱۰۰سال در بحرانی‌ترین شرایط شهرداری تهران که به‌هم‌ریختگی ساختاری، فقر مالی، فقر نیروی انسانی و فقر سیاسی داشته است کارهایی در تهران انجام دادم، می‌گویم تهران بیش از هر چیز نیاز دارد به اینکه کسانی که می‌خواهند تصمیم بگیرند در مورد کارهای ممکن و مفید در تهران به جمع‌بندی برسند.**

خودم فکر می‌کنم در شرایط فعلی در تهران دیگر نمی‌شود اتوبان و پل و... ساخت. از لحاظ عمرانی عمده‌ترین کاری که در تهران باید صورت بگیرد تکمیل خطوط مترو است. ما بنا بر برنامه‌ای که بوده است باید یازده خط مترو داشته باشیم که در حالت ایده‌آل بتوانیم ۱۵ میلیون جابه‌جایی در روز داشته باشیم. الان مترو دو نیم میلیون جابه‌جایی دارد. اگر بتوانیم در چهار سال آینده با کمک دولت و استفاده از همه امکانات ممکن و دعوها با دولت و وزارتخانه‌ها کم کنیم و همه را بسیج کنیم در تهران این یازده خط تکمیل شود و تجهیزات کنترلسی آن را به نحوی تهیه کنیم که فاصله بین دو قطار را به حداقل زمان ممکن برسانیم؛ می‌توانیم ۱۰ میلیون سفر در چهار سال آینده را محقق کنیم. در حالی که الان از حدود ۲۲ میلیون سفر در روز فقط ۱۰ درصد آن با مترو انجام می‌شود. اگر این میزان را به ۵۰ درصد برسانیم می‌تواند تا حد زیادی از آلودگی هوا و ترافیک کم کند.

◀ **ارزیابی‌تان از گزینه‌های مطرح شهرداری تهران چیست؟**

اگر این تصویر را از تهران داشته باشیم باید مدیری انتخاب کنیم که با این شرایط بخواند. بدون در نظر گرفتن اینکه محسن هاشمی هم حزبی من و یا فرزند آیت‌الله هاشمی است به عنوان مدیری که بیشترین نقش را از آغاز راه‌اندازی مترو در ایجاد آن داشته است از همه گزینه‌هایی که صحبت می‌شود به لحاظ دانش کاری و داشتن تیم حرفه‌ای آقای محسن هاشمی در اولویت است. البته من از وقتی این را گفتم دوستان شورا و بیرون شورا حساسیت به خرج

دادند که مردم رأی دادند که گروه قبلی از شورا بیرون بروند انتخاب محسن هاشمی به عنوان شهردار یکی از آنها را (مهدی چمران) دوباره به شورا برمی‌گرداند. اما مسئله این است که من اهمیت داشتن چنین مدیری که هم انگیزه دارد و به زور او را برای کار راضی نکرده‌اند و هم تخصص و توانایی کار را دارد خیلی بیشتر از این می‌دانم که حالا دو نفر از لیست رقیب هم وارد شورای شهر شوند. مگر قرار است چه اتفاقی بیفتد؟ به هر حال ۲۰ درصد به شما رأی نداده‌اند و در این شهر زندگی می‌کنند و اقلیت هم باید نماینده‌ای در جمعی که قرار است شهر را مدیریت کنند داشته باشند. تصمیم‌گیری با اکثریت است اما آنها هم باید نماینده خودشان را داشته باشند. به علاوه آقای چمران و امثال ایشان ۱۲ سال در شورا بوده‌اند و اتفاقا باید آنها را به شورا کشاند و درباره خیلی مسائل از نظرات آنها استفاده کرد.

اما با همه این‌ها اگر بنا باشد به آن تعهدات اخلاقی که از کاندیداها گرفته شد پایبند بمانند در این صورت هم در میان گزینه‌های مطرح مدیران ملی و کاربلد حضور دارند. البته در این میان هم برخی با لایه‌های مختلف می‌خواهند به زور خودشان را مطرح کنند. شورا باید تحت تاثیر جوسازی‌ها قرار نگیرد.

◀ **شهردار شدن آقای مرعشی هم گویا جدی‌تر شده است. ایشان از ابتدا مخالف بود چطور موافقتشان جلب شد؟**

آقای مرعشی ذاتا نمی‌خواهد این کار را قبول کند. چند دلیل قابل توجه هم دارد. اما چون اهمیت مدیریت شهر تهران برایش روشن است و اصرار دوستان اصلاح‌طلب و برخی اعضای شورای شهر و برخی از اعضای هیات دولت فعلی را دیده است حرفش این است که اگر شخص بهتری بود و شورا بر سر او به تفاهم برسد او شهردار بشود و من هم هر کمکی بتوانم انجام می‌دهم اما اگر کسی نبود و اکثریت رأی به حضور من دادند من حرفی ندارم و می‌پذیرم. خود شما چرا با وجود اینکه منعی ندارید نمی‌خواهید شهردار بشوید؟

من فکر می‌کنم وقتی کسی در جایی مدتی کار کرده دیگر نباید به آنجا برگردد. من البته دیگر نمی‌خواهم به هیچ کجا برگردم. سن ما از ۶۰ سال گذشته و با وجود این همه نیروهای جوان و باتجربه که منتظر بودند تحولی ایجاد شود و کار کنند نباید ما حرص بزنیم و خودمان را مطرح کنیم. ما هم ۳۷ سال سن داشتیم که شهردار شدیم. الان هم در این سن و سال نیروهای زیادی هستند که می‌توانند از پس کار بآیند.

تحلیل من درباره مدیریت‌های دیگر کشور هم همین است. دولت باید تصمیم بگیرد و نیروی بالای ۵۰ سال دیگر نباید شروع به کار کند. کار شهرداری و دولت کار شبانه‌روزی لازم دارد.

◀ **به عنوان دبیر کل حزب کارگزاران فکر می‌کنید کدام یک از وزرای فعلی بهتر است کابینه را ترک کنند؟**

مجموعه کار آقای روحانی در دور اول ریاست‌جمهوری در بعضی بخش‌ها بسیار درخشان بوده است. از جمله در سیاست خارجی، تولید کشاورزی و تولید نفت. در بهداشت و درمان نسبتا درخشان بوده هرچند تقه‌هایی هم وجود داشته است. در مورد وزارت کشور با وجود اینکه ممکن است در جهت‌گیری‌های سیاسی با شخص وزیر و یا برخی کسانی که وزیر منصوب کرده همراهی با آنها در میان اصلاح‌طلبان و میانه‌روها ضعیف باشد اما عملکرد وزارت کشور در طول این چهار سال عملکرد قابل قبولی است. وزیر کشوری که بتواند ۵ انتخابات را در این چهار سال برگزار کند و کمترین مشکل چه به لحاظ امنیتی و چه به لحاظ اختلافاتی که همیشه در بعد اجرا و نظارت بین

دو دستگاه اجرایی و نظارتی داشتیم را داشته باشد، کارنامه قابل قبولی دارد. وزارت کشور در طول ۴ سال هیچ‌وقت درگیری و اصطکاکی که قبلا داشتیم چه در زمان حضرت امام و چه بعد از آن بین دستگاه اجرایی و شورای نگهبان حتی در دولت آقای احمدی‌نژاد داشتیم نداشته است. در عین حال انتخاباتی داشتیم که با بیشترین فضای باز انجام شده است. در انتخابات مجلس با اینکه طیف گسترده‌ای از اصلاح‌طلبان و نیروهای مختلف رده‌صلاحتی شده‌اند اما باز هم تعداد کاندیداهایی که وزارت کشور توانست به خاطر آنها مردم را پای صندوق‌های رأی بیاورد قابل توجه بود و با همان تغییر و تحول اساسی در مجلس ایجاد شد.

◀ **اما نقدهای مهمی به عملکرد وزارت کشور وجود دارد. شما برگزاری انتخابات را مثال زدیده اما در مورد همین انتخابات ریاست‌جمهوری خود رئیس‌جمهور هم چندان راضی به نظر نمی‌رسید و به هر حال بخشی از آرای مردم اخذ نشد...**

حتما ایشان می‌توانست با هماهنگی شورای نگهبان انتخابات را بهتر برگزار کند و کسی هم برای رأی دادن پشت در نماند اما بالاخره انتخابات برگزار و تایید شد و آرای ۴۲میلیون نفر گرفته شد. دولت و وزارت کشور موفق شدند در یک فضای باز مناسب در تمام کشور نیروها و گرایش‌های سیاسی را در انتخابات شوراها به صحنه بیاورند و تحول مهمی در شوراها ایجاد شد.

◀ **بنابراین شما بر خلاف فضای فعلی در میان اصلاح‌طلبان معتقدید وزارت آقاسی رحمانی‌فعلی باید ادامه پیدا کند؟**

در مجموع با توجه به هماهنگی که وزارت کشور باید با نهادهای دیگر داشته باشد وزیر کشور کارنامه مردودی ندارد. البته از برخی مدیران محلی نارضایتی‌هایی وجود دارد. تا جایی که من می‌دانم خود وزارت کشور هم ارزیابی مثبتی از همه استانداران و فرمانداران ندارد و حتما خود آقای رحمانی‌فضلی تغییر و تحولاتی را ایجاد خواهد کرد. البته اگر آقای روحانی به این تشخیص برسد که می‌تواند نیروی بهتر و توانمندتری از آقای رحمانی‌فضلی بیاورد مخالف نیستم. اما من کارنامه ایشان را کارنامه مردودی نمی‌دانم. در شرایط سیاسی داخلی ما که همواره یک شرایط متشنجی در این سال‌ها به خصوص در فصل انتخابات داشتیم و گاه به جاهای باریک کشیده می‌شد؛ این وزرات و آرامشی که در انتخابات و بعد از آن و در فضای تبلیغات انتخاباتی داشتیم تحسین‌برانگیز است، به همین جهت من آقای رحمانی‌فضلی را فرد ناتوانی در اداره وزارت کشور نمی‌دانم و فکر می‌کنم برای دولت آقای روحانی هم ایشان فرد وفاداری بوده است.

◀ **در دولت آقای روحانی ناهمگونی‌های سیاسی وجود دارد؛ مثلا برخی چهره‌ها کاملا اصولگرا و برخی کاملا اصلاح‌طلب هستند. فکر نمی‌کنید برای اینکه کارایی دولت در دور دوم افزایش پیدا کند دولت باید یک‌دست‌تر شود؟**

ببینید ما رئیس‌جمهوری انتخاب کردیم که شدیدترین موضع‌گیری‌های مورد پسند اصلاح‌طلبان را (که حتی گاهی به او می‌گویند زیادی تند می‌روی) انجام می‌دهد. حالا اگر چنین رئیس‌جمهوری در دفتر خودش اختیار نداشته باشد و یا برای انتخاب مشاور خودش مختار نباشد که درست نیست. خروجی دفتر رئیس‌جمهور که می‌گویند اصولگراست همین سخنان آقای روحانی است. اگر این‌طور است بگذاریم همه آنها اصولگرا باشند. من اصولا معتقد نیستم وقتی یک مدیر توانمند و قوی انتخاب می‌کنیم بخواهیم در حد مشاور و رئیس دفتر و. به او دستور بدهیم که بگذارد و یا بردارد.

◀ **مسئله این است که برخی اقدامات آنها**



از این پس هروما دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی ایران در گفت‌وگوی اختصاصی با هفته‌نامه سازندگی مواضع حزب درباره مسائل روز را بیان خواهد کرد.

می‌تواند پایگاه رأی آقای روحانی را تحت تاثیر قرار بدهد. همین موضوع دست‌بوسی آقای آشنا بازخورد منفی در شبکه‌های اجتماعی داشت... اتفاقا به نظر من تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. آقای روحانی با وجود همین افراد و حرف‌ها و مواضع آنها ۵۰ درصد به پایگاه رأیش اضافه شد. مگر در دوره آقای خاتمی کسانی نبودند که نقدهای جدی‌تری هم به آنها می‌شد. همین آقای ابیطی رئیس‌دفتر آقای خاتمی بود و بابت دیدارهایی که ایشان داشت انتقادات زیادی می‌شد. البته ایشان دست کسی را نبوسید اما مورد انتقاد بود.

من فکر می‌کنم اصلاح‌طلبی در کشور باید فضای خودش را ارتقا ببخشد. کاش همه ما هر روز برویم و دست آقای جنتی و پای هر کسی که می‌گویند را ببوسیم اما اوضاع مملکت درست شود. اینکه آقای علم‌الهدی روی سنگ قبر هم‌سفرش نام او را نوشته یا نه واقعا مسئله مهمی است که ما نیرو و انرژی‌مان را صرف آن کنیم و در مقابل ایشان هم نباید و کار عظیمی مانند قرارداد توتال را زیر سؤال ببرد که به دلیل اینکه نمی‌خواستند این خیانت آشکار شود به این مسئله دامن زنند. خب این خود ما هستیم که فضا را به جایی می‌کشانیم که نه در شأن اصلاح‌طلبی و نه در شأن اصولگرایی است. به همین دلیل می‌گویم اصلاح‌طلبی باید فضای خودش را ارتقا بدهد. با این همه بحران‌های موجود در کشور اصلاح‌طلبی هر لحظه باید خودش را تعریف کند که می‌خواهد بسرای حل این بحران چه کند و قرار است به چه سمتی حرکت کند. همیشه یک مجموعه وقتی اصلاح می‌شود که اپوزیسیون آن مجموعه اصلاح شود.

◀ **آقا کرباسچی! بعد از موضع‌گیری‌هایی که آقای روحانی در انتخابات و بعد از آن دارند خیلی‌ها معتقد هستند که ایشان از اصولگرایی میانه‌رو به سمت اصلاح‌طلبی میل کرده است و دیگر باید از روحانی جدیدی صحبت کرد که اصلاح‌طلب است. چقدر این ارزیابی درست است؟**

من فکر می‌کنم باید به دنبال این باشیم که آقاسی روحانی هویت خوش را حفظ کند. ما قبول نداریم آقاسی روحانی به معنای مصطلح آن اصلاح‌طلب شود و مدام حرف‌های یک گروه خاص سیاسی را بگوید. روزی که آقای روحانی به عنوان رئیس‌جمهور آمد و خیلی از نیروها به عنوان یک شخصیت پذیرفته‌شده نظام، توانمند و آگاه به مسائل اجرایی به ایشان دل بستند فقط اصلاح‌طلبان با ایشان نبودند. بخش عظیمی از نیروهای اصولگرای معتدل که در قالب اصلاح‌طلبی خودشان را تعریف نمی‌کنند هم حامی ایشان بودند.

به اعتقاد من فضیلت آقای روحانی این است که آقای روحانی بماند. نه اینکه آقای روحانی تبدیل شود به آقای میردامادی و یا جباریان. آقای روحانی کسی است که به مصالح ملی فکر می‌کند و اگر کسی با نگاه معتدل به مصالح ملی حرفسی را در این زمینه‌ها که اصلاح‌طلبان می‌گویند گفت است این برای اصلاح‌طلبان ارزش افزوده دارد. و گرنه ایسن حرف‌ها را که خود اصلاح‌طلبان هم قبلا می‌زدند.

به هر حال در فضایی که سال‌های سسال مجموعه‌ای از نیروهای اصلاح‌طلب نارضایتی‌هایی دارند، انتقاداتی را آقای روحانی مطرح می‌کند که با فضای مجازی و کاری که اصلاح‌طلبان می‌کنند به شکل دیگری منعکس می‌شود. مثلا اصلاح‌طلبان نارضایتی از دستگاه قضایی دارند و آقای روحانی در آنجا می‌گوید چرا دستگاه قضا بدون اینکه جرمی ثابت شود احضار می‌کند؛ تا آقای روحانی نقدی می‌کند این‌ها اظهار خوشحالی می‌کنند و فکر می‌کنند این به معنای تغییر و تحولی است که اتفاق افتاده است. به هر حال آقای روحانی در مقام رئیس‌جمهور نقدهای مختلف از دستگاه‌های

از این پس هر ماه

یکی از نمایندگان عضو حزب کارگزاران سازندگی ایران در شورای شهر در گفت‌وگو با سازندگی به موکلین خود گزارش می‌دهند.

گزارش شورای شهر

۱

ردپای احمدی نژاد در شهرداری پیداست

انتخاب شهردار و مشکلات شهرداری تهران در گفت‌وگو با شهربانو امانی
عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران و عضو شورای پنجم شهر تهران

مرحان طباطبایی

خبرنگار اجتماعی سازندگی

شهربانو امانی، منتخب پنجمین دوره شورای شهر و فعال سیاسی اصلاح‌طلب است. او از میان لیست منتخب شورای شهر برای مردم شناخته شده بود. نماینده مردم ارومیه در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای اسلامی و مشاور رئیس سازمان حفاظت محیط زیست ایران در امور زنان و خانواده امروز نایب رئیس موقت شورای پنجم است. با او درباره حال و روز شهری که شورای شهر و شهردار قرار است تحویل بگیرند صحبت کردیم و از فرایند انتخاب شهردار پرسیدیم. این گفت‌وگو در ادامه می‌آید:

خانم امانی، شهرداری تهران امروز با دولتی مقایسه می‌شود که آقای روحانی سال ۹۲ تحویل گرفت. امروز شهرداری تهران در چه وضعیتی است؟

اگر بخواهیم شهرداری را در سال ۹۶ با دولت در سال ۹۲ مقایسه کنیم، وضعیت مشابه و حتی بدتری را در مقایسه با دولت شاهد هستیم. قیاس مناسبی است. به خاطر داریم آقای روحانی دولتی را از آقای احمدی‌نژاد تحویل گرفت که وضعیت اسفباری بر کشور حاکم بود و شاخص‌های مختلف به انحراف کشیده شده بود. همان وضعیت را اکنون در شهرداری تهران شاهد هستیم که در بوجود آمدن این شرایط ردپای آقای احمدی‌نژاد هم پیداست.

منظور تان دوره‌ای است که در شهرداری بود؟

بله، معتقدم در ارزیابی عملکرد شهرداری تهران باید مقطع زمانی چهارده ساله را در نظر بگیریم. از آن جهت که پیش از شهردار فعلی، آقای احمدی‌نژاد هم راه انحرافی را در کسوت شهرداری تهران طی کرد و به قالیباف تحویل داد و او هم همان راه را با انحرافات بیشتر طی کرد. به هر حال به نظر می‌رسد که آقای احمدی‌نژاد استاد خروج از مسیر و مدار عقلانیت و تخصص است و مدیریت او در هر عرصه‌ای وضعیتی را باقی می‌گذارد که تا چند نسل باید تاوان آن را پس دهند. البته برنامه اصلی آبادگران جوان که به دلیل قهر مردم از صندوق رای با حداقل میزان مشارکت در شورای شهر پیروز شد، کسب ریاست جمهوری از طریق شهردار تهران بود و از این رو برنامه‌ریزی و سیاستگذاری‌ها در شهرداری تهران هم در این راستا بود. آقای قالیباف به عنوان شهردار بعدی تهران رویه اسفبارتری را پیش گرفت. او با سابقه نظامی یاران نظامی خود را به خدمت گرفت و با حضور او به تدریج نیروهای تخصصی و خاک خیابان خورده شهرداری حذف و از گردونه خارج شدند. در نتیجه چنین سیاستی مسیر قانون‌گریزی و غیرشفاف مشکلات زیادی را بر شهر تهران حاکم کرد. آنچه امروز باقی‌مانده پایتختی با انبوه مشکلات و شورایی که شورای مردم نیست و شورای شهردار تهران است.

مصدافی به مشکلات شهری باقی مانده از مدیریت شهردار فعلی اشاره بفرمایید.

تهران هم در ارتفاع و هم در سطح، گسترش پیدا کرده و این خارج از طرح جامع شهر تهران است. اقدام به تراکم‌فروشی‌های مکرر کرده‌اند، تراکم

مختلف ممکن است مطرح کند. اگر آقای روحانی بخواهد در جهت اصلاح این امور حرکت کند باید در چپتی حرکت کند که طرف مقابل در برابرش جبهه‌گیری نکند. هیچ قاضی و هیچ مسئولی در دستگاه قضایی معتقد به شکنجه افراد و یا زندان کردن افراد بدون دلیل نیست اما در مجموعه دستگاه قضایی به هر حال نارسایی‌هایی وجود دارد.

به نظر ما آقای روحانی حشش است و باید درباره همه این مسائل نظارت کند و کار کند اما باید به سمت اصلاح این موارد برویم. نه اینکه خود این‌ها ابزاری برای کف زدن علیه این و آن و تشویق رئیس‌جمهور و دهن کجی به مخالفان رئیس‌جمهور شود. نقد باید اصلاح‌طلبانه باشد تا متمرثر واقع شود. وگرنه افراد افراطی هم در داخل و خارج از صدر تا ذیل نقد می‌کنند. اما چه حاصلی دارد؟ نقد اصلاح‌طلبانه زبان‌گزنده ندارد و باید حتی‌المقدور برای آن حاشیه درست نشود و طرف نقد هم موضع‌گیری نکند.

به نظر شما آقای روحانی در این مسیر حرکت نمی‌کند؟

ببینید اگر آقای روحانی هم بخواهد حرکت کند تبلیغات حاشیه‌ای اصلاح‌طلبان به آن جلوه‌ای می‌دهد که گویی در این مسیر حرکت نمی‌کند. من از خیلی از مسئولان قضایی شنیدم که از مجموعه سخنرانی آقای روحانی در جمع مسئولان قضایی راضی بودند و می‌گفتند بهترین سخنرانی بوده که ایشان در این سال‌ها در دستگاه قضایی داشته است. اما متأسفانه یا خوشبختانه این فضای مجسازي قدرت عجیبی دارد. یک جمله از سخنان ایشان را می‌گیریم و از آن خوشمان می‌آید؛ به هر حال خیلی از ما زندان رفتیم که ممکن است حقتان هم نبوده باشد اما نباید مسائلی که برابمان جنبه شخصی دارد را الان و در شرایطی که یک رئیس‌جمهور مقتدر آمده و توان بیان و حل مسائل کشور را با همفکری دارد به سمت دیگری سوق بدهیم و باعث شویم طرف مقابل هم موضعی بگیرد و اصل نقد و حرف رئیس‌جمهور فراموش شود. اینکه نباید بدون سند محرز کسی را احضار کرد را هیچ‌کس انکار نمی‌کند. آقای رئیس‌جمهور هم این را در آن جمع گفته است. وقتی من و شمایی که فکر می‌کنیم بدون دلیل احضار شده‌ایم این را مرتب ریتونیت می‌کنیم و برای آن کف می‌زنیم باعث می‌شود رئیس دستگاه قضایی هم حساس شود. به هر حال ایشان هم انسان است و می‌بیند یک میلیون نفر علیه این مسئله پیام گذاشته‌اند و طبیعی است که علیه آن موضع بگیرد. خب این روش باعث حل مسئله نمی‌شود. این می‌تواند باعث زخم عمیقی شود که وضعیت را بدتر کند. **منظور شما این است که ما باید به عنوان حامیان آقای روحانی روشمان را اصلاح کنیم و یا خود ایشان باید مواضعش را تعدیل کند؟**

من می‌گویم هم آقای روحانی نباید خیلی گول حرف‌های ما را بخورد و تشویق‌ها در او اثر نگذارد و باید راه معتدل و معقول و اصلاحی خودش را حفظ کند و هم ما باید مراقب باشیم این سرمايه را خرج احساسات‌مان نکنیم.

پروژه بندسازی آقای روحانی و حملاتی که بعد از انتخابات به ایشان می‌شود را چطور تحلیل می‌کنید؟

آقای روحانی حتماً بنی‌صدر نیست. بنی‌صدر ابوالحسن بود و ایشان خود حسن است (خنده). اما آقای روحانی بسیار فرد معقول، با تجربه و بسیار سیاست‌ورزی است و واقعا محال است ایشان بخواهد در چنین جایگاهی قرار بگیرد. آنچه برای بنی‌صدر اتفاق افتاد این بود که یک جمع از سیاسیون غیر معقول دور ایشان را گرفتند و ایشان هم بر خلاف آنچه سوگند خورده بود در مقابل رهبری نظام ایستاد. اما آقای روحانی اصلا در چنین موضعی نیست. ممکن است دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشد اما ایشان می‌داند راه اجرایی همان دیدگاه‌ها حرکت در مسیر حساب‌شده‌ای است که در همین دور اول ریاست‌جمهوری‌اش عمل کرده است. ایشان باید در همه حرکاتش از همه نیروها و به‌خصوص رهبری و قدرت ایشان کمال استفاده را بکند. اگر نظر موافق رهبری نبود برجام که بزرگ‌ترین پیروزی سیاسی آقای روحانی در طول ریاست‌جمهوری و کشور ما بعد از انقلاب بود اتفاق نمی‌افتاد. اینکه عده‌ای با تم‌مانده احساسات دوره انتخابات حرف‌های تحریک‌آمیزی می‌زنند جایگاهی در مجموعه مناسبات نظام ندارد.

شهرداری‌های مناطق ۲۲گانه استخدام کرده است که این شبهاتی را ایجاد می‌کند. این شفاف‌سازی و نظارت نیست. تاکید ما بر استقلال بازرسان و ذیحسابان ... است. راهی که اقصای قالیباف در مرحله انتقال شهرداری تهران در پیش گرفته است، همان راه احمدی‌نژاد است که در زمان انتقال دولت در حال امحاء برخی اسناد تخلفات بود که این رویه اصلا مورد پذیرش نیست و قطعاً شورای پنجم مقابله خواهد کرد.

شورای منتخب قصد ورود و بنای تحقیق ندارد؟

این مباحث در میان شورای منتخب انجام شده است. ما می‌خواهیم به مردم بگوییم چه چیزی را تحویل می‌گیریم که بعد نشنوم بگویند چهار سال است می‌گویند چه چیزی تحویل گرفتند. برای این مهم باید به اسناد دسترسی داشته باشیم که الان شورای منتخب از این دسترسی محروم است. شورای چهارم ۳۱ نفر بودند که ۶ کمیسیون دارند و ما ۲۱ نفر هستیم و پنج کمیسیون موقت را تشکیل دادیم و به صورت غیر رسمی گزارش‌هایی را از شهرداری و کمیسیون‌های مستقر شورای چهارم دریافت می‌کنیم. افزون بر آن شورای چهارم گزارش‌های مختلفی در یک سال اخیر از برخی بوجه‌های غیرشفاف شهرداری ارایه کرد که اسناد مناسبی برای گزارش ما به مردم است. بنای ما شفاف‌سازی است تا حقی از شهروندان

تضییع نشود. با این اوصاف معتقدم وضعیت شهر همچون آواری است که روی باتالقی ریخته شده است و شهردار آینده چنین شرایطی را تحویل می‌گیرد.

چه زمانی این گزارش آماده می‌شود؟

تا ۱۴ مرداد گزارشی از وضعیت شهرداری و عملکرد شورای چهارم توسط کمیسیون‌های شورای پنجم تهیه خواهد شد و به افکار عمومی ارایه می‌شود.

چه فرایندی طی می‌شود تا مردم شاهد حضور شهردار بعدی باشند؟

بعد از استقرار، شورایی شهر ۱۰ روز فرصت دارد شهردار را مشخص کند. جلسه منتخبان را از روزهای اول آغاز کردیم. ماده ۷۰ آئین‌نامه داخلی شورای شهر تهران مربوط به انتخاب شهردار است. مقرر بود تا ۳۱ خردادماه هر کدام از اعضا سه نفر را به عنوان نامزد به شورای شهر معرفی کنند که موکول شد به هفته دوم تیرماه. هر نامزد برای آنکه وارد مرحله بعد شود باید حداقل رای ۵ نفر از اعضاء را داشته باشد. این غربالگری ادامه خواهد یافت ولیست وارد مرحله دوم می‌شود. در مرحله بعد به یک لیست ۵ نفره خواهیم رسید و این پنج نفر موظفند برنامه و کادر پیشنهادی خود را برای شهرداری تهران ارائه دهند. این برنامه‌ها توسط نامزدها در جلسه شورای شهر مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد. در نهایت رای‌گیری خواهد شد و تعداد نامزدها از پنج نفر به دو نفر می‌رسد. در مرحله بعد قصد داریم در نیمه اول مرداد به نامزد نهایی دست پیدا کنیم.

البته دو نامزد در اولین جلسه شورای شهر حضور خواهند یافت تا برنامه‌های خود را ارائه داده و رای‌گیری در جلسه علنی شورا صورت خواهد گرفت.

چه شاخص‌هایی برای انتخاب شهردار مدنظر است؟

الان باید بدانیم چالش‌های شهر تهران چیست و براساس آن نسخه بنویسیم و شهردار را انتخاب کنیم. باید شهرداری انتخاب شود که برای مطالبات مردمی و



عکس: رضا معطریان

خود در پارلمان شهری نداشتند و اعضای شورا با آراء نازلی انتخاب می‌شدند، این بار پای صندوق آمدند که بیانگر نارضایتی از وضعیت شهر و مطالباتی است که باید به آن توجه شود. بنای ما باید این باشد که شورای مردم باشیم نه شورای شهرداری. از سویی با توجه به افزایش چشمگیر خانم‌ها و جوانان در لیست شورا و رای مردم این انتظار از شهردار آینده هم وجود دارد که حتماً باید توجه جدی به حضور زنان متخصص در کسوت معاونت‌ها و پست‌های شهرداران مناطق داشته باشد. اولین بار آقای کرباسچی شهردار زن منصوب کردند که باید ایسن روند در این دوره تداوم یابد که از مطالبات زنان است. توسعه اجتماعی این

را می‌طلبد. همچنین شورا و شهرداری جدید باید تقویت بخش خصوصی و نهادهای غیردولتی را در برنامه‌ریزی خود قرار دهند. در این راستا باید تمرکززدایی و مشارکت مردم را محقق کنیم. آموزش حقوق و مسوولیت‌های شهروندی نیز اهمیت بالایی در شورای پنجم خواهد داشت. افزون بر این برنامه شورایی شهر باید پیوست‌های توسعه‌ای، اجتماعی و زیست محیطی را به شکل ویژه‌ای مورد توجه قرار دهد. در یک کلام ما می‌گوییم باید شهر شایسته داشته باشیم؛ اینجا پایتخت کشور است نباید نگران باشیم که اقوام و مذاهب متنوع کل کشور در تهران است. این یک پتانسیل بزرگ است که باید از آن استفاده کنیم و برنامه‌ریزی کنیم تهران پایتخت همه کشور ایران است، نباید از قومیت‌ها نگران باشیم. به هر رو این برهه تاریخی می‌تواند اعتماد از دست رفته شهروندان شهر تهران را به آنها بازگرداند. شهرداری باید انتخاب شود که حلقه وصل دولت و شهر باشد و بخشی از مشکلات را از این مسیر در تعامل با دولت حل کند. حال محیط زیست شهر ما، حال فرهنگ شهر ما، حال معلولین و کهنسالان شهر ما و در یک کلام حال شهر ما خوب نیست. باید به آن رسیدگی کنیم.

چالش‌های پیش روی شهرداری، برای چهار سال آینده برنامه داشته باشد و شهر تهران را به اهداف و شاخص‌های ۱۴۰۰ برساند. داشتن مدرک کارشناسی ارشد، حداقل ۲۵ سال سن، نداشتن محکومیت کیفری و التزام به قانون اساسی از ویژگی‌های حداقلی شهردار آینده تهران است. با این حال ۱۶مشخصه عمومی نیز برای شهرداری تهران در نظر گرفته شده که مهمترین آن اشتها به پاکدستی و باور به مبارزه با فساد است. چراکه در حال حاضر مسئله اصلی که با آن روبه‌رو هستیم وجود فساد نهادهینه شده در شهرداری است و این معضل فقط با حضور شهرداری فسادستیز کاهش خواهد یافت.

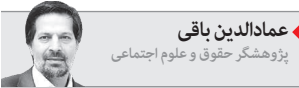
چه اولویت‌هایی شورای منتخب در بحث مدیریت شهری در برنامه دارد؟

قرائن و شواهد نشان می‌دهد بخش مهمی از کارهایی که شهرداری می‌توانست به سمتن‌ها و بخش خصوصی واگذار کند خصولتی شده است، بنای ما بر اصلاح این راه‌ست. با تغییر پهنه‌بندی‌ها و بلندمرتبه‌سازی‌ها، طرح‌های اجرایی شهرداری زاویه زیادی از طرح جامع گرفته است که باید رسیدگی شود. اکنون پلاسکوه‌های دیگری در بافت فرسوده شهر تهران و سایر بخش‌ها وجود دارد. مدیریت پسماند و زباله به جای اینکه درآمدی پایدار برای شهرداری باشد، تبدیل به یک هزینه هنگفت و یک مدیریت شهری کثیف و زشت شده است که باید اصلاح شود. توسعه مترو و حمل و نقل عمومی برای کاهش ترافیک و آلودگی هوا و رسیدن به شرایط پایدار زیست شهری، تقویت محلات، شوراییاری‌ها، مدیریت مالی و ریشه‌کنی فساد موجود نیز از موضوعات اولویت‌دار شورای پنجم است که از طریق کمیسیون‌ها پیگیری خواهد شد. شورای منتخب از عقبه نزدیک به ۴۰ درصد رای مردم تهران برخوردار است. مردم تهران بعد از سه دوره که حساسیتی به انتخاب نمایندگان

قانون

وکیل ملت

رئیس‌جمهور در هفته‌قوهقضائیه اصول یک عدالت قضایی راستین را بیان کرد



یکی از رسم‌های شایع‌شده پس از انقلاب، نامگذاری ایام است
آنگذر که اگر همه آنها در تقویم‌ها بیایند شاید دیگر روزی برای اختصاص دادن به مناسبت‌ها پیدا نش‌سود. نامگذاری، در صورتی که فقط بازی با نام‌ها باشد اگر زبانی نداشته باشد سودی هم ندارد. فلسفه نامگذاری‌ها به پوته نسیان سپرده شده است. اختصاص دادن روز یا هفته‌ای برای بزرگداشت شخص، موضوع یا نهادی با هدف صرفا تبلیغاتی و برای ستایش و سفارش نیست که هر کس خود کارنامه خویش را بهتر می‌شناسد. جامعه بیش از همه به شنیدن نقدها نیاز دارد، همانکه نوعا از آن می‌گریزیم و با محروم شدن از نقدها به فساد کشیده می‌شویم. این روزها آنگسدر آب را گل آلود کرده‌اند که حتی برخی افراد «خودانتقادی» معدودی از مسئولان نظام را هم با تهدید پاسخ می‌دهند چه رسد به شهروندان عادی. اگر توهین و تهمت و دروغ در کار نباشد انتقاد هرچه افزون‌تر باشد به تصحیح حکومت و تقویت نظام مستقر منجر می‌شود. اگر جلوی انتقاد گرفته شود انحطاط و فساد اجتناب‌ناپذیر است. دست‌اندرکاران همه امور باید نسبت به تک‌تک تصمیمات‌شان که مستقیم و غیر مستقیم بر زندگی مردم تاثیر می‌گذارد پاسخگو باشند. از این رو هفته دولت یا هفته قوه قضائیه یعنی ایجاد فرصتی برای نقد و بیان اینکه تسا چه حد، به اهداف خود و به آرمان عدالت و توسعه دست یافته‌ام و یا دست نیافته‌ام و چه راهی در پیش داریم و پیش‌برنده‌ها و بازدارنده‌هایش چیست؟

هفته گذشته بیست و ششمین هفته قضائیه* در سی و هفتمین سال شهادت بهشتی و دهها تن از همراهان وی بود اما نه در مراسم رسمی و نه در مطبوعات به فلسفه این روز نپرداختند و نقدهای ضروری را فرونها‌ند. تنها کسی که سخنی در این حال و هوا گفت دکتر روحانی رئیس‌جمهور در همایش سراسری قوه قضائیه بود که بازم مطبوعات به محورهای مهم آن توجه بایسته‌ای نورزیدند. گرچه سخنان روحانی تازگی نداشت و سالها دغدغه فعالان بشر بوده وپارها به آن پرداخته‌اند اما اهمیت آنها، بیان شدن از زبان رئیس‌جمهور به عنوان نماینده اکثریت ملت است که از نظر قانونی رئیس‌جمهور همه است. نواقصی که وجود دارند و باید برای رفع آنها کوشش شود. محورهایی که رئیس‌جمهور بیان کرد اگر عملیاتی شود سیمای مطلوبی از ایران می‌سازد.

تلاش برای توقف روند صدور قطعنامه‌های حقوق بشری تکلیف قانونی همه نهادهاست

دکتر روحانی گفت: «آیا باید به گونه‌ای عمل کنیم که دشمنان ما در خصومت‌ورزی با جمهوری اسلامی همه را در کنار خود داشته باشند یا اینکه کاری کنیم دشمن تنها بماند و نتواند همه کشورها را در دشمنی با ما، با خودش متحد کند. قرار نیست ما به دشمن کمک کنیم و بهانه به دست او دهیم. دشمن به دنبال این است که در منطقه خاورمیانه، صلح، ثبات و توسعه نباشد و همواره جنگ برقرار باشد تا او هم اسلحه بفروشد و هم بهانه‌ای برای مداخله داشته باشد. ما به دنبال صلح و ثبات در منطقه، کوتاه کردن دست دشمن و گرفتن بهانه‌ها از او هستیم... ما حتی در زمینه‌های بسیار سختی مثل حقوق بشر، قادریم بهانه‌ها را از دست غربی‌ها بگیریم.»

طبق این فراز از سخن رئیس‌جمهور همه نهادها وظیفه دارند کشور را بر معرض انتقادهای خصمانه دور کنند. این امر یک تکلیف قانونی

نیز هست. ماده ۲۱۰ قانون برنامه پنجم توسعه که مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام،مجلس و شورای نگهبان است می‌گوید: «وزارت امور خارجه موظف است با بهره‌گیری از نظرات کارشناسان کلیه سازمان‌ها و نهادهای مسؤول و به منظور اعتلاء شأن، موقعیت، اقتدار و نقش جمهوری اسلامی ایران و استفاده از فرصت‌های اقتصادی در منطقه و نظام بین‌الملل و بسط گفتمان عدالت‌خواهسی در روابط بین‌الملل، سیاست‌های مناسب را برای اجرای نمودن احکام ذیل به مراجع ذی‌ربط ارائه دهد:

الف – تنظیم سطح روابط و مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با کشورهای دارای دیدگاه‌ها و مواضع غیرهمسو با جمهوری اسلامی ایران.
۲-۳-۴...۵ – اتخاذ دیپلماسی فعال جهت توقف روند صدور قطعنامه‌های حقوق بشری علیه جمهوری اسلامی ایران.»

در واقع قانونسی که مصوبه کل نظام است دولت و همه نهادها را موظف کرده است، به گونه‌ای عمل کنند که بهانه صدور قطعنامه‌های حقوق بشری را سلب کنند و موقعیت در «توقف روند صدور قطعنامه‌های حقوق بشری» یکی از شاخص‌های ارزیابی کارنامه قواست. گویندگان این سخن که ما هیچ اهمیتی به اعتراضات حقوق بشری نمی‌دهیم و... اگر قانون برنامه پنجم را مطالعه کرده باشد در می‌یابند که برخلاف تکلیف قانونی مسئولان و نهادهای تحت امر آنهاست.

رئیس‌جمهور مسؤول اجرای قانون اساسی است

روحانی همچنین گفته است: «همه موظف به کمک به قوه قضائیه هستیم. اگر یکی از وظایف رئیس‌جمهور اجرای قانون اساسی است بخشی از این وظیفه، اصول مربوط به کمک رئیس‌جمهور به قوه قضائیه است. رئیس‌جمهور همان‌قدر که نسبت به دولت و مسایل اجرایی دغدغه دارد باید نسبت به قوه قضائیه هم دغدغه داشته باشد. کمک به قوه قضائیه بخشی از اصول قانون اساسی است که رئیس‌جمهور مسؤول اجرای آن است و رئیس‌جمهور اگر مشکلی در اجرای قانون ببیند باید به میدان آمده و در کنار قوای دیگر به حل آن کمک کند.»

یکی از لوازم مسئولیت اجرای قانون اساسی طبق اصل ۱۱۳، نظارت و تذکر است. در دولت اصلاحات با تشکیل هیات نظارت بر اجرای قانون اساسی این مهم پیگیری شد اما رئیس دولت نهم در نخستین اقدام خود این نهاد را منحل کرد ولی در دوره دوم خود تلاش ناکامی برای احیای آن به عمل آورد. سازوکار اجرای اصل ۱۱۳ باید روشن شود.

عمل به قوانین راه دفع اتهامات روحانی می‌افزاید: ها در زمینه‌های

بسیار سختی مثل حقوق بشر، قادریم بهانه‌ها را از دست غربی‌ها بگیریم. درست است که در این موضوع که ده‌ها سال است علیه ما توطئه می‌شود، نمی‌شود یک‌روزه توطئه‌ها را خنثی کرد، اما می‌توانیم با اجرای قوانین موجود و قدم به قدم بهانه‌های حقوق بشری را از بدخواهان بگیریم». روحانی سپس به نحو مصداقی چند نمونه را ذکر کرد؛ مصادیقی که از نظر وی وجود دارند و باید رفع شوند. مسئله مهم این است که بسیاری از انتقادات حقوق بشری صدرصد قابل اجتناب هستند. کافی است به مُر قوانین عمل شود. برخی از نمونه‌هایی که روحانی ذکر کرد در فرازهای پسین می‌آیند.

تدارک ادله کافی و ممنوعیت تدارک ادله

در زمان بازداشت متهم

دکتر روحانی گفت: اگر قانون خودمان و اسلام خودمان را اجرا کنیم، بسیاری از بهانه‌ها از

دشمن سلب می‌شود. اسلام به ما اجازه نمی‌دهد که اگر مجرمی، مرتکب جرمی شده است، بیش از حد مجازات آن جرم، او را تحت فشار قرار دهیم. حق نداریم آبروی مردم را بریزیم یا بدون ادله کافی کسی را احضار یا جلب کنیم. اول باید ادله کافی برای تفهیم اتهام به متهم داشته باشیم و بعد او را احضار کنیم نه اینکه متهم را احضار کنیم تا ادله زاییده شود؛ آنگذر که ما خواندیم چنین چیزی را در نیافتیم.»

این سخن بازتابنده متن قانون است و اگر به نحو اتم و اکمل رعایت شود بخشی از مسایل مرتفع خواهند شد. ماده ۱۶۸ قانون آیین دادرسی اشعار می‌دارد: «بازپرس نباید بدون دلیل کافی برای توجه اتهام، کسی را به عنوان متهم احضار و یا جلب کندو تخلف از مقررات این ماده موجب محکومیت انتظامی است.»

اینکه نمی‌توان کسی را قبل از تدارک دلایل کافی احضار کرد یک حق مسلم بشری در اسناد بین‌المللی بوده و نیز به‌خاطر این است که اصل ۳۲ قانون اساسی ج.ا. و قانون آیین دادرسی و نیز قانون حقوق شهروندی تصریح می‌کنند باید متهم بلافاصله پس از بازداشت تفهیم اتهام با ذکر دلایل شود یعنی باید دلایل و مدارک از قبل فراهم شده باشد نه اینکه متهم را مدت‌ها در بازداشت نگه دارند تا دلایل فراهم شود.

ممنوعیت بازداشت بیش از ۲۴ساعت جز در موارد استثناء که آن هم مقید به زمان و محتاج دلیل است

به دلیل آنچه در بند۵ گفته شد، ماده ۵ آیین دادرسی کیفری اشعار می‌دارد:«هتتم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود» و اصل ۳۲ قانون اساسی و ماده ۴۶ آیین دادرسی تصریح دارند که ضابطان نمی‌توانند بیش از بیست و چهار ساعت متهم را تحت نظر قرار دهند. باید حداکثر ظرف ۲۴ساعت پرونده تعیین تکلیف شده و به دادگاه برسد. در مجلس خبرگان قانون اساسی هنگام بحث درباره اصل ۳۲ حتی نسبت به یک ساعت نگه داشتن اضافی متهم در بازداشت حساسیت بسیاری ابراز شده است زیرا با وجود تدارک ادله پیش از احضار یا جلب، دیگر نیازی به بازداشت بیش از آن نخواهد بود خصوصا که اقراریر افراد در شرایط زندان فاقد ارزش حقوقی، شرعی و اخلاقی است و آنچه در فضای آزادی و اختیار گفته می‌شود معتبر است.

عوض نشدن جایگاه ضابط و قاضی

رئیس‌جمهور در بخش دیگری از سخنان خویش تأکید کرد: «این حکم قانون اساسی است که ضابط باید فقط ضابط باشد و نمی‌تواند بدون حکم قاضی، متهم را به هیچ بهانه‌ای بیش از ۲۴ ساعت بازداشت کند، نباید بگذاریم فداکاری‌ها و خدمات بزرگ دستگاه قضا با اشکالات کوچک آسیب ببیند.» رئیس‌جمهورافزود: اگر خدای ناکرده ضابطین قضایی حزبی و جناحی برخورد کنند البته ان‌شالله که چنین افرادی وجود ندارند، قضاوت مورد تردید خواهد بسود. در وصیت‌نامه امام راحل نیز تأکید شده است که ارتش، نیروی انتظامی و سپاه و بسیج حق ورود در امور حزبی و دسته‌بندی‌های سیاسی و جناحی را ندارند لذا ضابطین قضایی باید بی‌طرف باشند و چنانچه ضابطین در پرونده‌ای متافع باشند در آنجا افکار عمومی در بی‌طرفی حکم صادره دچار تردید می‌شود. دکتر روحانی خاطرنشان کرد: با توجه به اینکه حجم زیادی از محتویات پرونده‌های قضایی را ضابطین آماده می‌کنند و قضات معمولا بر مبنای این محتویات، پرونده را مورد بررسی قرار می‌دهند لذا بی‌طرفی ضابطین از اهمیت زیادی برخوردار است. رئیس‌جمهور تصریح کرد: «بسیار مهم است که قضاات،

ضابطین و همه مراحل قضاییسی از تمایلات حزبی و جناحی منتفع نباشند البته چنین نیست باید مراقبت داشت که حتی اگر در درون دل هم آرزوی منتفع بودن جناح خاصی گذر کند، ایراد دارد.»

این بخش از اظهارات رئیس‌جمهور اهمیت شگرفی در نظام قضایی دارد. مشکل در این زمینه به گونه‌ای بود که دادستان کنونی تهران(جعفری دولت‌آبادی) در آغاز تصدی خود وعده داد که اجازه نمی‌دهد ضابطان بر قضاات اشراف داشته باشند؛«به گزارش ایلنا، جعفری دولت‌آبادی در مراسم معارفه خود در سمت دادستان عمومی و انقلاب تهران ملاک کاری خود در دادسرای تهران را حاکمیت قانون عنوان کرد و گفت: حاکمیت قانون، یعنی تصمیمات دستگاهها مبتنی بر دلیل و در چارچوب قانون و مقررات باشد و نهادهای چه قضایی و چه غیر قضایی پاسخگو باشند و هیچ تعبیر منفی از آن نمی‌آید.

دادستان جدید تهران به بحث استقلال قوه قضائیه اشاره کرد و گفت: قاضی تا زمانی که استقلال نداشته باشد، از امنیت قضایی سخن گفتن فایده‌ای ندارد. قاضی نباید از کسی دستور بگیرد؛ چراکه آنگاه نمی‌تواند قضاوت عادلانه‌ای داشته باشد. قاضی با وجدانش می‌تواند برای ما امنیت قضایی را به وجود آورد و اگر تسلیم فشارها و تابع دستورات دیگران نباشد می‌تواند امنیت قضایی محقق کند.

وی با بیان اینکه یکی از اقدامات دادسرای تهران در دوره جدید احقاق حقوق عامه خواهد بود، افزود: موضوعاتی که اخیرا در مورد حقوق مردم، حقوق شهروندان و مساله بازداشتگاه‌ها که اخیرا در روزنامه‌ها مطرح شده در قانون اساسی پیش‌بینی شده است که اگر برپایه آن عمل کنیم شاهد این مسایل نخواهیم بود.

دادستان جدید تهران افزود: در فصل چهارم قانون مطبوعات حدود مطبوعات بیان شده است. ما از اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی برای آزادی‌های مشروع که می‌تواند نقد دستگاه قضایی را در پی داشته باشد حمایت و استقبال خواهیم کرد. وی با بیان اینکه نظارت دادستان بر عملکرد ضابطین از نظر من جدی و مهم است، گفت: اگر آنها توقع دارند که به امر آنها به این طرف و آن طرف بروم، برای من گران است. ضابطان باید تحت اشراف دادستان انجام وظیفه کنند نباید به گونه‌ای باشند که بگویند این بازداشت‌شود آن یکی آزاد شود اینگونه نمی‌توان کار کرد. وی ادامه داد: شاید برخی از سخنان من ناراحت شوند، اما من در ابتدای امر این حرف‌ها را می‌زنم تا اتمام حجت کرده باشم. دادستان جدید تهران تأکید کرد: اگر ضابطان تحت قانون و اشراف دادستان عمل کنند، و در این راستا یکسری اقدامات از جمله بازداشت را انجام دهند، همه مسوولیت آنها را شخصا می‌پذیرم»(روزنامه دنیای اقتصاد شماره ۱۸۸۷ تاریخ۱۲شهریور۱۳۸۷). به بیان دیگر دادستان، وجود این مشکل را پذیرفته و وعده تلاش برای رفع آن را می‌دهند. تحقق این وعده البته لوازم و شرایطی داشت. تصریح دادستان و نیز رئیس‌جمهور نشان می‌دهد که باور دارند قاضی نباید در برابر نهادهای قدرت مسلوب‌الاراده باشد. صدها قاضی شریف در قوه قضائیه وجود دارند و کارکنان این قوه زحمات زیادی را متحمل می‌شوند و روا نیست که دو، سه شبعه خاص با وجود انتقادات فراوانی که از نظر قانونی به رفتار آنها وارد است تمامیت قوه قضائیه و نظام را زیر سوال برند و به مرجعی پاسخگو نباشند. ضابطین نیز باید پاسخگو باشند. اگر دولت، قوه مقننه، قوه قضائیه، ضابطین و... پاسخگو نباشند نمی‌توان انتظار داشت عدالت محقق شود و نباید انتظار داشت سرمایه اجتماعی ریزش نکند.

ارزیابی عملکرد دادستانی تهران با همین معیارهای بازگوشده در مراسم معارفه خود امری ضروری و نیازمند گفتاری مستقل و احساس امنیت لازم است اما نکته بسیار مهم وی در خصوص حاکم بودن ضابط بر قاضی همان است که ۸سال بعد دکتر روحانی نیز مجددا متذکر می‌شود.

طبق نص قانون و نظرات یادشده مسئولان، شیوه نهادهای قضایی و امنیتی باید شامل مراحل سه‌گانه باشد: تذکر، اخطار و گفت‌وگوه‌ای اقناعی که به صورت جاده یکطرفه و تحکمی نباشد. این روش قطعاً سبب کاهش دستگیری‌ها می‌شود و دستگیری آخرین راه و امری ناگزیر به شمار می‌آید.

اصل برائت

اصل برائت یکی از اصول جهانشمول حقوقی است. رئیس‌جمهور در بخش دیگری از سخنان خویش گفته است:«نباید اجازه دهیم یک نقص کوچک در یکس جای این همه فداکاری و زحمات قوه قضائیه را ضایع کند. نباید طوری باشد که کسی فکر کند حکم برائت از محکومیت بسرای قاضی نفعی دارد. حکم برائت یا محکومیت باید برای قاضی برابر باشد و حتی‌المقدور آنجا که دلیل، ضعیف است، به برائت برسد. ما این جمله که بیل به کمر برائت خورده را قبول نداریم و معتقدیم که اصل برائت زنده و فعال است.»

اصل برائت ایجاب می‌کند که هیچکس را نباید بازداشت کرد مگر به حکم قانون و پس از تدارک ادله کافی. به همین سبب است که وقتی عده‌ای از جوانان که در ایام تبلیغات انتخاباتی، کانال تلگرامی در حمایت از روحانی راهاندازی کرده بودند بازداشت شدند رئیس‌جمهور و وزیر اطلاعات دولت او رسماً اعلام کردند این افراد جرمی مرتکب نشده‌اند (خطا و جرم فرق می‌کند) با این حال پس از سپهری شدن چندماه آنان همچنان در بازداشت به سر می‌برند و سخنگوی قوه قضائیه در یکی از نشست‌های خود وزیر اطلاعات کشور را متهم چنین پرونده‌ای اعلام می‌کند.

بیطرفی قاضی

روحانی می‌گوید: «اگر قاضی زمانی در محکمه بین دو نفر به‌دلیل قومیت، مذهب و تمایلات سیاسی و حزبی تفاوت قایل شود بی‌تردید آن قضاوت مورد تردید خواهد بود. قاضی باید بی‌طرف باشد. جناح راست و چپ، ترک، کرد، بلوچ، عرب، ترکمن، شیعه، سنی، مسیحی و مسلمان در قضاوت جایی ندارد». دکتر روحانی تأکید کرد که مطابق قانون اساسی تمام افراد ملت در برابر قانون برابر و از حقوق مساوی برخوردارند. وی گفت:در شرایط کنونی باید با دستگاه قضایی مستقل و بی‌طرف و در کنار هم به فکر ساختن ایران آبادتر از گذشته باشیم. امروز با توجه به مشکلات اقتصادی، قوه قضائیه می‌تواند به قوه مجریه در بخش اقتصاد، محیط زیست و آب کمک کند و باید در کنار یکدیگر و باهم با فساد مبارزه کنیم و برای شفافیت و توسعه دولت الکترونیک تلاش کنیم و باید بگذاریم که همه امور به‌طور شفاف در اختیار مردم قرار گیرد».

نقدارای محاکم

رئیس‌جمهور با بیان اینکه بگذاریم دادنامه‌ها در معرض بحث و بررسی قرار گیرد، گفت: امروز بخشی از دادنامه‌ها بعنوان افتخار قانون اساسی و قوه قضائیه در دانشگاه‌ها و فضای مجازی دست به دست می‌شود و بگذاریم این نوع دادنامه‌ها در روزنامه‌ها منتشر و توسط اساتید و دانشجویان مورد بحث قرار بگیرد.د کتر روحانی تأکید کرد: «همه دستگاه‌ها باید در برابر مردم شفاف عمل کرده و پاسخگو باشند و چه بهتر که قوه قضائیه این کار را هم انجام دهند

هفته گذشته بیست و ششمین هفته قوه قضائیه* در سی و هفتمین سال شهادت بهشتی و دهها تن از همراهان وی بود اما نه در مراسم رسمی و نه در مطبوعات به فلسفه این روز نپرداختند و نقدهای ضروری را فرونها‌ند. تنها کسی که سخنی در این حال و هوا گفت دکتر روحانی رئیس‌جمهور در همایش سراسری قوه قضائیه بود که بازم مطبوعات به محورهای مهم آن توجه بایسته‌ای نورزیدند.

و رسانه‌ها در قالب انتقاد سازنده در بهبود هر چه بیشتر عملکردهایمان نقش آفرینی کنند».

یکی از راه‌های بهبوسد وضعیت، تقویت نظارت عمومی است. در همه جوامع پیشرفته، آرا و احکام محاکم قضایی آزادانه مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند. از نظر شرعی نیز هیچ منعی در کار نبوده بلکه جوساز نقد علمی و حقوقی و کارشناسانه آرای احساس امنیت و با زبان کاملاً حقوقی آرای محاکم را نقد کنند، قضاات خود را تحت نظارت افکار عمومی دیده و دقت بیشتری مبذول می‌دارند و نظام سیاسی و قضایی کمتر با چالش‌های ناشی از برخی احکام مواجه می‌شود. آمار نقض احکام در مراحل تجدید نظر و فرجام‌خواهی نشان می‌دهد که این نظارت باید بیشتر باشد. خوشبختانه در نظام قضایی ایران با مراحل مختلف تجدیدنظر و فرجام‌خواهی راه تصحیح اشتباهات مفتوح است اما اگر نقد و نظارت فعلاًنه وجود داشته باشد شاهد کاهش چشمگیر پرونده‌ها و موارداعتراض خواهیم بود.

کاهش حجم پرونده‌ها

رئیس‌جمهور می‌گوید:«امروز باید تعداد پرونده‌ها کاسته شده و کار قوه قضائیه راحت‌تر شود. می‌شود به روزی برسیم که حجم فعالیت قوه قضائیه کمتر شود به شرط اینکه بخشی از کار این قوه به سایر بخش‌ها واگذار شود.»

مسئولان قوه قضائیه اعلام کرده‌اند که در حال حاضر ۱۵ میلیون پرونده در قوه قضائیه وجود دارد. این آمار در اواخر دوره آیت‌الله ششاهودی به ۸ میلیون افزایش یافته بود و کارشناسان زنگ خطر را به صدا درآورده بودند. باید آسیب‌شناسی انجام شود که چرا به گفته مسئولان قوه آمار پرونده‌ها چنین رشد فزاینده‌ای داشته است؟ آیا به دلیل فقر و بیکاری است؟ به دلیل اطاله دادرسی است؟ به دلیل نا کارآمدی است؟ یا همه آنها؟ هرچه هست باید صریحاً بیان و نقادی و مرتفع شود زیرا غیر از هزینه‌های سنگینی که بر گرده ملت تحمیل می‌کند یک تهدید امنیتی به شمار می‌آید. بهترین کشور آن است که تعداد مراجعه‌کنندگان به دستگاه‌قضایی آنگذر کاسته شود که برخی روزها مجبور به تعطیلی آن شوند. تجربه تعدادی از کشورها نشان می‌دهد این امر امکان‌پذیر است که دادگستری‌ها و زندان‌ها خلوت شوند چنانکه رئیس‌جمهور نیز می‌گوید«می‌شود به روزی برسیم که حجم فعالیت قوه قضائیه کمتر شود».

باید مطالعه شود که چرا در برخی از کشورها چنین است. در آنجا نیز انسان‌هایی زندگی می‌کنند که همه نیازها و غرایز انسانی را دارند.

قوه قضائیه و توسعه اقتصادی

بجز آن کلام پراهمیت رئیس‌جمهور مبنی بر اینکه:«دشمن به دنبال این است که در منطقه خاورمیانه، صلح، ثبات و توسعه نباشد و همواره جنگ برقرار باشد تا او هم اسلحه بفروشد و هم بهانه‌ای برای مداخله داشته باشد. ما به دنبال صلح و ثبات در منطقه، کوتاه کردن دست دشمن و گرفتن بهانه‌ها از او هستیم» اصولا رفع فقر و بیکاری فقط برعهده دولت نیست، تمام نظام از جمله قوه قضائیه، مسئول است. روحانی نیز یادآور شده است که:«قوه قضائیه می‌تواند امنیت کافی برای سرمایه‌گذاری و رونق اقتصادی در کشور، ایجاد کند». وی همچنین در پاسخ به سوالی، اظهارداشت: «قوه قضائیه هم برای امنیت و سلامت جامعه موثر است و هم در بخش اقتصاد و رشد و توسعه اقتصادی می‌تواند نقش آفرین باشد» زیرا در القای احساس امنیت و عدم امنیت نقش کلیدی دارد.

ادامه در صفحه ۲۲

درس-گفتارهای فعالیت حزب

۱

خوب و بد تحزب

احزاب در جامعه مدرن چگونه کار می کنند؟



▲ احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران

احزاب به‌وسیله کسانی پایه‌گذاری شدند که در حال ایراد شدید‌ترین سخنرانی‌ها علیه حزب و تحزب بودند. می‌گویند بچه‌های ناخواسته عزیزتر می‌شوند. یکی از مخالفان حزب و تحزب دانتون انقلابی بود که به دست دوست سابق خود روبسیپر به گیتین سپرده شد. هر دو مخالف حزب بودند ولی دانتون کلوب کوردلیه را تأسیس کرد و روبسیپر رئیس فرقه ژاکوبین‌ها بسود و این هردو نطفه‌های اولیه حزب بودند. از زمانی که حزب را عامل تفرقه ملی معرفی می‌کردند تا زمانی که ماکس وبر آنها را فرزندان منحوس دموکراسی خواند و پذیرفت، یک قرن طول کشید و عاقبت به جایی رسید که ریمون آرون آنها را نماد دموکراسی و نشان روشن هر رژیم سیاسی معرفی کرد که مارا از مطالعه نهاده‌ا و سازمان‌ها بدون حزب میسر نیست. کارویژه‌های اساسی حزب هم کارویژه‌های انتخاباتی است. حزب مردم را پای صندوق‌های رأی می‌آورد؛ حزب بین انتخاب کننده و انتخاب‌شونده مانند پلی رابطه برقرار می‌کند و انتخاب‌شدگان را ساماندهی کرده و برای تصمیم‌گیری جمعی در راستای اهدافی خاص (برنامه‌های حزب) آماده می‌کند. اما وقتی حزب به عنوان یک تشکل اجتماعی بر بدنه جامعه رویند و جان گرفت، بر پایه جامعه شناسسی سازمان، پا به پای گنگشتواری‌های جامعه تحول یافته و تن به صیوررتی غیرقابل پیش‌بینی می‌دهد. از زمانی که جامعه‌شناس برجسته آمریکایی «کینگ مرتن» به مطالعه کارویژه‌های پنهان از جمله در مورد احزاب آمریکا پرداخت بر همگان مشخص شد که احزاب در هزارتوی مسائل اجتماعی رسوخ و نفوذ بهم رسانده و از جاهایی سر درآورده‌اند که هرگز گمانش نمی‌رفت و جالب‌تر از آن اینکه همین فنکسیون‌های ناخواسته و پنهان هستند که سبب پایداری احزاب آمریکا شده‌اند که در جای خود به آنها اشاره می‌کنیم. کارکردهای حزب را می‌توان به دو دسته، یکی در ارتباط با نظام سیاسی و دیگری در ارتباط با مسائل غیرسیاسی تقسیم کرد:

● حزب و نظام سیاسی

زمانی که سیاستمداران ملی‌گرا با تحزب مخالفت می‌کردند، گمان نمی‌کردند حزب تا این حد به پایداری و ثبات نظام سیاسی کمک برسانند. هرچه دموکراسی توسعه بیشتتری پیدا می‌کند پا‌پاهای نظام سیاسی درون جامعه مدنی مستحکم شده و می‌تواند نظام را در انجام وظایف خود یاری کرده و همچنین موجب تقویت مشروعیت آن بشود. هیچ پدیده دیگری را نمی‌توان پیدا کرد که مانند حزب یکک پا در جامعه مدنی و پای دیگر در جامعه سیاسی یا همان نظام سیاسی داشته باشد. این حضور دو گانه چنان پیوندی بین دولت به عنوان جلوه غالب و پذیرفته‌شده نظام‌های سیاسی امروز و جامعه‌مدنی به عنوان بخش دیگر حوزۀ عمومی برقرار می‌کند که بدون آن معلوم نبود تکلیف بسیاری از مفاهیم و ارزش‌های دموکراتیک چه می‌شد؛ به خطر افتادن مشروعیت، تفکیک حوزه عمومی و خصوصی، رابطه دولت و جامعه و رابطه دولت و فرد، و از همه مهتر جامعه توده‌واری که به راحتی به دامن دیکتاتوری و تمامیت‌خواهی فرومی‌گلتد پیدائاتی بودند که بدون حزب پیوسته در کمین دموکراسی

نشسته بود. جامعه‌شناسان بزرگ سیاسی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ ماننسد آلموند و پاول و وربا کسه روی احزاب کارهای جدی انجام داده‌اند کار کردهای حزب را در ارتباط با سهولت بخشیدن به کار کردهای نظام سیاسی به صورت زیر برمی‌شمارند:

احزاب کار تطبیق و انطباق نظام‌های سیاسی را با محیط اجتماعی پیرامون تسهیل می‌کنند. اگر نظامی نتواند خود را با تحولات محیط خود همسو و همراه کند، شکاف بین نظام و محیط باعث فروپاشی نظام می‌شود. همانطور که گفتیم احزاب زمانی که در قدرت نیستند در جامعه مدنی قرار دارند و آنجا با محیط منطبق می‌شوند و وقتی به قدرت رسیدند، نظام سیاسی را همان‌سو متحول می‌سازند. یکی از نظریه‌های انقلاب همین شکاف بین نظام و محیط است که اغلب در نظام‌های اقتدارگرا به‌وجود می‌آید. البته اینجا باید بین دو نوع حزب یعنی احزاب ایدئولوژیک و احزاب پراگماتیک یا عملگرا تفاوت قائل شد. احزاب ایدئولوژیک مانند نظام‌های ایدئولوژیک سعی دارند محیط را با خود همسو کنند. به عبارت دیگر مواضع ایدئولوژیک به نسدرت تغییر پیدا می‌کنند و اغلب برای همسو کردن محیط با خود به زور و خشونت متوسل می‌شوند. حزب کمونیست شوروی یک بار در کنگره بیستم حزب در سال ۱۹۵۶ یک چرخش سنگین را پذیرفت و تز همزیستی مسالمت‌آمیز با جهان سرمایه‌داری را همراه با استالین‌زدایی در مصوبه خود گنجاند و یک بار هم در دهه ۱۹۷۰ بسا برژنف تغییرات ملایمی را لحاظ کرد. ولی هیچکدام نتوانست فاصله بین نظام شوروی و جامعه را پر کند و این نظام عاقبت فروریخت. احزاب عملگرا برعکس، خود را تابع محیط قرار می‌دهند و حالت فروشگاهی را به‌خود می‌گیرند کسه اجناس خود را بر: اساس تقاضای مشتریان گزینش می‌کنند: محیط – دکترین و برنامه –ساختار حزب. در نتیجه پیوسته در حال انطباق خود با تحولات پیرامون هستند.

●تجمع منافع و سلیقه‌ها

در هر جامعه‌ای میلیون‌ها عقیده و فکر و سلیقه وجود دارد. مخاطب همه آنها دولت‌ها هستند و در یک نظام دموکراتیک حکومت باید به همه آنها توجه کند. یکی از کارهای احزاب تجمیع خواسته‌ها و منافع نزدیک بهم است. برای مثال در امور تجاری منافع عده‌ای در این است که دولت دخالت کند زیرا قادر به رقابت آزاد با سایر بازیگران نیستند و برعکس، عده‌ای منافعشان در رقابت آزاد و عدم دخالت دولت است. یک حزب می‌تواند از دو بخش خصوصی و دولتی به صورت همزمان حمایت کند و به این ترتیب نظریه‌های پراکنده را در یک برنامه منسجم جمع کرده و خطاب به دولت از آن دفاع کند. گستردگی و محدودیت آن حزب به دولت امکان می‌دهد به راحتی محاسبه کند که حدودا چند درصد جامعه با باز بودن دست بخش خصوصی یا نظارت دولت موافق است و این امر در سهولت تصمیم‌گیری بسیار مؤثر است. همچنین پیش‌بینی واکنش نیروهای اجتماعی نسبت به تصمیم دولت هم آسانتر می‌شود.

● تسهیل ورودی‌ها و خروجی‌های نظام سیاسی

یکی از دغدغه‌های هر دولتی این است که واکنش جامعه نسبت به سیاست‌های آن چیست. در جوامعی که حزب وجود ندارد،

فصل ۲ : جهان سیاست

افق

هر هفته در این صفحه دکتر احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی وعضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران در مجموعه مقالاتی آموزشی به مبانی تحزب خواهند پرداخت.



قوای سه‌گانه و تضعیف پارهای از نهادهای دموکراتیک می‌شود که یادآور نوعی نقض غرض است. وقتی حزبی در انتخابات پیروز می‌شود هم قوه مقننه و هم قوه مجریه را در دست می‌گیرد. بحث‌های اساسی هم که باید در پارلمان صورت گیرد در دفتر سیاسی یا کمیته مرکزی حزب جریان می‌یابد و سپس مصوبات حزب به پارلمان برده می‌شود تا به تأییدنهایی برسد. این واقعیتی است غیرقابل انکار ولی اینکه تا چه حد به دموکراسی لطمه می‌زند، نکته‌ای است که بر حسب هر کشور فرق می‌کند. یکی از نقادان آغاز قرن بیستم، موزی استروگرسکی جامعه‌شناس روس‌تبار آمریکایی بود که در کتاب خود زیر عنوان «گرایش‌های الیگارشیک در احزاب» احزاب را متهم می‌کند که از حالت ابزاری که باید در خدمت دموکراسی باشند خارج شده و خود به هدف تبدیل می‌شوند. تمام تلاش آنها افزودن بر اقتدار و سرمایه خود بوده و به‌جای خدمت به دموکراسی به مزاحم آن تبدیل می‌شوند. رابرت میخلز یا میشل یکی دیگر از منتقدانی است که بیطرفانه سازمان حزب را موجد یک اقلیت اولیگارشیک در حزب می‌داند. زیرا برای فعالیت‌های اجتماعی گریزی از سازمان نیست و به مجرد آنکه سازمان به‌وجود آمد چند نفر سر باید به اداره آن بردازند. این چند نفر به تدریج تجربیاتی کسب می‌کنند که سایر اعضای حزب از آن محرومند. از سوی دیگر این عده معدوب با علم به جایگاه خود و تجربیاتی که کسب کرده‌اند از نظر روانی خود را برتر از دیگران می‌بینند. اتفاقا توده‌های حزب هم همین احساس را داشته و خود را فروتر حس می‌کنند. به این ترتیب طی یک فرآیند طبیعی یک اقلیت نخبه شکل می‌گیرد که سرنوشت حزب را در دست دارند و فاصله آنها از توده‌های حزبی بسیار زیاد است و زائدتر هم می‌شود. میخلز به این روند «قانون آهنین الیگارشیک» می‌گوید. منتقدان اشاراتی هم به دگردیسی فعالان حزبی دارند که پس از مدتی به پیچ و مهره‌های یک دستگاه عریض و طویل درمی‌آیند که قدرت نقد را از دست داده و به انسان‌های تسلیم و بی‌اراده‌ای تبدیل می‌شوند. همه این نقدها با نوعی اغراق همراه است. نکته مهم این است که وقتی گریزی از حزب نداریم، بهتر است به نکات مثبت آن بیندیشیم و نقاط منفی آن را کاهش دهیم. این بحث‌ها مربوط به سال‌های اول تحزب بود. امروز نوع دیگری از نقد مطرح می‌شود که مربوط به ناکارآمدی احزاب و سیستم نمایندگی می‌شود.

● نقدهای وارده بر حزب

گفت عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگو. هر آنچه تا اینجا بیان شد، موارد مثبتی بود که چشم ما را بر سیئات حزب می‌پوشانند؛ در حالی که در آغاز قرن بیستم که احزاب دوران طفولیت خود را می‌گذرانند، مورد نقدهای جدی هم قرار گرفتند. اولین نقد مربوط به درهم تنیدگی

در دورۀ مدرن جای خود را به شکاف‌های عمودی می‌دهد. این شکاف‌های عمودی را معمولا احزاب نمایندگی می‌کنند. در این دوره عقیده، منافع و سازمان مشترک افراد را گرد هم آورده و با گذر از میان شکاف‌های افقی، اقوام و پیسروان مذاهب گوناگون و گویش‌های مختلف را بهم وصل کرده و باعث همبستگی ملی می‌شود که از آن با عنوان ملت‌سازی هم یاد شده است. بنابراین احزاب در فرآیند دولت‌ملت‌سازی و ایجاد چرخۀ سیاسی جدید نقش مهمی ایفا می‌کنند. اما بخش بزرگی از کارهای اجتماعی احزاب در قالب فنکسیون‌های پنهان یا کارکردهای ناخواسته صورت می‌گیرد.

● کارکردهای پنهان احزاب

همانطور که اشاره شد، کشف کارویژه‌های پنهان مرهون کارهای ژرف و نگاه دقیق رابرت کینگ مرتن است. مرتن در مطالعه احزاب آمریکا متوجه شد که کار احزاب این کشور از آنچه در اساسنامه و بحث‌های جاری آمده است فراتر می‌رود؛ ازجمله اینکه ادغام خانواده‌های مهاجر و غیرمستقیم از طریق احزاب صورت می‌گیرد. به مجرد آنکه خانواده‌ای وارد آمریکا شد و در یک محله سکنی گزید، اولین کسی که به دیدن سرپرست خانواده می‌رود «باس» یا رئیس حزب در محله مربوطه است. او به تازه‌واردان پیشنهاد کمک کرده و قول می‌دهد آنها را در پرداخت باصرفه مالیات راهنمایی و برای ثبت‌نام فرزندشان در یک مدرسه خوب با آموزش و پرورش تماس حاصل کند. در عوض آنچه او ازاین خانواده طلب می‌کند، عبارت است از شرکت در انتخابات به نفع حزب او. نه‌تنها خانواده‌های تازه‌وارد کانالی برای ارتباط با بدنۀ جامعه پیدا می‌کنند بلکه نفس شرکت در انتخابات هم خود یک قدم در راه ادغام اجتماعی و جامعه‌پذیری محسوب می‌شود. از کارکردهای دیگر احزاب ایجاد شغل‌های فصلی در فصل انتخابات است که برای دانشجویان یا بیکارشده‌ها بسیار امیدبخش و گره‌گشاست. مرتن در پایان سیاه‌های که از اینگونه کارکردهای ناخواسته ارائه می‌دهد، نتیجه می‌گیرد که نقش این نوع کارکردها در حفظ حزب به مراتب مؤثرتر و مفیدتر است تا کارویژه‌های آشکار و اعلام شده. الگوی مرتن سرمشق بسیاری از جامعه‌شناسان در کشورهای مختلف قرار گرفت. یکی از جالب‌ترین کارهای ژرژ لاوو در مورد احزاب مخالف مثل حزب کمونیست فرانسه

است که زیر عنوان نقش تربیونی از آن یاد می‌کند. این جامعه‌شناس با ذکر موردی از تاریخ رم باستان و سازمان پیچیده اجتماعی آن می‌گوید توده‌های مردم یا «پلب‌ها» از هیچ امتیازی برخوردار نبودند ولی به گاه جنگ که باید از رم دفاع کنند عزیز و محترم می‌شدند. یک‌بار توده‌ها از رفتن به جنگ سر باز زدند و خواهان امتیازاتی در ردیف اشراف یا اتروسک‌ها شدند. سنای رم تصمیم گرفت یک تربیون برای بیان خواسته‌ها و دادخواهی در اختیار آنها بگذارد. توده‌ها خوششال شدند و به جبهه رفتند ولی هیچ تغییری در سرنوشت آنها به‌وجود نیامد. نویسنده نتیجه می‌گیرد که وجود احزاب مخالف مانند همین تربیون پلب‌هاست که هیچ تغییری در نظام سرمایه‌داری به‌وجود نمی‌آورد ولی ناراضیان از داشتن حزب خوشنود هستند. درستی بیان او در ایتالیا و آلمان به اثبات رسیده بود. زیرا وقتی حزب کمونیست ایتالیا وارد دولت شد و کارویژه مخالف‌خوانی خود را از دست داد، زمینه پیدایش بریگاد سرخ در این کشور مهیا شد. در آلمان هم گروه بادرمانپهوف زمانی به‌وجود آمد که فعالیت حزب کمونیست آلمان را ممنوع کردند. این گزاره و درستی آن نشان می‌دهد که جلوگیری از ابراز نظر مخالفان صحنه نزاع را به لایه‌های پنهان کشیده و خطر آن را صدچندان می‌کند. دامنۀ کارویژه‌های پنهان احزاب کم‌کم به حوزه‌های حساسی تسری یافت. یکی از جامعه‌شناسان جوان فرانسوی روی مناسبات شخصی و ارتباطات غیرسیاسی در حزب کمونیست فرانسه مطالعاتی انجام داده و به این نتیجه رسیده است که درصد قابل ملاحظه‌ای از تازه‌واردان به این حزب در همان سال اول با هم ازدواج می‌کنند و درصد قابل ملاحظه‌ای از این زوج‌های حزبی پس از ازدواج از حزب خارج می‌شوند. نویسنده نتیجه می‌گیرد که یکی از فنکسیون‌های پنهان حزب کمونیست فرانسه ایفای نقش آژانس ماتریمونیال یا همسریابی است. در جامعه امتیزه بسا انبوهی از افراد یافتن یک همسر خوب هم موهبتی نیست که نصیب هر کسی بشود.

منطقه و جهان برای تحقق آرامش به رهبران بزرگ نیازمند است. با وجود رهبران متوسط و نوریسندگان سیاسی جهان باید خود را برای جنگ‌های پی در پی آماده کند. در آمریکا بعد از رهبری چون باراک اوباما، امروز دونالد ترامپ در رأس قدرت قرار گرفته است و در تصمیم‌گیری درست نقطه برابر رئیس‌جمهوری قبلی عمل می‌کند.

دوئل عملگرایی و بنیادگرایی عربی

چرا قطر راه خود را از عربستان جدا کرده است؟



احمد موثق

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

قطر و عربستان سعودی در نگاه اول اشتراکات زیادی با یکدیگر دارند. از لحاظ تاریخی این دو در زمره کشورهای نوظهور دسته‌بندی می‌شوند. هر دو در قرن بیستم پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی شکل گرفتند و ریشه تاریخی چندانی ندارند. انگلستان پس از آن که به اهمیت ژئوپلیتیک و استراتژیک خاورمیانه پی برد و به منابع ثروت موجود در این منطقه از جهان چشم دوخت با تکیه بر استراتژی‌های مختلف، نقشه تقسیمات کشوری پس از تجزیه عثمانی را ترسیم کرد و بر اساس این تقسیمات عربستان سعودی در سال ۱۹۲۶ شکل گرفت.

قطر دیگر کشور عربی در منطقه در طول سال‌های همزیستی با همسایه قدرتمند خود اختلافات فراوانی نیز با سعودی‌ها داشت. یکی از عمده‌ترین اختلافات این دو کشور در مورد مرزهای سرزمینی بود. اما مشابهت‌ها و عوامل مشترک میان این دو کشور عربی بیش از اختلافات و شکاف‌ها بود و موجب می‌شد که این تضادها همواره در سایه بمانند. هر دو کشور حاضر در منطقه خاورمیانه دارای گرایشات مذهبی وهایی هستند اما با گذشت زمان و قدرت گرفتن آل سعود در شبه جزیره، قطری‌ها پی بردند که عربستان در پی رهبری است و قصد دارد خود را به عنوان برادر بزرگ‌تر در منطقه معرفی کرده و کشورهای حاشیه خلیج فارس را با سیاست‌های خود همراه سازد. در دوران معاصر، سال ۱۹۹۵ نقطه عطفی در تاریخ قطر به حساب می‌آید از آن زمان برخی معادلات منطقه‌ای برای همیشه تغییر پیدا کرد. خلیفه بن حمد آل ثانی امیر وقت قطر، وابستگی و تکیه کشور از نفت را به سوی گاز هدایت کرد. این تغییر تاکتیک موجب شد که دیگر کشورهای همسایه بیش از پیش به قطر وابسته شوند و همین امر از نفوذ و قدرت عربستان در روابط دو کشور کاست. قطری‌ها از سال ۱۹۹۵ سیاستی را دنبال می‌کنند که با تکیه بر آن بتوانند پایه تولید ثروت خود را بر اساس منابع گازی استوار کرده و از زیر یوغ عربستان سعودی خارج شوند. قطر با ایجاد تنوع در حوزه اقتصاد، کم کم به یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا با داشتن بالاترین در آمد سرانه تبدیل شد.

فعالان اقتصادی این کشور کوچک عربی در کشورهای غربی سرمایه‌گذاری‌های کلان انجام دادند و قدرت اقتصادی و تولید بالای ثروت در این کشور موجب شد تا آنها بتوانند به منطقه‌ای مهم در حاشیه خلیج فارس تبدیل شوند. قطری‌ها در سیاست نیز مانند اقتصاد، کاملاً پراگماتیستی عمل می‌کنند. آنها برای آنکه تشخیص و هویت سیاسی قطری را دنبال کنند در برابر سیاست‌های کلان برادران سعودی‌شان چندان مطیع نیستند. قطر در سال‌های اخیر تلاش کرده تا در عرصه سیاست‌های خارجی مستقل از عربستان باشد و در واقع آل سعود را به عنوان رقیبی برای پیش‌برد اهداف منطقه‌ای و جهانی در نظر گرفته است. سیاست‌های پراگماتیستی قطر موجب شده تا این کشور سیاست ثابت

و راکندی را در تعامل با همسایگان و جریانات قدرتمند منطقه‌ای در پیش نگیرد. رهبران قطر علاوه بر همکاری‌های سیاسی و نظامی مشترکی که با ایالات متحده دارند همزمان از گروه‌هایی چون اخوان المسلمین و حماس نیز حمایت می‌کنند. قطر در ساختار سیاست خارجی خود محدودیتی قائل نیست و اگر مرادوات سال‌های اخیر این کشور را مرور کنیم به همکاری این کشور ثروتمند عربی با رژیم اسرائیل نیز برمی‌خوریم که نشان‌دهنده چرخش‌های سیاسی قطر در زمان‌های متفاوت است. چرخش از تکیه بر تولید نفت به سوی استفاده از میادین گازی و پیگیری سیاست خارجی عملگرایانه با تغییر مواضع پیاپی، نشان‌دهنده تلاش قطری‌ها برای حفظ استقلال خود به عنوان کشوری کوچک از لحاظ جغرافیایی، ثروتمند از نظر اقتصادی و از منظر سیاسی تاثیر گذار است.

● سفر پر حاشیه ترامپ به خاورمیانه

با سفر دونالد ترامپ به منطقه و دیدار با رهبران و سران کشورهای عربی فرصتی برای بروز اختلافات میان کشورهای حاضر در شورای همکاری خلیج فارس به وجود آمده است. رهبرانی مانند ملک سلمان از پیروزی رئیس‌جمهوری چون دونالد ترامپ حقیقتاً خوشحال هستند. به باور رهبران سعودی سیاست خارجی جدید آمریکا هم‌راستا با سیاست‌های منطقه‌ای عربستان است. عربستان اما در هم‌سویی با برنامه‌های سیاست خارجی جدید تلویین شده از سوی کاخ سفید نقشه‌ای از پیش‌بازنده را جلو می‌برد. آنها با دخالت و حمایت از جریان‌های سلفی در عراق و سوریه و مقابله با ایران، بدون آنکه دستاورد سیاسی داشته باشند، در واقع برنامه‌های ایالات متحده در منطقه را پیش می‌برند. سعودی‌ها با حضور در میدان‌های خونین سوریه، عراق و یمن علاوه بر آن که زمینه را برای اوج‌گیری تنش‌ها در خاورمیانه فراهم کردند بلکه به صورت داوطلبانه و به سرعت به سوی خودتخریبی و تضعیف پایه‌های سیاسی حرکت کردند. قراردادهای تجاری-اقتصادی که در جریان سفر ترامپ به ریاض منعقد شد نمادی از تله آمریکایی‌ها برای هم‌پیمان سعودی‌شان است. ۱۱۰ میلیارد دلار از مجموع ۴۰۰ میلیارد دلار قرارداد مشترک، به خرید تسلیحات نظامی از آمریکا اختصاص دارد. تجهیزاتی که خاندان سعودی از آن در جبهه‌هایی مانند سوریه، یمن و عراق برای تقابل با جریانات شیعی استفاده خواهد کرد.

فروش سلاح به عربستان و کشورهای ثروتمند حاشیه خلیج فارس این روزها به یکی از ارکان اساسی سیاست خارجی آمریکا در دوران پس از اوباما تبدیل شده است. ایالات متحده در سطح اقتصادی و تجاری با رقبا با کسری و تراز مالی روبه‌رو است. همچنین کشورهای عربی خاورمیانه در دوران رکود جهانی اقتصاد به نمادی از ثروت تبدیل شدند و آمریکا قصد دارد با ایجاد فضایی پر تنش در منطقه، به تخصیص دامن زده و اختلافات قدیمی و ریشه‌دار را بار دیگر به جریان بیندازد تا بتواند بازار با ثباتی برای فروش تولیدات نظامی خود ایجاد کند. فشار



● **آینده خاورمیانه در سایه تنش‌ها**
منطقه و جهان برای تحقق آرامش به رهبران بزرگ نیازمند است. با وجود رهبران متوسط و نوریسندگان سیاسی جهان باید خود را برای جنگ‌های پی در پی آماده کند. در آمریکا بعد از رهبری چون باراک اوباما، امروز دونالد ترامپ در رأس قدرت قرار گرفته است و در تصمیم‌گیری درست نقطه برابر رئیس‌جمهوری قبلی عمل می‌کند.

ترامپ برای رفع نیازهای اقتصادی کشورش علاوه بر بحران‌های موجود در دریای چین جنوبی و مناقشه کره شمالی از تنش‌های جدید در خاور میانه استقبال می‌کند. بنابراین امروز تمام عوامل بروز جنگی ویرانگر در منطقه خلیج فارس وجود دارد. جنگ احتمالی با کمک کشورهای خلیج فارس صورت می‌گیرد. آمریکا حتی نیاز ندارد تا مانند گذشته نیروهای نظامی‌اش را در منطقه مستقر کند. در دوران پست‌مدرن جنگ‌های تکنولوژیکی و راه دور در کنار تجارت اسلحه از اهمیت بالایی برخوردارند. با وجود چنین شرایطی آینده در منطقه خاور میانه بحرانی است.

اما الزامات درگیری‌های مورد بحث بر سر مناقشه قطر و عربستان سعودی شکل نمی‌گیرد. قطری‌ها همان طور که بارها در سیاست خارجی خود تغییر موضع داده‌اند این بار نیز تحت تاثیر فشارهای سنگین از مواضع خود عقب‌نشینی خواهند کرد. قطر از لحاظ ژئوپلیتیک کشوری آسیب‌پذیر است و همان‌طور که در مورد خرید تسلیحات از آمریکا تصمیم قبلی خود را تغییر داد این بار هم در برابر فشارهای سعودی عقب می‌نشیند. قطری‌ها پیش‌تر هم در پی حمایت از رهبران حماس وقتی با فشار کشورهای شورای همکاری خلیج فارس روبه‌رو شدند از آنها خواستند تا قطر را ترک کنند.

منطقه‌ای، تکیه، مبالغه زیادی را هزینه کرده و نسبت به از دست دادن ذخایر ارزش‌اش ابایی ندارد. رهبران ریاض اخیراً برای برقراری روابط سیاسی اقتصادی با اسرائیل تمایل نشان دادند، تاکتیکی که نشان از سردرگمی رهبران نوظهور سعودی دارد.

● معادلات منطقه‌ای

اختلاف میان عربستان و قطر موجب شده است تا ائتلاف‌ها و گروه‌هایی متشکل از کشورهای مختلف در منطقه شکل بگیرد. هر کدام از این کشورها به دلایلی به سوی یکی از این دو کشور متمایل شده‌اند. در شمال آفریقا ژنرال عبدالفتاح السیسی رئیس‌جمهوری برآمده از کودتای نظامی مصر به شدت نیازمند کمک‌های مالی عربستان است. او اخوان المسلمین را سرکوب کرده و برای بقا به حمایت‌های عربستان سعودی و آمریکا چشم طمع دارد. ترکیه و قطر از سوی دیگر از حامیان اخوان المسلمین شمرده می‌شوند و روابطشان بر سر این موضوع با مصر پر تنش است.

همچنین پاکستان با وجود آنکه ژنرال بازنشسته ارتش را به عنوان فرمانده ائتلاف عربی معرفی کرده اما پیش از این به دلیل نیازهای اقتصادی‌اش به سمت ریاض گرایش داشت و هم‌پیمان سعودی‌ها خوانده می‌شد. اما در وضعیت کنونی اسلام‌آباد مایل نیست که در کنار عربستان و برابر کشورهایمانند ایران و قطر بایستد. در چنین شرایطی پاکستان تلاش می‌کند به عنوان میانجی همه طرف‌ها را از خود راضی نگه داشته و همزمان هم روابط نزدیکی با ایران، قطر و عربستان داشته باشد. پاکستان همچنین در نظر دارد تا برای تامین نیازهای مالی‌اش به‌جای تکیه بر عربستان به دوحه تکیه کند و از منابع متنوع نیاز اقتصادی‌اش را برطرف کند.

از همان سال‌های میانه دهه ۵۰ میلادی در کشورهای عربی کوچک صاحب نفوذ شدند و توانستند با شیوخ صاحب نفوذ ارتباطات گسترده‌ای ایجاد کنند. اخوان المسلمین با فاصله دو سال پس از عربستان سعودی در سال ۱۹۲۸ موجودیت یافت و از ابتدای شکل‌گیری‌اش با وجود اندک ارتباطی میان اخوان المسلمین و عربستان سعودی، هیچ گاه اخوانی‌ها و سعودی‌ها با یکدیگر روابط نزدیک و دوستانه مانند آنچه میان این گروه مصری و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس در جریان بود ایجاد نکردند.

در جریان بهار عربی نیز عربستان به شدت با شکل‌گیری تفکری میانه‌رو که اسلام دموکراتیک را در منطقه خاورمیانه مستقر می‌کرد مخالف بود. بنابراین مخالفت‌های سعودی با جریان‌هایی مانند اخوان المسلمین ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. در مقابل عربستان، قطر از اسلام میانه استقبال کرد و هم‌سو با ترکیه نسبت به جریانات بهار عربی خوش بین بود.

قطر دارای یک ایدئولوژی اسلامی نیست که بر مبنای آن با گروه‌هایی مانند اخوان المسلمین و حماس هم‌سو باشد یا در برابر دیگر گروه‌ها بایستد. این کشور در سیاست‌های خارجی خود عملگرایی را سرلوحه کارش قرار داده و به صلاح می‌داند تا با میانه‌روی همه بازیگران اصلی منطقه را راضی نگه دارد. در همسویی قطر و حماس نباید این موضع به دست فراموشی سپرده شود که همین کشور طرفدار اسلام میانه رو روابط گرم و نزدیکی مخصوصاً در زمینه‌های اقتصادی با اسرائیل برقرار کرده بود.

نقطه مقابل قطر، عربستان سعودی است که ریشه‌های فکری وهایی - سلفی را دنبال می‌کند و در مسیر رسیدن به خواسته‌هایش بر تاکتیک‌های افراط‌گرایانه و سیاست‌های مخرب

آمریکایی‌ها به کشورهای منطقه برای خرید سلاح و تجهیزات نظامی تنها محدود به سعودی‌ها نیست. با آنکه عربستان سعودی و قطر رودرروی هم قرار گرفته و روابط دیپلماتیکشان را قطع کردند، ترامپ در بازی دوگانه‌ای دوحه را تحت فشار قرار داد و موفق شد قرار داد ۱۲ میلیارد دلاری را با این کشور امضا کند. رئیس‌جمهوری آمریکا کسی که پیش از آنکه سیاستمدار باشد تاجری زیردست است، همزمان با سفر منطقه‌ای و دیدار با شیوخ عرب، صراحتاً از نقش قطر در منطقه انتقاد و این کشور را به عنوان یکی از حامیان تروریسم معرفی کرد. سخنانی که چند روز بعد، از سوی مقام‌های سعودی مصادره به مطلوب و در نهایت موجب قطع رابطه دیپلماتیک دو کشور شد. اما ترامپ در چرخشی نرم، در اوج تنش‌های ریاض و دوحه، وزیر دفاعش را به قطر فرستاد تا پرونده فروش جنگنده‌های اف ۱۵ به این کشور را دنبال کند.

● ریشه‌های فکری متفاوت

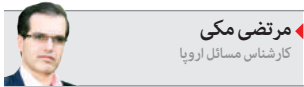
اگرچه عربستان سعودی و قطر ظاهراً ریشه‌های فکری مشترکی با یکدیگر دارند اما از زمانی که قطر سیاست‌های عملگرایانه در حوزه سیاست خارجی را دنبال می‌کند اشتراکات مکتبی و فکری‌اش با همسایه سعودی کم‌رنگ‌تر شده است. بر اساس همین نگاه پراگماتیستی بود که قطر در جریان اتفاقات بهار عربی از گروه اخوان المسلمین در مصر حمایت کرد و در موضوعات منطقه‌ای چون بحران فلسطین نیز از گروه حماس حمایت می‌کند.

همزمان با سرکوب اخوان المسلمین در سال ۱۹۵۴ از سوی جمال عبدالناصر در مصر، افراد وابسته به این جریان انقلابی به کشورهای حاشیه خلیج فارس پناه بردند. این کشورها در برابر سیاست‌های ناصر قرار داشتند. اخوانی‌ها

کوربین نسل جوان ۱۸ تا ۲۵ سال را با برنامه‌هایی چون تحصیل رایگان، اشتغال، رفاه اجتماعی و دیگر شعارهای پیشرو به خود جلب کرد و ضمن به چالش جدی کشاندن دولت حاکم، رهبری بلامنازع خود در حزب کارگر را نیز تثبیت کرده و مخالفان خود را، دستکم برای یک دوره طولانی به سکوت و انزوا کشاند

کیش و مات

محافظه‌کاران در فاصله یک سال، دو بار فریب نظرسنجی‌ها را خوردند



محافظه‌کاران انگلیس در یک سال گذشته دو قمار بزرگ سیاسی انجام دادند و اکنون در حال دست‌وپنجه نرم کردن با نتایج غیرقابل انتظارشان از این دو قمار هستند. قمار اول به همه‌پرسی گذاشتن خروج انگلیس از اتحادیه اروپا در سال گذشته و قمار دوم برگزاری انتخابات زودهنگام پارلمان با هدف کسب اکثریت قوی‌تر بود. در هر دو قمار نتایج برخلاف خواست و پیش‌بینی محافظه‌کاران بر اساس نظرسنجی‌ها بود. انگلیس از سال ۱۹۷۳ که پس از مقاومت چندین ساله شارل دوگل برای پذیرش انگلیس بالآخره وارد پروژه همکاری اروپا شد، عضو ناسازگار این پروژه بوده است. از همان سال‌های ابتدایی پس از جنگ جهانی دوم که تلاش برای تحقق ایده اروپای متحد شکل جدی به خود گرفت، مهمترین دیدگاه دولت‌مردان انگلیس این بود که کشورشان حاضر نیست در اروپایی که به‌صورت فدراسیون اداره می‌شود و پول و پارلمان مشترک دارد، شرکت کند. این سخن چرچیل، نخست‌وزیر محافظه‌کار انگلیس، نمایانگر موضع این کشور در قبال این موضوع است؛ «ما با اروپایی‌ها ولی نه بخشی از آن؛ مرتبطیم، ولی نه همراه آن؛ علاقه‌مندیم، ولی نه مجذوب آن؛ بنابراین قصد درآمیختن با یک سیستم فدرال اروپایی را نداریم.» موفقیت‌های بازار مشترک، انگلستان را متقاعد کرد که به آن بپیوندد. انگلستان در سال ۱۹۶۱ تقاضای ورود به بازار مشترک را داد که این موضوع تحقق نیافت؛ اصلی‌ترین مخالف پیوستن انگلستان به بازار مشترک، ژنرال دوگل فرانسوی بود که انگلستان را «اسب تروای» آمریکا در اروپا می‌نامید. با کنار رفتن دوگل از مقام ریاست‌جمهوری و مرگ او، شرایط برای ورود انگلیس به بازار مشترک اروپایی فراهم شد.

انگلیس پس از ورود به بازار مشترک همواره به تنهایی یا با جمع تعدادی از کشورها به دنبال آن بود که از دادن اختیارات از سطح ملی به سطح نهادهای اتحادیه اروپا خودداری ورزد. از همین‌رو دیدگاه فرآتلاتنیکی و اروپاییی به عنوان دو جریان در اتحادیه اروپا مطرح شد. انگلیس به دنبال تقویت و برجسته کردن نقش آمریکا در اروپا بود و دیدگاه اروپاگرایان بر انسجام و وحدت میان اعضای اتحادیه اروپا در حوزه‌های مختلف تاکید داشت؛ به همین دلیل انگلیس آنجا که نمی‌توانست خواست و نظر خود را به دیگر اعضای اتحادیه اروپا تحمیل کند، می‌کوشید در بخش‌هایی خود را از روند همکاری اروپایی کنار بکشد. نپیوستن به پیمان شنگن، حوزه پول واحد اروپایی یورو و نپذیرفتن منشور اجتماعی از جمله مهمترین عناصر همکاری اروپایی است که انگلیس خود را از آنها کنار کشید. ضمن اینکه دولت انگلیس در موارد بسیاری برای بهره‌مندی از مزایای عضویت در اتحادیه اروپا و ایفای نقش اثرگذار در فرآیند تصمیم‌سازی در اتحادیه چاره‌ای جز همراهی با روند همکاری اتحادیه اروپا نداشت. مواقعی که حزب محافظه‌کار قدرت را در دست داشت، اشکال‌تراشی انگلیس در اتحادیه اروپا بیشتر بوده است. این رفتار انگلیس دارای پیشینه تاریخی و فرهنگی است و محافظه‌کاران همواره سعی کرده‌اند از این پیشینه برای پیشبرد نگاه خاص خود به اتحادیه اروپا بهره‌برداری کنند. انگلیس‌ها همواره خود را ملت برتر در اروپا و به قول معروف اروپا را بخشی از جزیره انگلیس می‌دانند.

زمزمه خروج انگلیس از اتحادیه اروپا همیشه میان بخشی از محافظه‌کاران وجود داشته است. اما مسئله خروج از اتحادیه اروپا بعد از سال ۲۰۱۰ و پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات پارلمانی خیلی قوی شد. حزب استقلال انگلیس موسوم به یوکیپ با گرایش‌های راست افراطی، نسبت‌به افزایش مهاجرین در انگلیس و تبعات این افزایش در اشغال بسیاری از فرصت‌های شغلی و بهم زدن ساختار جمعیتی و تبعات فرهنگی آن در جامعه انگلیس هشدار داد. وضعیت اقتصادی بحرانی انگلیس و افزایش نرخ بیکاری باعث شد مهاجرستیزی حزب استقلال به گفتمان حاکم بر انگلیس تبدیل شود. اما دولت انگلیس در داخل اتحادیه اروپا با محدودیت‌هایی برای محدود کردن ورود مهاجرین به اتحادیه اروپا بخصوص از کشورهای ضعیف اتحادیه اروپا چون لهستان، رومانی و بلغارستان مواجه بود. اینجا بود که موضوع خروج از اتحادیه اروپا به صورت خیلی جدی در سطح محافل سیاسی و رسانه‌ای انگلیس مطرح شد؛ تا حدی که دیوید کامرون نخست‌وزیر سابق انگلیس موضوع به همه‌پرسی گذاشتن خروج از اتحادیه اروپا «برگزیت» را به یکسی از محورهای برنامه تبلیغاتی خود در مبارزات انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۵ تبدیل کرد.

کامرون با پیروزی قاطع محافظه‌کاران در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۵، تاریخ ۱۳ ژوئن سال ۲۰۱۶ را برای برگزاری همه‌پرسی برگزیت اعلام کرد. البته در این زمینه اختلاف‌نظر عمیقی داخل حزب محافظه‌کار درباره باقی ماندن یا خروج انگلیس از اتحادیه اروپا وجود داشت. دیوید کامرون و اکثر اعضای کابینه‌اش در دسته حامیان باقی ماندن انگلیس در اتحادیه اروپا قرار داشتند و با طرح به همه‌پرسی گذاشتن برگزیت به دنبال کسب امتیازاتی از اتحادیه اروپا برای بازنگری در قوانین مهاجرت بودند. نظرسنجی‌ها به آنها این اطمینان را می‌داد که همه‌پرسی خروج از اتحادیه اروپا رای نمی‌آورد. کارزار تبلیغاتی همه‌پرسی خروج انگلیس از اتحادیه اروپا حزبی نبود. در داخل دو حزب بزرگ محافظه‌کار و

کارگر، دو جریان موافق و مخالف خروج از اتحادیه اروپا وجود داشت. کامرون و اعضای کابینه‌اش تبلیغات وسیعی در مزایای باقی ماندن انگلیس در اتحادیه اروپا به راه انداخته بودند. «جرج آژبورن» وزیر خزانه‌داری سابق و وزیر نزدیک به کامرون تلاش زیادی کرد تا مانع از رأی «آری» مردم انگلیس به خروج از جمع کشورهای اتحادیه اروپا شود، آژبورن هزینه خروج از اتحادیه اروپا را برای هر خانواده انگلیسی شش هزار دلار در سال برآورد کرد و آن را مایه تضعیف اقتصاد کشورش برشمرد. با وجود تبلیغات سنگین مخالفان خروج انگلیس از اتحادیه اروپا، نتایج همه‌پرسی برخلاف نظرسنجی‌ها و انتظار طرفداران باقی ماندن انگلیس در اتحادیه اروپا بود. ۵۱/۸۹ درصد از رأی‌دهندگان به خروج و ۴۸/۱۱ درصد به ادامه عضویت رأی دادند. دیوید کامرون همانطور که وعده داده بود، با رای اکثریت به خروج از اتحادیه اروپا از مقام نخست‌وزیری استعفا و جای خود را به ترزا می وزیر کشور داد. ترزا می اگر چه خود در کمپین طرفداران باقی ماندن در اتحادیه اروپا بود ولی با اعلام نتایج همه‌پرسی خروج از اتحادیه اروپا مهمترین دست‌ورکارش را اجرای برگزیت اعلام کرد. بعد از همه‌پرسی برگزیت، مهمترین مسئله انگلیس چگونگی خروج از اتحادیه اروپا شد. ماده پنجاه پیمان لیسبون به این موضوع اختصاص دارد. بر اساس این ماده، کشور متقاضی خروج باید با ارائه درخواست خود به اتحادیه اروپا فرآیند مذاکرات خروج از اتحادیه اروپا را آغاز کند. اما فرآیند خروج از اتحادیه اروپا، پیچیده و بسیار سخت است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا متعهد به اجرای ده‌ها سند، توافقنامه و پیمان هستند. سازوکار قوانین داخلی اعضای اتحادیه اروپا در تمام حوزه‌ها با قوانین و آیین‌نامه‌های اتحادیه اروپا پیوند خورده است؛ در واقع فرآیند خروج هم سخت و هم زمانبر است. میزان مبادلات تجاری انگلیس با اتحادیه اروپا تا حدود زیادی درهم آمیختگی اقتصاد انگلیس با اتحادیه اروپا را نشان می‌دهد. یکی از بزرگ‌ترین مزایای عضویت در اتحادیه اروپا،

آزادی تجارت بین اعضا است که باعث می‌شود صادرات و واردات با کمترین هزینه انجام شود و این در مورد انگلستان هم صدق می‌کند. بیش از نیمی از صادرات انگلیس (در حدود ۲۲۳ میلیارد پوند) به کشورهای عضو اتحادیه اروپا است و حدود نیمی از واردات انگلیس (۲۹۱ میلیارد پوند) از کشورهای عضو اتحادیه اروپا است؛ به همین دلیل باخروج انگلیس از اتحادیه اروپا و عدم دسترسی به بازار واحد اروپایی، انگلیس برای جایگزینی بازار کالاهای صادراتی خود در شرایط سختی قرار دارد. به همین دلیل اینکه انگلیس با چه شیوه‌ای می‌خواهد از اتحادیه اروپا خارج شود، تبدیل به سوال محوری شده است. آیا انگلیس می‌خواهد بدون دادن هیچ امتیازی از اتحادیه اروپا خارج شود یا می‌خواهد به عنوان شریک کنار اتحادیه اروپا باقی مانده و با دادن امتیازاتی به بازار واحد دسترسی داشته باشد؛ این دو شیوه نگرش به خروج سخت و خراج نرم تقسیم‌بندی شده است. «خروج سخت» به صورت عمده به معنای توافق نهایی انگلستان با اتحادیه اروپا در این خصوص است تا انگلستان از مزایای بازار واحد اروپا در حوزه خدمات و کالاهای بهره‌ای نبرد. به این ترتیب، «خروج سخت» به احتمال زیاد به یک توافقنامه تجارت آزاد سریع ولی حداقلی با اتحادیه اروپا منجر خواهد شد که بر اصول سازمان تجارت جهانی استوار است؛ اصولی که محدود به کاهش تعرفه‌های پایه و تجارت کالا می‌شود و بنابراین به صورت بالقوه تجارت در حوزه خدمات را شامل نمی‌شود. حامیان «خروج سخت» بر این باورند که این نوع از خروج، بهترین مسیر برای به‌دست آوردن کنترل بر بودجه‌نویسی، وضع قوانین و از همه مهمتر مدیریت ورود مهاجران است. «خروج نرم» در مقابل به معنی حفظ نوعی از دسترسی بدون تعرفه به بازار واحد اروپایی است. این نوع از خروج انگلستان از اتحادیه اروپا، بیشتر در چارچوب مدل‌های نروژی و سوئیسی ارتباط با اتحادیه تعریف می‌شود. نروژ کشوری خارج از اتحادیه اروپاست که به بازار اتحادیه اروپا به صورت گسترده‌ای دسترسی دارد. در ضمن

زودهنگام نه تنها قمار که ریسک بزرگی هم نبود. اما محافظه‌کاران در فاصله یک سال، دو بار فریب نظرسنجی‌ها را خوردند. انتخابات زودهنگام نه تنها یک ریسک که یک قمار بزرگ بود و بازنده بزرگ این قمار ترزا می بود. حزب محافظه‌کار نه تنها نتوانست اکثریت مورد انتظارش را به دست بیاورد که ۱۲ کرسی را هم از دست داد و پارلمان انگلیس در شرایط معلق قرار گرفت. حزب برنده انتخابات برای تشکیل دولت باید حداقل ۳۲۶ کرسی را به دست بیاورد؛ این در حالی است که حزب محافظه‌کار تنها ۳۱۸ کرسی به دست آورد و برای تشکیل دولت به حمایت هشت نماینده دیگر نیاز دارد. در تاریخ انگلیس پس از جنگ جهانی دوم، یک بار این وضعیت در سال ۱۹۷۴ در دوره نخست‌وزیری ادوارد هیث ایجاد شد. محافظه‌کاران در فاصله کوتاهی مجبور به برگزاری انتخابات زودهنگام دیگری و واگذاری قدرت به حزب کارگر شدند. میزان محبوبیت ترزا می نه تنها در سطح افکار عمومی انگلیس که در داخل حزب محافظه‌کار به شدت کاهش یافت و مورد انتقاد هم‌حزبی‌هایش به خاطر برگزاری انتخابات زودهنگام قرار گرفت. میزان محبوبیت ترزا می داخل حزب محافظه‌کار از ۸۵ درصد به ۵۳ درصد کاهش یافت. در سطح افکار عمومی با افول محبوبیت ترزا می، محبوبیت جرمی کوربین به شدت افزایش یافت؛ به طوری که اگر انتخابات چند هفته به تأخیر می‌افتاد، احتمال پیروزی حزب کارگر بسیار زیاد بود.

جرمی کوربین توانست آرای خاموش نسل‌های مختلف، بخصوص سیاست‌گرایان جوان متعزز به سیاست‌های هر دو حزب را به پای صندوق‌های رأی کشانده، برای نخستین بار پس از ۱۵ سال به روند نزولی آرای کرسی‌های حزب کارگر خاتمه داده و به یک موفقیت چشمگیر نسبی برابر افول اقبال حزب حاکم و احزاب راست افراطی دست یابد. کوربین نسل جوان ۱۸ تا ۲۵ سال را با برنامه‌هایی چون تحصیل رایگان، اشتغال، رفاه اجتماعی و دیگر شعارهای پیشرو به خود جلب کرد و ضمن به چالش جدی کشاندن دولت حاکم، رهبری بلامنازع خود در حزب کارگر را نیز تثبیت کرده و مخالفان خود را، دستکم برای یک دوره طولانی به سکوت و انزوا کشاند. نتایج انتخابات زودهنگام پارلمانی انگلیس، یک نتیجه دیگر نیز داشت و آن اینکه اکثریت مردم انگلیس خواستار خروج نرم از اتحادیه اروپا هستند. ترزا می با وجود کسب اکثریت نسبی آرا برای تشکیل دولت نیازمند ائتلاف است. محافظه‌کاران با توجه به ترکیب آرای احزاب در پارلمان یک گزینه بسرای ائتلاف پیش روی دارند و آن ائتلاف با حزب اتحادگرای دموکراتیک ایرلند شمالی است. حزب اتحادگرای دموکراتیک به‌رمغ مشترکات با حزب محافظه‌کار، اختلافات عمیقی دارند که این اختلافات باعث می‌شود دولت ترزا می همواره در لبه سقوط قرار داشته باشد. نتایج انتخابات پارلمانی انگلیس دست برتر در مذاکرات را به اتحادیه اروپا داد و ترزا می اگر هم بخواهد، نمی‌تواند خروج سخت را برای خارج کردن انگلیس از اتحادیه اروپا پیگیری کند. خوشبین‌ترین تحلیل‌گران معتقدند دولت ترزا می بیش از دو سال دوام نخواهد داشت و احتمال برگزاری انتخابات زودهنگام دیگری بدون ترزا می بسیار زیاد است. انتخابات زودهنگام برگزیت را از اولویت در عرصه سیاسی انگلیس خارج کرده؛ اکنون وضعیت دولت ائتلافی، سرنوشت سیاسی ترزا می و جانشین او و انتخابات زودهنگام در صدر اخبار رسانه‌های انگلیس قرار دارد.

احزاب

درس- گفتارهای احزاب سیاسی

۳

پدران و مادران محافظه‌کاری

قدیمی ترین حزب جهان امروز سر دوراهی قرار گرفته است؟

◀ سناز نفیسی

مترجم و خبرنگار



حزب محافظه کار بریتانیا سر دوراهی سرنوشت‌سازی قرار گرفته است. یا ترزا می، همان رهبری که می‌خواست با جای مارگارت تاچر گذاشته و با برگزاری انتخابات پارلمانی زود هنگام از موضعی بالا میدان سیاست را به عرصه یک‌ه‌تازی‌هایش تبدیل کند، قدرت را وانهاده یا بخت یارش خواهد بود و همچون ققنوسِی که از خاکستر برمی‌خیزد، با اقتدار به میدان سیاست باز خواهد گشت. هر چند در این میان باید گفت که این اولین بار نیست که حزب محافظه‌کار در چنین برزخی گرفتار شده است؛ حضور چند دهه‌ای در سیاست گاه شرایط را به کام این حزب قدیمی تلخ کرده و گاه شیرین. زمانی از لیبرال‌ها شکست خوردند و روزی دیگر مغلوب حزب کار گر شدند. اما این بار شرایط اندکی متفاوت است؛ بریتانیا همچون گذشته خانه‌ای امن نیست و از منظری دیگر بار خود را بسته و عزمش را جزم کرده تا از اتحادیه اروپا خارج شود. در چنین شرایطی آیا «می» می‌تواند خود و هم‌حزبی‌هایش را از این بن بست جهنمی خارج کند یا خیر؟

● تاریخ

راهزنی تا سیاستمداری

توری‌ها چگونه محافظه کار شدند؟

برخی لیبرال‌ها نام حزب را به «محافظه‌کار اتحاد گرا» تغییر داد. جان ویلسون کروکر در سال ۱۸۳۰ نام محافظه کاران را به جای توری پیشنهاد داد. چرا که توری به معنی «راهزن»، بار منفی داشت و چندان برای حزبی نوپا مناسب نبود. با آغاز جنگ جهانی اول احزاب سیاسی در بریتانیا با یکدیگر متحد شدند واین اتحاد در چهار سال‌آینده نیز باقی ماند. روند اتحاد اما با فشارهای مردمی میان احزاب سیاسی بریتانیا فروپاشیید و احزاب به جایگاه قبلی‌شان در عرصه قدرت بازگشتند. روند کسب قدرت محافظه کاران در میدان سیاسی بریتانیا در تمام سال‌های جنگ جهانی دوم نیز ادامه داشت تا آنکه در نهایت این حزب با لغزش روبه‌رو شد و قدرت را به حزب رقیب یعنی حزب کار گر واگذار کرد. محافظه کاران به شدت با برنامه‌های رفاهی دولتی و افزایش میزان مالیات مخالف بودند اما باین وصف پس از پایان جنگ جهانی دوم در مورد ایجاد دولت رفاه و برنامه‌های جدید دریافت مالیات، برنامه‌های حزب حاکم یعنی حزب کار گر را پذیرفتند. آنها در سال ۱۹۵۱ زمانی که توانستند بار دیگر به قدرت بازگردند، به برنامه‌ها و میثاق‌نامه‌های حزبی خود برای اداره

حزب محافظه کار بریتانیا با نام کامل «محافظه‌کار و اتحاد گرا» قدیمی‌ترین حزب بریتانیا است. ریشه‌های این نهاد سیاسی را باید در حزب «توری» جست‌وجو کرد که در واقع به عنوان قدیمی‌ترین حزب جهان شناخته می‌شود. محافظه کاران بریتانیایی حزب‌شان را در سال ۱۸۳۴ پایه‌گذاری کردند و همراه با حزب لیبرال دو حزب اصلی حاکم در سال‌های قرن نوزدهم بودند. البته تاریخیچه احزاب سیاسی در بریتانیا به قرن هفدهم باز می‌گردد؛ قری که طی آن دو حزب «سلطنت» و «میهن» موجودیتشان را اعلام کردند. حزب میهن بعدها به عنوان حزب «توری» معروف شد؛ نامی که امروز هم به محافظه کاران اطلاق می‌شود. جمعیت حاضر در حزب تـوری را طرفداران دو نهاد مهم سلطنت و کلیسا تشکیل می‌دادند. در مقابل حزب سلطنت که بعدها از آن تحت عنوان «ویگ‌ها» یاد می‌شود، از طرفداران سلطنت حاکم بودند و در همین راستا از طبقه تازه شکل گرفته ثروتمندان صنعتی شهری و تاجران برابر ملاکان و فنودال‌ها حمایت می‌کردند. سر رابرت پیل در سال ۱۸۳۴ در راس این حزب نخستین حکومت محافظه کار را تشکیل داد و دقیقاً از سال ۱۹۱۲ سر اختلاف با

● خویشاوندان

در قرن بیستم حزب محافظه کار بریتانیا در عرصه بین‌الملل در ارتباط با پیمان آتلانتیک شمالی موضع جدیدی اتخاذ کرد و در همین راستا به کشورهای چون ایالات متحده، به‌خصوص کشورهای چون کانادا، استرالیا و ژاپن نزدیک‌تر شد. محافظه کاران به طور کلی به ائتلاف‌های بین‌المللی چون پیمان آتلانتیک شمالی و سازمان کشورهای مشترک‌المنافع تمایل زیادی دارند. محافظه کاران درست پس از جنگ جهانی دوم روابط نزدیک‌تری را با ایالات متحده آمریکا برقرار کردند. وینستون چرچیل بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ برای نزدیکی روابط میان دو کشور به تاختیک‌های مختلفی متوسل شد تا با توسل بدان‌ها بتواند روابط دولت خویش و دولت آیزنهاور را گسترده‌تر کند. هارولد مک میلان نیز رویکرد مشابهی را در پیش گرفت و از تمام توانش بـرای نزدیکی به دولت دموکرات جان اف کندی بهره برد. نزدیکی روابط دو کشور تا جایی پیش رفت که بسیاری از ایجاد خط ویژه با آمریکا توسط وینستون

دم می‌زدند. در همین راستا مارگارت تاچر هم با پیروی از سنتی که توسط اسلافش پایه گذاری شده بود و هم برای مقابله با زیاده طلبی‌های اتحادی جماهیر شوروی با رونالد ریگان؛ رئیس جمهوری اسبق ایالات متحده آمریکا رابطه نزدیکی برقرار کرد. باین حال برخی از سیاستمداران وابسته به این حزب؛ افرادی چون جان میجر در برقراری تماس‌های دیپلماتیک با جورج دبلیو بوش و بیل کلینتون اندکی ضعیف عمل کردند. حزب محافظه‌کار بریتانیا زمانی طرخی موسوم به منطقه آزاد «پان آفریقایی» را مطرح کرد؛ هدف از ارائه این طرح استفاده از توانمندی‌های جمعیت سیاه آفریقایی بود. به همین مناسبت این جریان متعهد شد که تا سال ۲۰۱۳ به میزان هفت صدم درصد از در آمد ملی بریتانیا را به حمایت از این گروه اختصاص دهد. آنها در سال ۲۰۱۴ به تعهدشان عمل کردند. زمانی که این تعهد در چارچوب قانون اساسی بریتانیا در سال ۲۰۱۵ تعریف شد، دیوید کامرون از سیاست اتخاذ شده توسط نو محافظه کاران دوری

کرد و تلاش داشت تا میان ایالات متحده و بریتانیا توازنی را برقرار کند. در یک عبارت باید گفت که حزب محافظه کار بریتانیا علاوه بر حمایت از ایجاد روابط دیپلماتیک نزدیک با ایالات متحده و همچنین پشتیبانی از نهادهایی چون سازمان مشترک منافع و اروپا از حامیان اصلی اصل تجارت آزاد و اقتصاد جهانی قلمداد می‌شوند. اعضای حزب محافظه کار بریتانیا یکی از حامیان اصلی اتحادیه اروپا و برقراری رابطه دوجانبه تدافعی با شرکای اروپایی و همسایگانش است. به باور اعضای این حزب افزایش توان نظامی اتحادیه اروپا می‌تواند زمینه را برای افزایش ضریب امنیتی حاکم بر این کشور فراهم کند. در همین راستا اعضای حزب محافظه کار تقویت پایه‌های نهادهایی چون اتحادیه اروپا و ناتو را در اولویت برنامه‌هایشان قرار دادند. باین حال برخی از اعضای این حزب براین باورند که بخشی از تعهدات بریتانیا نسبت به این نهاد منطقه‌ای باید در شرایط کنونی مورد بازبینی قرار

«وینستون چرچیل» نخست‌وزیر کاریزماتیک بریتانیایی در سال ۱۹۰۰ به عنوان عضو حزب محافظه کار به پارلمان اولدهام راه پیدا کرد. او در سابقه سیاسی‌اش تجربه جدایی از این حزب را دارد. او به حزب لیبرال یعنی حزب رقیب در آن روزگار پیوست اما در ۶۵ سالگی زمانی که نخست‌وزیر بریتانیا شد، به عنوان یکی از اعضای محافظه کاران سکان سیاست کشور را به دست گرفت. او از مخالفان سرسخت تعامل بریتانیا و فرانسه با رهبری چون آدولف هیتلر بود. از این رو در جریان جنگ توانست روابط قوی و پایداری با تئودور روزولت رئیس‌جمهوری آمریکا ایجاد کند. با آنکه چرچیل در سال ۱۹۵۵ از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد اما تا اواخر عمر به عنوان عضوی از حزب محافظه کار در پارلمان حاضر شد و به نام پدر پارلمان ناثل آمد. دیگر نقش مهمی که او در میدان سیاست بریتانیا بازی کرد، تاثیر در کاهش نفوذ ملکه در میدان سیاست بود؛ میراثی که تا به امروز در بریتانیا جاری است. «مارگارت تاچر» یا همان بانوی آهنین، اولین نخست‌وزیر زن بریتانیا بود. وی در سال ۱۹۷۵ به رهبری حزب رسید و چهار سال بعد توانست به نخست‌وزیری برسد. او تا سال ۱۹۹۰ نخست‌وزیر و رهبر حزب ماند و از نظر مشی سیاسی و صلابتش از منظر قدرت با چرچیل مقایسه می‌شد. سیاست‌های اصلی او که به نام تاچریسم معروف شد، عبارت بودند از حمایت از بازار آزاد، کاهش خدمات دولتی و واگذاری نهادهای دولتی به بخش خصوصی. مخالفت و مقابله تاچر با اتحادیه‌های کارگری در انگلیس او را با نام بانوی آهنین به شهرت رساند. تاچر در دوران حکومتش از یک سو با آمریکا و کشورهای اروپایی رابطه خوبی برقرار کرده بود و از سوی دیگر از وحدت پولی و از میان برداشتن مرزها با کشورهای اروپایی انتقاد

● رهبران

پدر یا مادر

رهبران حزب محافظه کار بیشتر کار یز ماتیک بودند؟

می‌کرد. فروپاشی کمونیسم، پایان جنگ سرد و فروریختن دیوار برلین مورد استقبال دولت تاچر قرار نگرفت. این سیاست موجب اختلاف و دوگانگی داخل حزب محافظه کار شد و همین مسئله شرایط را به سوی کشاند که بانوی آهنین چاره‌ای جز استعفا پیش روی خود ندید. «سسر جان میجر» یکی دیگر از رهبران حزب محافظه کار بود که در فاصله سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ به عنوان نخست‌وزیر بریتانیا برگزیده شد. او پیش از آنکه به نخست‌وزیری برسد، در کابینه مارگارت تاچر وزیر امور خارجه بود. میجر پس از دوران نخست‌وزیری تا سال ۲۰۰۰ به عنوان عضوی از پارلمان، حزب محافظه کار را نمایندگی می‌کرد. بعد از حضور مستقیم در میدان سیاست میجر این روزها به عنوان ناظر شرایط موجود اوضاع را تحلیل می‌کند. در جریان برگزاری رفراندوم خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، او هشدار داده بود که بریتانیا با خروج از اتحادیه اروپا منزوی خواهد شد. «ترزا می» بعد از تاچر به عنوان دومین نخست‌وزیر زن بریتانیا زمانی به قدرت رسید که دیوید کامرون پس از رفراندوم خروج یا ماندن در اتحادیه اروپا از سمت خود کناره‌گیری کرد. کامرون که گمان نمی‌کرد مردم بریتانیا به این رفراندوم پاسخ مثبت بدهند، بعد از اعلام نتایج از نخست‌وزیری و رهبری حزب محافظه کار استعفا داد. می برخلاف سلفش تاچر، بدون برگزاری انتخابات به نخست‌وزیری رسید و از همین رو همان طور که پیش‌بینی می‌شد، درخواست برگزاری انتخابات زود هنگام را در انگلیس مطرح کرد. او گمان می‌کرد که در جریان انتخابات به راحتی اکثریت کرسی‌های پارلمان را کسب خواهد کرد اما در عمل حزب کار گر هم‌پای محافظه کاران پیشروی کرد و موجب شد آینده سیاسی ترزا می و حزب تحت رهبری‌اش در هاله‌ای از ابهام قرار بگیرد.

● ساختار

مثلث طلایی محافظه‌کاری

راست گرایان چگونه به کار سیاسی سر و سامان می‌دهند؟

سپتامبر ۲۰۱۴ مشخص می‌کند، محافظه کاران بریتانیا ۱۵۰ هزار عضو دارند و عضوگیری در این حزب با پرداخت هزینه‌ای به عنوان حق عضویت ممکن می‌شود. در نیمه دهه ۵۰ میلادی حزب راست میانه بریتانیا موفق شد از لحاظ تعداد اعضا به بیشترین افراد دست پیدا کند. سال ۲۰۱۰ نیز ۱۷۷ هزار نفر عضو در این حزب نشان از افزایش اقبال عمومی نسبت به فعالیت‌های این جریان داشت که البته سه سال بعد با افول روبه‌رو شد. حق عضویت برای ورود به حزب رقمی معادل ۲۵ پوند است که برای اعضای زیر بیست و سه سال به ۵ پوند کاهش پیدا می‌کند. این کاهش رقم برای جذب نیروهای جوان و علاقه‌مند در نظر گرفته شده تا هر چه بیشتر به فعالیت‌های سیاسی روی آورند. در سال‌های ابتدایی قرن بیست و یکم نیمی از هزینه‌های حزب از طریق کمک‌های گروه‌های مشخص تأمین می‌شد. بنابر اطلاعات منتشر شده از سوی کمیسیون برگزاری انتخابات مجموع درآمدها و کمک‌هایی که به حزب شد، معادل ۲۰ میلیون پوند اعلام شد که در برابر آن هزینه‌های آن رقمی برابر با ۲۶ میلیون پوند بود. بر اساس این تجربه در سال ۲۰۰۴ در جریان انتخابات عمومی سال ۲۰۱۰ عمده هزینه‌های محافظه کاران از بخش‌های مالی کشور تأمین شد. آنها بر اساس تجربیات به دست آمده توانستند در سال ۲۰۱۳، ۲۵ میلیون پوند جمع‌آوری کنند که رقمی حدود ۷۵۰ هزار پوند آن از طریق حق عضویت اعضا در حزب تأمین شد.

«مارگارت تاچر» یا همان بانوی آهنین. اولین نخست‌وزیر زن بریتانیا بود. وی در سال ۱۹۷۵ به رهبری حزب رسید و چهار سال بعد توانست به نخست‌وزیری برسد. او تا سال ۱۹۹۰ نخست‌وزیر و رهبر حزب ماند و از نظر مشی سیاسی و صلابتش از منظر قدرت با چرچیل مقایسه می‌شد.



سیاستمداران



نماد

جمع دین و دموکراسی

هلموت کهل چگونه آلمان را به بزرگی رساند؟

شادی آذری

روزنامه‌نگار

هلموت یوزف میشلایل کهل، سیاستمدار محافظه‌کار آلمانی که از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۸ صدراعظم آلمان بود روز ۲۶ خرداد، در سن ۸۷ سالگی در گذشت. نگاهی به زندگی شخصی او نشان می‌دهد که او از همان سالهای ابتدایی زندگی روحیه حضور در عرصه سیاست را داشت.

هلموت کهل متولد سال ۱۹۳۰، در شهر «لودویگسهافن» آلمان به عنوان سومین فرزند یک خانواده کاتولیک و محافظه‌کار به دنیا آمد. خانواده هلموت قبل و بعد از سال ۱۹۳۳ به حزب کاتولیک وفادار بودند. پدرش یک نظامی کهنه کار و از مستخدمین دولتی بود. برادر بزرگ‌تر هلموت در جنگ جهانی دوم جان باخت. هلموت در سن ۱۰ سالگی همچون اغلب کودکان آن دوران به گروه جوانان طرفدار هیتلر پیوست و تنها چند روز پیش از پایان جنگ جهانی دوم در سن ۱۵ سالگی در حضور

رهبر این گروه سوگند وفاداری به آن را یاد کرد. گر چه عضویت در این گروه برای همه پسرهای هم‌سن هلموت اجباری بود اما بی‌شک او با این امید به این گروه پیوسته بود که بتواند کاری کند تا آینده کشورش ادامه روندهای گذشته نباشد. او در همان سن در سال ۱۹۴۵ برای شرکت در خدمت سربازی اعلام آمادگی و ثبت‌نام کرد، هر چند که در هیچ مبارزهای شرکت نکرد، اتفاقی که او بعدها از آن به عنوان «موهبت تولد دیر هنگام» یاد کرد. وی از سن ۱۶ سالگی به اتحادیه دموکرات‌مسیحی آلمان

ملحق شد. پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان در سال ۱۹۵۰ هلموت جوان در رشته حقوق تحصیلات دانشگاهی خود را آغاز کرد اما بعد از دو ترم در سال ۱۹۵۱ به دانشگاه هایدلبرگ رفت تا در رشته تاریخ و علوم سیاسی تحصیلات خود را ادامه دهد. هلموت کهل، نخستین نفر در خانواده‌اش بود که به دانشگاه راه یافته بود. کهل در سال ۱۹۵۶ فارغ‌التحصیل شد و مطالعات خود در موسسه آلفرد وبر دانشگاه هایدلبرگ را آغاز کرد. در آنجا کهل یکی از فعال‌ترین اعضای تشکل دانشجویی بود و

سرانجام در سال ۱۹۵۸ مدرک دکتری خود را در رشته علوم سیاسی اخذ کرد. موضوع پایان نامه دکتری او این بود: «تحولات سیاسی آلمان و بازسازی احزاب سیاسی پس از سال ۱۹۴۵». کهل پس از اخذ مدرک دکترای علوم سیاسی خود وارد بازار کسب و کار شد، نخست به عنوان دستیار مدیر یک کارخانه ریخته‌گری در شهر لودویگسهافن و پس از آن در سال ۱۹۶۰ به عنوان مدیر اتحادیه صنعت شیمی در همان شهر. کهل در سال ۱۹۶۰ به هانلور رنر ازدواج کرد اما پیش از آن در سال ۱۹۵۳ از او

موتور بخار ژرمن‌ها

کهل یکی از سه سیاستمدار محافظه‌کار بزرگ غرب بود

یک بازدیدکننده از برلین غربی در دسامبر سال ۱۹۸۸ با واقعیت تلخی روبه‌رو شد که دست کمی از فیلم‌های هالیوودی و رمان‌های تلخ نداشت: برج‌های مراقبت که در آن نگهبانان مسلح مرز آلمان شرقی کشیک می‌دادند، برف سنگینی که بر منطقه ایست بازرسی فرو می‌ریخت و ساختمان سوخته‌ای که در برابر آسمان سیاه و یخ‌زده ایستگاه چارلی خوندمایی می‌کرد. تنها چند کیلومتر آنطرف‌تر، کهل قرار بود در میان جمعی از مردم در رستورانی نزدیک کمیپسکی حاضر شود. امروز دشوار است تصور کنیم که آنگلا مرکل، که خود شاکرد کهل بود، و حالا صدراعظم آلمان شده است تا این حد بی‌تکلف در جمع مردم حضور یابد. کهل به جای آنکه ادعای زیرکی کند، بعدها پذیرفت که هرگز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را پیش‌بینی نکرده بود و وقتی شاهد چنین رویدادی شد، همچون همه افراد عادی شگفت‌زده شد. ژان کلود یانکر رئیس کمیسیون اروپا وی را «یک شهروند بزرگ و بخشی از هویت اروپا و روشنگر خانه اروپاییان و نیز مربی و دوست» خود نامیده است. بیل کلینتون، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا کهل را «مهم‌ترین سیاستمدار اروپا بعد از جنگ جهانی دوم» خوانده بود. جورج بوش پدر، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا از هلموت کهل به عنوان «بزرگ‌ترین رهبر اروپایی در نیمه دوم قرن بیستم» یاد کرده بود.

نشریه نشنال ریویو در توصیف هلموت کهل نوشته است این صدراعظم سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۸ در آلمان، کسی است که در چهار دوره از انتخابات سراسری این کشور پیروز میدان شد و به همین دلیل چنان وزنه‌ای سیاسی محسوب می‌شد که صاحب‌نظران وی را به نیروی موتور بخار تشبیه می‌کردند. آنگلا مرکل فرد منتخب او بود برای اینکه وی را در ایفای وظیفه صدر اعظمی آلمان به موفقیت برساند. نشریه گاردین درباره هلموت کهل نوشته است او یکی از سه سیاستمدار محافظه‌کار بزرگ غرب بود که با هم مثلث ریگان، تاجر، کهل را تشکیل می‌دادند. مخالفت ایدئولوژیک و عملی او با اتحاد جماهیر شوروی کمک کرد تا او رهبری واپسین ماههای سال ۱۹۸۹ را به دست گیرد که در نهایت منجر به فروپاشی دیوار برلین و در پی آن پایان جنگ سردی شد که از سال ۱۹۴۵ گریبانگیر اروپا شده بود. گاردین افزوده است به رغم شهرت کهل به عنوان یک تندرو و دستاوردهای او به عنوان صدراعظمی که از زمان بیسمارک تا آن زمان بیشترین طول دوره صدراعظمی را پشت‌سر گذارده بود، او با قد ۱۹۳ سانتی متری‌اش کسی بود که قدم‌های محکمی بر نمی‌داشت و به لحاظ شخصیتی خود را خیلی جدی نمی‌گرفت. به تصویر کشیدن دورانی که در آن اروپا بین شرق و غرب تقسیم شده بود، هم‌اکنون بسیار دشوار است.



اتحاد دوباره آلمان شرقی و آلمان غربی با نظارت هلموت کهل و بدون یاری گرفتن از قدرت‌های دوران جنگ یعنی آمریکا، بریتانیا و فرانسه میسر شد، رویدادی که مهم‌ترین شگفتی سیاسی اروپا در دوران پس از جنگ جهانی به شمار می‌رود. در ابتدای سال ۱۹۸۹ میلادی، یعنی همان سال که دیوار برلین فرو ریخت، خود کهل هم هنوز پیش‌بینی نمی‌کرد که چه تغییر تاریخی‌ای در حال وقوع است. کهل هم همچون دیگران بر این باور بود که میخائیل گورباچف، دبیرکل حزب کمونیست شوروی وضعیت اضطراری اعلام خواهد کرد و قوانین نظامی جدیدی را مطرح خواهد ساخت نه اینکه اجازه دهد آلمان شرقی از بین برود. ولتین فالین، مشاور گورباچف در امور آلمان و یک تئودوی باتجربه در مصاحبه‌ای گفت که از گورباچف خواسته بود به شدت ایستادگی کند. در ماه جولای سال ۱۹۹۰، کهل سفری ۵۲ ساعته به اتحاد جماهیر شوروی داشت تا گورباچف را راضی به پذیرش اتحاد دو آلمان کند. در آن سفر سریع و غیرمترقیه کهل به همراه گورباچف بدون حضور

مشاوران، با یکدیگر به پیاده‌روی رفتند. پس از آن فالین در مکالمه‌ای تلفنی نظر خود را بار دیگر تکرار کرد و گفت که اتحاد جماهیر شوروی هرگز اجازه نخواهد داد که آلمان در چارچوب ناتو بار دیگر متحد شود و در عوض پاسخ شنید که گورباچف می‌گوید کار از کار گذشته است و قطار دیپلماسی بین‌الملل از این ایستگاه گذشته است. چنین بود که هلموت کهل جای خود را در کتاب‌های تاریخ باز کرد و تاریخ‌ساز شد اما فالین همچنان می‌خواست بداند که کهل چگونه توانست این کار را انجام دهد. پس از فرو ریختن دیوار برلین در ۱۰ نوامبر ۱۹۸۹ هلموت کهل که صدراعظم وقت آلمان بود از بالکن ساختمانی در برلین به ایراد سخنرانی پرداخت و گفت: «هدف اتحاد است و حق و آزادی. زنده باد سرزمین پدری، آلمان، زنده باد اروپایی آزاد و متحد». پس از نزدیک به یک سال از فرو ریختن دیوار، آلمان شرقی رسماً به آلمان فدرال پیوست. خیلی زود قراردادهای اتحاد اقتصادی و اجتماعی با رهبران آلمان شرقی منعقد شد و با کمک وزیر خارجه توانمند او هانس دیترش گشنر

حمایت‌های آمریکا هم جلب شد. البته شانس هم با کهل یار بود و موفقیت‌های او تا حدودی در سیاست‌های سهیل گیرانه صدراعظم‌های پیشین حزب سوسیال دموکرات، ویلی برلندت و هلموت اشمیت ریشه داشت. سیاست‌های آنها که بر مبنای تنش‌زدایی و آشتی‌گرایی در برابر شرق تحت رهبری کمونیست‌ها بود، خیلی زود با مخالفت حزب دموکرات مسیحی کهل و راست افراطی قرار گرفت و در نهایت راهگشایی هلموت کهل پایانی بود بر انتقادات از آن‌ها. از نظر کهل، اتحاد دوباره، آلمان را مجبور می‌کرد که تمرکز خود بر ملی‌گرایی را کنار گذارد و بر نقش خود به عنوان عضوی از اتحادیه اروپا تمرکز کند. او با لحنی هشدارآمیز گفته بود که در غیر این صورت آلمان به مسیرهای قدیمی نازی‌ها رجعت خواهد کرد. در واقع یکپارچگی دو آلمان همانقدر دشوار بود که یکپارچگی اقتصاد این کشور با اقتصاد اتحادیه اروپا. پیروزی یورو بر مارک آلمان یک ضربه بزرگ محسوب می‌شد. بیش از همه این مارگارت تاجر بود که نسبت به اتحاد دوباره آلمان هشدار می‌داد

و اطمینانش به یاد می‌آوردند که او تا چه حد از الفاظ تند در مورد کهل استفاده می‌کرد و او را یک آلمانی کودن می‌خواند. او بر این باور بود که یک آلمان بالنده و احیا شده بار دیگر بر اروپا سلطه خواهد افکند. کهل اما به‌طور کامل او و نظراتش را دور زد. پس از گذشت ۲۵ سال اما می‌شد گفت که هشدارهای تاجر بیراه هم نبود. چون معلوم شد این اتحاد دوباره که در سپتامبر سال ۱۹۹۰ به تصویب رسید، برای هر دو آلمان هزینه بسیار داشت. هلموت کهل در هنگام تصویب یکپارچگی آلمان گفته بود: «در آلمان متحد طرف تنها سه یا چهار سال استان‌های آلمان شرقی از شکوفاترین استان‌های کشور خواهند بود». اما بعدها هلموت کهل در گفت‌وگویی به رسانه‌ها گفته بود: «بیست سال گذشته در قیاس با فساد و خرابکاری وسیعی که طی ۴۰ سال در «آلمان سوسیالیستی» صورت گرفته بود، زمان زیادی نیست.» فرانسو آمبرتان به نمایندگی از فرانسه اما به آرامی با کهل کنار آمد و حتی در مراسمی دست او را گرفت، صحنه‌ای که تاجر آن را مضمغز کننده خواند.

پرده آخر

کهل یک سیاستمدار خاکستری بود

کهل در سال ۲۰۰۲ بازنشسته شد. سال‌های پس از آن همراه شد با درمسرهای جدید مالی در مورد تأمین بودجه حزب دموکرات مسیحی. بازپرسان دستگاه قضایی آلمان دریافتند که او مقادیر زیادی پول را برای حزب دموکرات‌مسیحی از حامیان ناشناسی دریافت کرده و در نهایت این روابط برایش دردسر ساز شد. او مجبور به بازپرداخت ۱۰۰ هزار دلار شد و این پرونده قضایی پایان زندگی او را سیاه کرد. همزمان با پرونده مالی هلموت کهل که سایه سیاه خود را بر دوران بازنشستگی وی انداخت، همسر پرنظردار و

محبوبش هانلور هم خودکشی کرد. او تا زمانی که نخستین سری از بیماری‌های جدی‌اش رخ نمود، به انتشار عقاید و سخنانش مشغول بود و به شدت از سیاست‌های ریاضتی مرکل در واکنش به بحران مالی جهان انتقاد می‌کرد. جمله معروف او از یاد نمی‌رود که گفت: «مرکل، در حال نابود کردن اروپایی است که من ساختم». کتابی با عنوان «هیراث: پروتکل‌های کهل» که براساس مصاحبه‌های قدیمی هلموت کهل تهیه و منتشر شده است، از نظرات صریح وی در مورد سیاستمداران هم‌دوره‌اش تصویری جالب توجه و در عین

حال نه کاملاً مثبت ارائه می‌کند. نویسنده کتاب که یک روزنامه‌نگار به نام هریرت شوان است، در سال ۲۰۰۱ بیش از ۶۳۰ ساعت مصاحبه بسا هلموت کهل را ضبط کرده بود که قرار بود به وسیله آن‌ها کتاب خاطرات هلموت کهل را بنویسد اما پس از انتشار سومین جلد از این مجموعه رابطه آن‌ها تیره شد و بنابراین جلد چهارم و آخر این مجموعه بدون اجازه هلموت کهل منتشر شد. به عنوان مثال هلموت کهل در بخشی از اظهارنظرهای خود در مورد سیاستمداران دیگر گفته است آنگلا مرکل که زمانی از مریدان و شاگردان

اصلی او بود «همی توانست درست با کارد و چنگال غذا بخورد». هلموت کهل پس از سکنه چند سال پیش به زحمت می‌توانست صحبت کند و گفته شده بود که به‌طور کامل به همسر دومش مایکه ریشتر وابسته است. مایکه ریشتر هرگونه ملاقات و تماس با رهبر سابق آلمان را به شدت محدود کرده بود. نباید فراموش کرد که اگر اتحادیه اروپا موفقیتی به دست آورد، باید کهل را دولتمرد بزرگ آن دانست و اگر اروپا شکستی داشت، کهل یکی از عوامل کوچک در آن شکست بوده است.

Bloomberg

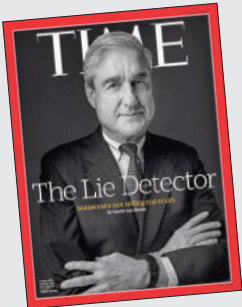
بازی با حاصل جمع صفر



سفر اخیر دونالد ترامپ به ریاض زمینه‌ساز تنش میان عربستان و قطر شد و فضا را برای ارائه گمانه‌زنی‌های فراوان در مورد چرایی جدایی دو متحد اصلی آمریکا فراهم کرد. در همین راستا نشریه بلومبرگ طی گزارشی به قلم استوارت میل به این موضوع پرداخت و در این باره نوشت: «ظهارات منتشرشده از رهبران عربستان سعودی و سه تن از متحدان این کشور در ۵ ژوئن مبنی بر اعلام محاصره گسترده قطر هنوز عملی نشده است، اما در اینکه چه کسی پشت‌پرده این ماجراجویی قرار دارد، شکی نیست، ردپای دو تن از قدرتمندترین رهبران جهان عرب برای توقف حمل و نقل هوایی و دریایی و بستن تنها مرز زمینی قطر در این ماجرا دیده می‌شود: «محمدبن سلمان» ولیعهد جوان عربستان سعودی، و شیخ «محمدبن زاید» رئیس دولت امارات متحده عربی. این عمل هماهنگ تأکیدی است بر اقتدار رو به رشد این دو رهبرانی که کشورهایشان مقادیر زیادی از ثروت نفتی جهان و خاورمیانه را در اختیار دارند و میلیاردها دلار سلاح از ایالات متحده آمریکا خریداری می‌کنند. آنها در سال‌های اخیر تأثیر زیادی بر وقایع خاورمیانه گذاشته‌اند. از رهبران و گروه‌هایی که دوست داشته‌اند، حمایت کرده و با آنها یکی از دشمن بودند، مقابله کرده‌اند. حالا شرایط به گونه‌ای شده است که آنها از حمایت صریح و روشن دونالد ترامپ هم برخوردارند. هدف اعلام‌شده از این محاصره «سرکوب تروریسم در منطقه» بود. به گفته رهبران ریاض، قطر تروریست‌ها را به لحاظ مالی تأمین می‌کند. اما به نظر می‌رسد که پیام‌دروشن این تصمیم غافلگیرانه، تضعیف یکی از نیروهای مورد حمایت ایالات متحده و حمله چندگانه به یک همسایه ثروتمند است. همسایه‌ای که عربستان ظاهراً با آن مشکلی نداشت، اما در خفا دوحه و ریاض هر کدام از مکتبی جداگانه پیروی می‌کردند: عربستان حامی تفکری سلفی بود و قطر از تفکر اخوانی پشتیبانی می‌کرد. همین رویکرد متناقض موجب شده بود دو طرف تا تکلیک‌های متفاوتی را در پیش بگیرند. در همین راستا سفر ترامپ به ریاض و نشان دادن چراغ سبز به رهبران این کشور موجب شد رهبران عربستان فشار بر قطر، ثروتمندترین کشور در جهان از نظر سرانه تولید به لطف منابع فراوان گاز طبیعی را تشدید کرده و سعودی‌ها و اماراتی‌ها را در تقابل مستقیم با کشوری قرار دهند که همچنان متحدی مهم و کلیدی برای آمریکا است؛ قطر میزبان یک پایگاه نظامی فرماندهی مرکزی ایالات متحده آمریکا است. این اقدام به بن‌سلمان و بن‌زاید ایمن فرصت را می‌دهد که پیام روشنی را به همتای قطری ۳۷ ساله خود، شیخ تمیم بن حمد آل‌ثانی، ارسال کنند: «در این منطقه، قدرت در اختیار ماست.» پیشینه ائتلاف کشورهای سنی حاشیه خلیج فارس درخشان نبوده است، به ویژه با در نظر گرفتن جنگ نیابتی عربستان سعودی علیه شورشیان حوثی در یمن که فقیرترین کشور عربی را در یک بن‌بست خونین قرار داده است. به نظر می‌رسد عربستان با حمایت‌های ضمنی ایالات متحده بازی با حاصل جمع صفر را رقم زده است.»

TIME

جزیره‌ای در برزخ



حملات پی‌درپی تروریستی و همزمانی‌اش با برگزاری زودهنگام انتخابات پارلمانی بریتانیا که نتیجه‌اش همه دنیا را شوکه کرد، موجب شده بسیاری از تحلیلگران از بریتانیا آن هم در شرایط کنونی تحت عنوان «جزیره‌ای در برزخ» یسار کنند؛ جزیره‌ای که پس از خروج از اتحادیه اروپا مطمئناً علاوه بر پدیده تروریسم با چالش‌های جدی‌تری روبه‌رو خواهد بود. در همین راستا نشریه تایم طی گزارشی به قلم دی استوارت، ضمن اشاره به حادثه تروریستی لندن به پس‌لرزه‌های این حادثه و همچنین تصمیم بریتانیا برای خروج از اتحادیه اروپا اشاره کرد و در این باره نوشت: «۳ ژوئن بار دیگر بریتانیا هدف حملات تروریستی قرار گرفت. آن هم درست در شرایطی که این کشور خود را برای برگزاری انتخابات پارلمانی زودهنگام آماده می‌کرد. همزمانی برگزاری انتخاباتی که هدفش خروج بریتانیا از اتحادیه اروپاست و همچنین حملات پی‌درپی تروریستی، آینده بریتانیا را در حال‌های ابهام فروبرده است. نتایج انتخابات پارلمانی نیز بر میزان بدبینی‌ها افزوده؛ برخلاف پیش‌بینی ترزا می، نخست‌وزیر بریتانیا، حزب محافظه‌کار نه تنها نتوانست اکثریت کرسی‌های پارلمان این کشور را به خود اختصاص دهد، بلکه در یک رقابت فشرده با حزب کارگر، دولت بریتانیا هم اکنون در شرایط معلق قرار دارد. این تعلیق آن هم درست در شرایطی که بریتانیا درگیر کود اقتصادی، تورم، کاهش فرصت‌های شغلی و از همه مهم‌تر درگیر مسائل امنیتی شده، می‌تواند زمینه را برای اوج‌گیری نارضایتی‌ها فراهم کند. خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا به‌رغم تصور رهبران و سیاستمداران این کشور پایه‌های قدرت این جزیره اروپایی را متزلزل‌تر خواهد کرد و مطمئناً بریتانیای بدون اتحادیه اروپا هم از منظر اقتصادی شکننده خواهد بود و هم درگیر چالش‌های جدی اقتصادی خواهد شد. به بیانی دیگر باید گفت که در شرایط کنونی مشکل اصلی بریتانیا صرفاً دسترسی به بازارهای مالی و کارگران ماهر نیست. هزینه‌های زندگی در بریتانیا بخصوص برای طبقه متوسط و طبقات پایین جامعه بسیار زیاد است. کمبود مسکن موجب شده بخشی از شهروندان بریتانیا بخصوص جوانان این کشور در حومه شهرهای بزرگی چون لندن مسکنی گزینند. قیمت متوسط خانه در پایتخت از سال ۱۹۹۷ به میزان ۴۲۱ درصد افزایش یافته، اما در مقایسه حقوق و دستمزد متوسط افزایش ۷۴ درصدی داشته است. بیش از ۲ میلیون نفر از بریتانیایی‌ها زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بسیاری در بخش لندن شرقی مانند بارکینگ، دکنهام و نیوهام ساکن هستند؛ جایی که یکی از مهاجمان پل لندن در آنجا زندگی می‌کرد. نابرابری درآمد و فرصت، باعث پرورش خشم و بی‌اعتمادی شده است. واضح است که بریتانیا آستان رخدادها و تغییرات زیادی خواهد بود. لندن باید پاسخگوی این پرسش باشد که با خروج از اتحادیه اروپا چگونه خواهد توانست ضعف‌هایش در عرصه سیاست را جبران کرده و به بهبود وضعیت اقتصادی ساکنان بریتانیا بپردازد و در میانه این چالش‌ها به تنهایی تروریست‌ها را نیز مهار کند.»

The Economist

چالش غول‌های اینترنتی



حملات پی‌درپی تروریستی آن هم در خاک اروپا موجی از نگرانی‌ها را ایجاد کرده است. در همین راستا نشریه اکونومیست گزارش اصلی‌اش را به این موضوع اختصاص داد و در این باره نوشت: «سه حمله جهادی در بریتانیا در چند ماه گذشته زمینه را برای ارائه گمانه‌زنی‌ها در مورد چگونگی مقابله با پدیده تروریسم فراهم کرد. در این میان ایده‌های زیادی برای برخورد با متهمان به حملات تروریستی نیز مطرح شد. یکی از این ایده‌ها در اروپا و آمریکا مورد استقبال قرار گرفته است. ایده مورد نظر مقابله با شرکت‌های اینترنتی است که به شکلی ناخواسته به گروه‌های تروریستی کمک می‌کنند. غول‌های فن‌آوری، مانند گوگل و فیس‌بوک، متهم به چشم‌پوشی از تبلیغات آنلاین خشن و سیستم‌عامل‌های دیگری شده‌اند که امکان برقراری ارتباط در خارج از دسترسی سرویس‌های اطلاعاتی را برای تروریست‌ها فراهم می‌کنند. این یکی از جدیدترین اتهام‌هاست. شرکت‌های فن‌آوری به انتشار اخبار جعلی و پناه دادن به قلندرها، افراد متعصب و اوپاش اینترنتی در جست‌وجوی سود نیز محکوم شده‌اند. در گذشته، آنها متهم به توانمندسازی افراد برای فرار از حق تکثیر و ذخیره انبوهی از پورنوگرافی کودکان بودند. در تمامی این زمینه‌ها، سیاستمداران خواستار آن هستند که غول‌های فن‌آوری مسئولیت بیشتری برای آنچه که در شبکه‌های آنها منتشر می‌شود، بر عهده بگیرند. تا زمانی که شبکه‌های اطلاعاتی وجود داشته باشند، تروریست‌ها و افراد و گروه‌های وابسته به آنها از آن فرصت بهره می‌برند تا با توسل بدان بتوانند به اهداف خویش دست یابند. اینترنت، با میلیاردها کاربر و قدرت پردازش نامحدود، قوی‌ترین شبکه است و این امر تقریباً قطعی است که به مرکز فعالیت خلافکاران تبدیل شود. این بدان معنی نیست که باید محدودیت‌های شدیدی را علیه این شرکت‌ها اعمال کرد. فضای باز آنلاین به ویژه به دلیل میسر ساختن امکان نوآوری‌های «بدون مجوز» بسیار ارزشمند است. هر کسی می‌تواند یک مقاله منتشر کند، یک ویدیو را بارگذاری کرده یا یک قطعه نرم‌افزاری را به مخاطبان جهانی عرضه کند. رهایی از مسئولیت‌هایی که باری بر دوش دیگر شرکت‌های رسانه‌ای است، در راستای کمک به یک صنعت نوپا مفید واقع شده است. هر چه خدمات آنها به صورت عمیق‌تری به هر بخش از زندگی روزمره نیز راه یافته‌اند، فعالیت آنلاین پتانسیل بیشتری برای آسیب رساندن آنلاین به‌دست آورده است. شرکت‌های فن‌آوری که مشتاق به حفظ مقام خاص خود هستند، تأکید کرده‌اند که استخدام آنلاین تنها بخشی از تهدید تروریستی است. علاوه بر این، آنها می‌گویند که فقط سیستم‌های عامل هستند، نه ناشر و امکان ندارد که بتوانند بر همه چیز نظارت داشته باشند. با این حال، شرکت‌ها زمانی که بخواهند، می‌توانند عمل کنند. قبل از اینکه ادوارد اسنودن دست آنها را در افشای بزرگ در سال ۲۰۱۳ برمالا کند، آنها بی‌سروصدا به اداره‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا در نظارت بر نیروهای جهادی کمک کرده بودند.»

Newsweek

پایان ترامپیسیم



پس‌لرزه‌های برکناری جیمز کومی، رئیس اداره تحقیقات فدرال (اف‌بی‌آی) که ساکنان ادامه دارد و حالا بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که میهمان کاخ سفید در آستانه استیضاح و برکناری از قدرت قرار دارد. در همین راستا نشریه نیوزویک طی گزارشی به قلم مالکوم برن به این بحران حاکم در عرصه سیاست داخلی آمریکا پرداخت و در این باره نوشت: «سه دهه پیش، ایالات متحده درگیر تحقیقات وسیعی شد که حالا از آن تحت عنوان ماجرای واترگیت یاد می‌شود. محور رسوایی به حمایت مخفیانه آمریکا از شورشیان کنترا در نیکاراگوئه مربوط بود. در شرایط کنونی، بسیاری اتهام مطرح‌شده علیه رئیس‌جمهوری آمریکا مبنی بر اینکه کمپین ترامپ با اداره اطلاعاتی روسیه در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ تباخی کرده است، را به واترگیت تشبیه می‌کنند که بدنام‌ترین رسوایی سیاسی در تاریخ آمریکای مدرن است. در دو واقعه، دو عنصر اساسی وجود دارد: اول تلاش برای سرقت اطلاعات از کمیته ملی حزب دموکرات. دوم سروش‌گذاری‌ها و تلاش برای مانع‌تراشی در تحقیقات. با این حال امروز بسیاری ایده واترگیت را نه تنها برای سنجش طبیعت کثیف اتهام تخلف ترامپ پیش کشیده‌اند، بلکه بر این باورند که ترامپ نیز به سرنوشت ریگان دچار خواهد شد. رونالد ریگان به خاطر تهدید استیضاح استعفا داد و از آنجا که به نظر می‌رسد قیاس در اینجا معنی‌دار است، ممکن است ترامپ نیز از کار برکنار شود و این پایانی باشد بر پدیده ترامپ‌پرسی و ابعاد رسوایی واترگیت بیش از شش سال زمان برد بیش از تحقیقات کنگره و یک بررسی جداگانه که توسط کمیسیون ریاست‌جمهوری به طول انجامید. زمانی که این ماجرا به پایان رسید، محققان ۱۴ تن از مقامات آمریکایی را متهم به جنایت کردند (که منجر به ۱۱ محکومیت یا اعتراف به جرم شد) و شواهد زیادی را برملا کردند که نشان می‌داد ریگان به صورت غیرقانونی مجوز معاملاتی را برای دادوستد اسلحه برای گروه‌گان‌ها صادر کرده بود و بسا وجود ممنوعیت کنگره برابر انجام این کار، به کارکنان خود دستور داده بود کنتراها را «زنده نگه دارند». این بررسی هرگز ثابت نکرد که رئیس‌جمهور می‌دانسته که وجوه حاصل از فروش سلاح‌ها به شورشیان برگردانده شده است. اما شواهد بسیاری مبنی بر سوءرفتار از سوی مقامات ارشد دولت یافت شد. اولین درسی که می‌توانیم از ماجرای واترگیت بگیریم، این است که کاخ سفید می‌تواند در موقعیتی قوی‌تر از آنچه به نظر می‌رسد وارد عمل شود. رئیس‌جمهورهای (هر دو طرف) می‌توانند جریان اطلاعات را حتی برابر تحقیقات رسمی کنترل کنند. در مورد ترامپ، سخت است بگوییم که چه رخ خواهد داد. کارکنان ریگان بسیار وفادار بودند اما اکنون شرایط در کاخ سفید اندکی متفاوت است؛ ترامپ درگیر غربالی از افشاکری‌هاست. به نظر می‌رسد که وفاداری خارج از حلقه درونی نزدیکان رئیس‌جمهور ناپایدار است، همین امر موضع ترامپ را تضعیف کرده است.»

THE WEEK

آیا آمریکای ترامپ رهبر جهان می‌ماند



خروج دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا از پیمان پاریس پس‌لرزه‌های زیادی را به دنبال داشت؛ تنش‌ها میان ایالات متحده و اروپا اوج گرفت و موج انتقادها علیه میهمان کاخ سفید تشدید شد. در همین راستا نشریه ویک طی گزارشی به موج تنش‌ها میان دو طرف اشاره کرد و در این باره نوشت: «سیمون زایش به USNews.com گفت که در تقویم خود علامت بزنبند: «اول ژوئن ۲۰۱۷، علامت بزنبند، همان روزی است که رهبری جهانی آمریکا به پایان رسید». تصمیم رئیس‌جمهور ترامپ برای خروج از توافق تغییر اقلیم بین‌المللی پاریس که توسط نزدیک به ۲۰۰ کشور امضا شده است، پیام روشنی برای سایر کشورهای جهان داشت: آمریکا در حال حاضر به دلیل تصمیم‌های عجولانه رئیس‌جمهورش منزوی شده است. با رد درخواست‌های متحدان غربی و سازمان ملل متحد، ترامپ به شدت به شهرت ایالات متحده، کشوری که «به عنوان ملت ضروری در جهان» شناخته‌شده است، لطمه زد. پیش از این ترامپ، ناتو را برای افزایش هزینه‌های دفاعی‌اش تحت فشار قرار داده بوده مسئله‌ای که زمینه‌ساز تنش میان ایالات متحده و اروپا شد اما خروج از پیمان پاریس تیر خلاصی بود بر پیکره نیمه‌جان روابط متحدان سنتی. این تصمیم از منظر دیگری نشان از افول اعتبار و نفوذ جهانی آمریکا هم داشت. یوید هورسسل در LATimes.com گفت که ترامپ برای ارضای پیگانه‌هراسی پایه‌ای خود، «آمریکا را به یک کشور سرکش تبدیل کرده است». دیگر رهبران جهان از جمله امانوئل ماکرون در فرانسه و آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان «عملاً در حال خندیدن به او هستند» و دیگر «این مرد مضحک» را جدی نمی‌گیرند. کار هدایت «جهان آزاد تحت محاصره» احتمالاً به دست مرکل می‌افتد، در حالی که «حالا رژیم استبدادی حاکم بر چین نقش بزرگسری در اقتصاد جهان بازی خواهد کرد»، با همه این موانع و مشکلات، تعهد ترامپ به «قدرت آمریکا» به عنوان سنگ‌بنای یک غرب آزاد غیرقابل تردید است، و خروج او از یک پیمان داوطلبانه و بین‌المللی غیرالزام‌آور این واقعیت را تغییر نمی‌دهد». با خروج ایالات متحده از پیمان پاریس بسیاری از مدیران تجاری ایالات متحده، رهبران جهان، و چند تن از اعضای ارشد دولت او نگران موقعیت آمریکا در عرصه جهان شدند. کشوری که روزی رهبری نظام بین‌الملل را بر عهده داشت و نماینده اصلی نظم نوین جهانی بود، حالا به کشوری هنجارشکن تبدیل شده است. با تغییر معادلات بین‌المللی نظم جهانی را بر هم ریخته و با تصمیم‌های عجولانه چون خروج از پیمان پاریس، رسماً عرصه را برای قدرت‌نمایی کشورهای چون چین فراهم کرده است؛ کشوری که تا پیش از این سودای رهبری جهان را در سر می‌پروراند و حالا از فرصت به دست آمده و شکاف میان ایالات متحده و متحدان اروپایی‌اش به نفع خود استفاده می‌کند تا بدین ترتیب بتواند فضا را برای نشستن جای آمریکا آن هم به عنوان رهبر جهان فراهم کند.»

DER SPIEGEL

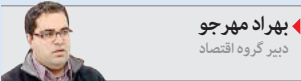
خطر ملی‌گرایان افراطی در اروپا



ظهور جنبش‌های رادیکال در اروپا به یکی از دغدغه‌های کشورهای اروپایی تبدیل شده است. پس از هجوم موج پناهجویان به مرزهای اروپا و همچنین درهم شکستن ثبات اقتصادی حاکم بر این کشورها، جریان‌های یوپولیستی قوت گرفتند و حالا پس از سال‌ها در تلاشند تا در عرصه سیاست سهمی از قدرت را به خود اختصاص دهند. در همین راستا نشریه اشپیگل طی گزارشی به قلم مایکل ساگا ضمن اشاره به تاریخچه جریان‌های افراطی در اروپا می‌نویسد: «در برهه‌ای از زمان اروپا به میدان یکتانه‌های جریان‌های افراط‌گرایانه چون فاشیسم و نازیسم تبدیل شده بود؛ حالا انگار قرار است گذشته بار دیگر تکرار شود. این بار جریان‌های افراطی در قامت و پوشش ناسیونالیست و حراست از تاریخ و تمدن سنتی وارد میدان سیاست شده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به حزب راست‌گرای جبهه ملی به رهبری مارین لوپن در فرانسه اشاره کرد؛ جریانی که رهبرش در انتخابات گذشته از امانوئل ماکرون متدل شکست سختی خورد اما برای نخستین بار می‌تواند بین یک تا پنج کرسی پارلمان این کشور را به خود اختصاص دهد. جریان‌های راست افراطی اروپا با تأکید بر خروج از این اتحادیه منطقه‌ای بر این باورند که تنها راه خروج از بحران و رکود اقتصادی حاکم، خروج اروپا از تمامی پیمان‌های مشترک و نادیده گرفتن اصل اقتصاد جهانی است. به باور راست‌گرایان افراطی تعیین یورو به عنوان واحد پول مشترک کشورهای اروپایی، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش‌رو است و هر کدام از کشورها باید ایده یورو به عنوان واحد پول مشترک را کنار گذاشت و بر مبنای همان واحد پولی که در گذشته قبول داشتند، چرخ اقتصادشان را بگردانند. در این میان احزاب راست و چپ میانه در تلاشند تا ثبات حاکم را حفظ کنند، به عنوان نمونه امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهوری فرانسه با تأکید بر اصل اقتصاد جهانی و همچنین حضور در اتحادیه اروپا توانست مارین لوپن رقیب افراطی‌اش را شکست دهد. از طرفی دیگر آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان و حتی مارتن شولتز، رقیب وی در انتخابات پیش‌روی نیز با تأکید بر اصل اقتصاد جهانی و نادیده انگاشتن اصل ناسیونالیسم افراطی در تلاشند تا گروه‌های افراطی را در موضع ضعف قرار دهند. با این حال باید گفت در شرایط کنونی افراط‌گرایان و ناسیونالیست‌های افراطی به یکی از تهدیدهای جدی علیه کشورهای اروپایی تبدیل شده‌اند. حضور لوپن در انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه و دو مرحله‌ای شدن انتخابات در این کشور بسان زنگ خطری برای سایر کشورهای اروپایی نیز قلمداد می‌شود؛ حتی برای بریتانیا که در یک اقدام تجاری و طی یک همه‌پرسی حالا می‌خواهد از این اتحادیه منطقه‌ای خارج شود؛ آن در شرایطی که هر کدام از کشورهای عضو این اتحادیه به تنهایی در موضع ضعف قرار دارند و تنها کنار هم و با توسل به یک تاکتیک جمعی قادرند برابر تهدیدهای پیش‌رو از خویش حراست کنند.»

کار نکنید

صنایع کشور در چه شرایطی قرار دارند؟



با عصا راه می رود، کمرش خمیده شده و چشمانش هم سوی چندانی ندارند. در تمام دقایق و ساعت های روز حتما باید کسی همراه پیرمرد باشد. حتی زمانی که معاون اول رئیس جمهور قرار بود، نشان «مین الضرب» را به سینه اش بزنند، یک نفر زیر بغلش را گرفته بود تا از پله‌ها بالا برود و این بار بدون عصا در مقابل لنز دوربین عکاسان قرار بگیرد. زندگی اصغر قندچی بی اندازه شبیه به توسعه صنعتی در ایران است. در دهه ۵۰ او از دل گاراژی در حاشیه شهر تهران، کامیون سازی ماک را بنیان گذاشت و مانند بسیاری دیگر از صنایع ایرانی به سمت توسعه رفت. مدتی بعد در دهه ۶۰ به زندان افتاد و کارخانه اش تعطیل شدد و بازهم مدتی بعد اموالش مصادره و نام ماک به ایران خودرو دیزل تغییر کرد. هر سه فصل متوالی زندگی او نمایش دقیق و غیرمستقیم از صنعت در ایران است. آغاز باشکوه به همراه اوج گیری تماشایی، سقوط سیاسی و در نهایت بازنشستگی اجباری همه اجزای یک دوره کار در اقتصاد به شدت سیاسی و ایدئولوژیک ایران است که حداقل قندچی آن را در ک کرد. دو هفته قبل برای حضور در مراسم افطاری بخش خصوصی به همراه چند نفر از اعضای خانواده‌اش شرکت کرده بود. تنها روی میزی نشسته بود و درحالی که یک هزار نفر مهمان اطراف اش بودند، کسی به درستی قندچی را نمی شناخت و خبر نداشت که پیرمرد مهمان این ضیافت، همان کسی بوده که صنعت دیزل را به ایران آورده و البته مدتی بعد به سزای عملش رسیده است.

کدام کسب و کار؟

سه ماه قبل مدیر یکی از بزرگترین برندهای لوازم خانگی به ایران آمده بود. در حاشیه بازدید از خط تولید کارخانه‌ای رو به سرمایه گذار ایرانی گفته بود:«شما با این وضعیت پروگراسی، سیاسی و اقتصادی باکدام اعتماد به نفسی از ما

می خواهید به جای ترکیه و حاشیه خلیج فارس پول هایمان را به اینجا منتقل کنیم؟» مدیر بخش خصوصی ایرانی از وعده های دولتی به عنوان تضمین نام برده بود ولی خودش هم به خوبی می‌دانست که اگر تصمیم ادارات دولتی بربرخورد با صنایع باشد، هیچ قدرتی در مقابل مصادره‌ها نمی‌ایستد. مدتی بعد بهروز علیشیری رئیس سابق سازمان سرمایه‌گذاری ایران بازهم در نشست اتاق بازرگانی و در جمع صاحبان صنایع پرده از اتفاقاتی برداشت که با ادبیات سابق اقتصادی قابل تحلیل نیست:«امروز مصادره دیگر معنای سابق را ندارد. یعنی شکل جدید مصادره این است که جلوی توسعه و تداوم کسب و کار را می گیرند.» دقیقاً مشابه همان اتفاقی که در اقتصاد ایران رخ می دهد. گزارش‌های بین‌المللی نشان می‌دهد وضعیت ایران در شاخص کسب و کار بهبود یافته ولی این روند چنان پرشتاب نبوده که وضعیت بحرانی را به آرامش برساند. سال ۱۳۹۲ ایران در رتبه ۱۵۲ ایستاده بود. سال ۱۳۹۳ به جایگاه ۱۳۲ رسید و سال ۱۳۹۴ روی عدد ۱۱۸ متوقف شد. سال ۹۵ هم وضعیت بهتری در شاخص کسب‌و کار پیدا نکرد. مدیرعامل یکی از شناخته‌شده‌ترین برندهای لوازم خانگی ایران درحالی که در قابل انبار مملو از کالای کارخانه‌اش ایستاده می‌گوید:«با این وضعیت کسب و کار در ایران اصل اینکه کارخانه‌ای احداث کنی دیوانگی است.» شاید او کمی افسرده شده و شاید هم سرنوشت کارآفرینانی مانند قندچی یا رفوگران را با دقت خوانده است.

صنعت با کدام پول؟

گزارش های آماری نشان می دهد بخش مهمی از تسهیلات پرداخت شده نظام بانکی به صنایع کشور طی دو سال اخیر صرف سرمایه در گردش شده است.۶۳درصد تسهیلاتی که توسط بانک‌ها به اقتصاد کشور پرداخت شده به حقوق و دستمزد و انواع هزینه‌های جاری تبدیل شده است.این وضعیت در مورد صنایع وخیم‌تر است. براساس گزارش بانک مرکزی سهم سرمایه در گردش از کل تسهیلات پرداختی شبکه بانکی

به بخش صنعت و معدن در دوازده‌ماهه سال ۱۳۹۴ معادل ۸۲٫۲درصد بوده است. بر همین اساس هم فرآیند توسعه در بسیاری از کارخانه‌های صنعتی کشور به دلیل بحران منابع متوقف شده است. این درحالی است که طی دو ماهه ابتدای سال گذشته، میزان پرداخت تسهیلات ۴۵ درصد رشد داشته است. با این وجود به نظر می‌رسد که همچنان تداوم حضور مهمترین انگیزه صنایع کشور و مقدم بر توسعه باشد. این اطلاعات آماری نشان می‌دهد حداقل تا پایان امسال تحولات قابل توجهی در صنایع کشور رخ نمی‌دهد.

نگاه ما

خنثی‌سازی بمب بانکی



هر کس بنابر زمینه تخصصی خود می‌توانسد اولویت‌هایی را برسی برای دولت دوازدهم مطرح کند؛ طسرح اولویت‌های اقتصادی نشان‌دهنده بی‌اهمیتی اولویت‌های فرهنگی و نظامی نیست. از نظر من چهار اولویت اقتصادی برای دولت دوازدهم مطرح است که بیشتر به قوانین اقتصادی بازمی‌گردد؛ اولین اولویت، پیگیری لایحه قانونی بانک مرکزی است که به تصویب هیات وزیران دولت یازدهم رسیده اما سه سالی است که در مجلس شورای اسلامی گیر کرده است. بهترین کارشناسان اقتصادی در مورد این لایحه که در مورد اختیارات بانک مرکزی است و اجرای آن می‌تواند گروه‌های اقتصادی را باز کند، اظهار نظر کرده‌اند. اجرای این قانون می‌تواند به اصلاح ساختار ناسالم اقتصادی کمک کند. اولویت دوم، پیگیری قانون بانکداری

کدام صنعت؟

دختر جوانی، مدیر عالی‌رتبه شرکتی در حوزه صنایع کشاورزی است که در خارج از تهران کسب و کارشان تا یک دهه قبل برای رقبا رشک‌برانگیز بود. او می‌گوید:«برای اولین بار طی ۴۰ سال گذشته، امسال سید غذایی برای ماه رمضان به کارگران ندادیم.» بدهی مالیاتی آنها و بحران تقاضا در بازار موجب شده تا کارخانه نفس‌های آخر را بکشد. بحران صنایع ایران تنها منحصر به آنها نیست. برای اولین طی طی ۷ دهه گذشته، شرکت معتبر و

است که به تصویب هیات وزیران رسیده اما اجرایی نشده است و نحوه عملکرد بانک‌ها را دربر می‌گیرد. قانون سومی که نسبت به دو مورد دیگر از اهمیت بیشتری برخوردار است و اصلاح آن در اولویت قرار می‌گیرد، قانون تجارت است. قانون تجارت در زمان رضاخان تصویب شده و تنها یک بار در سال ۴۷ اصلاح شده است و مفاهیم حقوقی اقتصادی مثل کنسرسیوم در آن تعریف نشده است. اولویت بعدی، حل‌وفصل مسئله بدهکاری‌های دولت است. به گفته وزیر اقتصاد، بدهی دولت ۶۵۰ هزار میلیارد است که ۱۵۰ هزار میلیارد آن باید به بانک‌ها پرداخت شود؛ لذا دولت باید در اسرع وقت برای حل این مشکل چاره‌اندیشی کند. حل مسئله بانک‌ها در اولویت بعدی قرار می‌گیرد. بحران بانکی در مرز خطر ناکی قرار گرفته است و این بمب می‌تواند اقتصاد را منفجر کند. روحانی باید اختیار لازم برای مدیریت این مشکل را داشته باشد و جلوی هر کسدام از بخش‌هایی که مقابل حل این مشکل مقاومت می‌کنند را بگیرد.

قدیمی کنتورسازی ایران به دلیل بدهی مالیاتی پلمپ شده است. در مقابل شرکت هم بنری نصب شده که سازمان مالیاتی با جزئیات و دقت دلیل این پلمپ را نوشته است. کارگران کنتورسازی ایران برای اولین بار تصویر این بنر را در کانال‌های تلگرامی دیدند و بسیاری از آنها چند شب را نخوابیدند تا تکلیف آینده کاریشان روشن شود. صنایع ایران سال ۹۲ در رکود قطعی بودند و حداقل طی ۴ سال گذشته وضعیتشان قدری بهبود پیدا کرد ولی وضعیت بازهم به سمتی پیش نرفت تا کارخانه‌ها نفس راحتی بکشند. بیش از ۳۵ هزار تاجر، یک میلیون شرکت و ۱۹۲ هزار کارخانه و کارگاه در ایران فعالیت می‌کنند. همه اینها طی سال‌های گذشته دچار توقف جدی در فرآیند توسعه و تعطیلی شده‌اند. آخرین گزارش رسمی نشان می‌دهد که تعدادی از صنایع راكد موفق شده‌اند، دوباره رنگ تولید را ببینند. با این حال آخرین اطلاعات نشان می‌داد که ۷۰درصد صنایع کشور فرآیند توسعه خود را متوقف کرده‌اند. برخی آمارها نشان می‌داد بین سال‌های ۸۸ تا ۹۲ بیش از ۱۲ هزار کارخانه صنعتی تعطیل شده‌اند. طی سال های بعدی وزارت صنعت با برگزاری بیش از ۶ هزار و ۲۰۰ جلسه در استان‌های کشور و تصویب ۵۳ هزار و ۲۰۰ مصوبه سعی کرد به این وضعیت سامان بدهد. تنها در سال ۹۵ بیش از ۲۳۰ سامان بدهد. تنها در سال ۹۵ بیش از ۲۳۰ جلسه برگزار و ۸۰۰ مصوبه برای کمک به تولید کشور تصویب شد. محصول همه اینها از سرگیری فعالیت ۲۴ هزار کارخانه صنعتی بود. با این حال اظهارنظرهای مدیران صنعتی بخش خصوصی نشان می‌دهد که با وجود بهبود کلی شرایط حاکم بر اقتصاد ایران، همچنان بحران باقی است. آخرین گزارش‌های بانک مرکزی خبر می‌دهند نرخ رشد صنعتی روندی صعودی داشته و در سال ۹۵ با رشد ۶٫۹درصدی به عدد ۷۸۱ هزار میلیارد ریال رسیده است. سال ۹۴ میزان این رشد منفی ۴٫۶ درصد بود و به همین دلیل حتی با وجود رشد صنعتی، بازهم تعداد بسیار زیادی از صنایع کشور در بحران قطعی قرار دارند. ۷۰درصد ارزش افزوده صنایع ایران

تقاضایی در کار نیست؟
۵۰ درصد تقاضای کشور در اختیار مصرف خانوارهاست. کاهش تورم هرچند وضعیت آنها را قدری بهبود داده ولی همچنان قدرت خرید خانوارهای ایرانی به میزانی نرسیده که به بازارهای کشور تکانی موثر دهد. کاهش تورم هرچند امکان‌زندگی بهتری را برای شهروندان کشور مهیا کرده ولی همچنان از عمق بحران حاکم بر اقتصاد کشور کم نکرده است. در مورد خط فقر در ایران اطلاعات کاملی وجود ندارد. آخرین گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد نسبت خانوارهای شهری و روستایی زیر خط فقر مطلق از رقم ۱۷٫۹ درصد و ۲۶٫۵ درصد در سال ۱۳۹۰ به بیش از ۳۳ درصد

فعالیت‌های‌عمده	۱۳۹۱	مقدمات۱۳۹۴ (مرکزآمارایران)
گروه کشاورزی	۳٫۷	۵٫۴
گروه نفت	-۳۷/۴	۳/۶
گروه صنایع و معادن	-۶/۴	-۲/۸
گروه خدمات	۱/۱	۵/۲
تولید ناخالص داخلی به قیمت پایه	۶/۸-	۱
تولید ناخالص داخلی به قیمت پایه (بدون نفت)	۵/۹-	۵/۹
تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی	-۳۲/۸-	-۱۵/۶
ملشین آلات	-۳۵/۷-	-
ساختمان	-۱۳/۸-	-
هزینه های مصرف نهایی بخش خصوصی	۱/۷-	۲/۵
هزینه های مصرف نهایی بخش دولتی	۷/۲-	۷/۳

ماخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، گزارشات تحولات اقتصادی ایران در بخش واقعی.

توضیح: نرخ رشد سال ۱۳۹۴مربوط به حساب های ملی مرکز آمار ایران است.

اجزای پایه پولی	۱۳۸۴	۱۳۹۱	۱۳۹۲	۱۳۹۳	۱۳۹۴
خالص دارایی های خارجی بانک مرکزی	۲۵۷/۵	۷۶۹/۲	۱,۶۷۸	۱,۵۸۴	۱,۹۲۱
خالص مطالبات بانک مرکزی از بخش دولتی	۸/۶	۴۵/۹۸	۳۸	۳۳/۲	۱۳۴
مطالبات بانک مرکزی از بانک ها	۳۵/۹	۴۸۸/۳	۶۰۲	۸۵۸	۸۳۶/۱
خالص سایر ارقام	۸۱/۵-	۳۲۷/۶-	-۱,۱۳۴	-۱,۱۶۴	-۱,۱۳۴۵/۴
پایه پولی	۲۴۵/۵	۹۷۵/۷	۱,۱۸۴	۱,۳۱۱	۱,۵۳۵/۷
نقدینگی	۹۲۱	۴۶۰۶/۹	۶,۳۹۵	۷,۸۲۳	۱۰۱۷۲/۹

منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

فصل ۲ : اقتصاد و صنعت

توسعه

مربوط به کارگاه‌های بزرگ صنعتی می‌شود. در این بخش نیز ۷٫۹درصد رشد رخ داده است. همزمان در صنایع مولدی مانند خودروسازی تحولات گسترده‌تری صورت گرفته و برای اولین بار طی یک دهه گذشته، میزان تقاضای بازار از ذخیره انبار خودروسازان بیشتر شده است. نیلی اقتصاددان در این مورد گفته بود:«مقایسه وضعیت اقتصاد در این دو بازه زمانی نشان می‌دهد که در فصل نخست سال ۱۳۹۳ رشد تولید بیش از رشد فروش بوده درحالی که در بهار سال ۱۳۹۵، رشد فروش از رشد تولید پیشی گرفته است. افزایش رشد فروش نسبت به رشد تولید علامت خوبی مبنی بر این است که رشد تولید استمرار پیدا کند.» با این حال کماکان انتظار برای ایجاد تحول اساسی در بازار ادامه دارد. اقتصاددانانی مانند مسعود نیلی براین باورند که صنایع ایران و پس از آن وضعیت قدرت خرید خانوارهای ایرانی تنها زمانی امکان بهبود پیدا می‌کند که اقتصاد کشور از تنگنای منابع خلاص شود. او می‌گوید:«میزان منابع کشور برای دستیابی به رشدهای بالاتر کافی نیست و بنابراین تنها راه حل استفاده از منابع خارجی است.» در سوی مقابل همزمان با وقوع حوادث تروریستی در تهران و پیش از آن با توجه به وضعیت فضای کسب و کار در اقتصاد ایران، تمایل قابل توجهی از سوی سرمایه‌گذاران خارجی برای انتقال دارایی‌هایشان به اقتصاد کشور مشاهده نشده بود.

تقاضایی در کار نیست؟

۵۰ درصد تقاضای کشور در اختیار مصرف خانوارهاست. کاهش تورم هرچند وضعیت آنها را قدری بهبود داده ولی همچنان قدرت خرید خانوارهای ایرانی به میزانی نرسیده که به بازارهای کشور تکانی موثر دهد. کاهش تورم هرچند امکان‌زندگی بهتری را برای شهروندان کشور مهیا کرده ولی همچنان از عمق بحران حاکم بر اقتصاد کشور کم نکرده است. در مورد خط فقر در ایران اطلاعات کاملی وجود ندارد. آخرین گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد نسبت خانوارهای شهری و روستایی زیر خط فقر مطلق از رقم ۱۷٫۹ درصد و ۲۶٫۵ درصد در سال ۱۳۹۰ به بیش از ۳۳ درصد در خانوارهای شهری و ۴۰ درصد در خانوارهای روستایی افزایش یافت. به این ترتیب سال ۱۳۹۱،خانوارهای بیشتری در زیر خط فقر مطلق قرار گرفته‌اند. اطلاعات مرکز آمار تایید می‌کند حداقل تا پایان کار دولست دهم، میزان قدرت خرید خانوارهای شهری ۷۷ درصد و خانوارهای روستایی ۸۱ درصد کاهش یافته بود. رای مردم روستایی به حسن روحانی در دوازدهمین دوره انتخابات نشان می‌دهد، وضعیت مالی ساکنان روستاها بهبود یافته است. با این حال حداقل در مناطق شهری هنوز گزارش معتبری منتشر نشده است. با این حال مدیران صنایع بزرگ کشور اعتقاد دارند که بحران تقاضا در بازار موجب شده تا ذخیره انبار بسیاری از کارخانه‌ها افزایش تاریخی پیدا کند. همزمان فشارهای مالیاتی و تامین اجتماعی هم به حدی رشد یافته که امیدها به تغییر شرایط را به شدت کم کرده است.

عبرتی در کار نیست؟

قندچی روزها را در گاراژ کامیون‌های ماک سپری می‌کند. روزنامه می‌خواند، کمی در محوطه قدم می‌زند و گاهی هم به مدیران جوان مشاوره می‌دهد. گوش‌هایش کمی سنگین شده و به سختی می‌شوند ولی هنوز هم علاقمند به کسب اطلاع از وضعیت سیاسی و اقتصادی کشور است. سرنوشت او درس عبرتی برای تمام مدیران بخش خصوصی ایران است. شاید به گفته یکی از مدیران بخش خصوصی باید «قاب عکس او را همه مدیران به دیوار اتاق کارشان بزنند» تا همیشه در یاد داشته باشند که ممکن است به سرنوشت مصادره از انواع گوناگون دچار شوند.

ماخذ: مرکز آمار ایران

درس-گفتارهای اقتصاد جهان

الگوی توسعه اسلامی

درباره توسعه ترکیه و فرآیندی که این کشور طی کرد

متین دخت والی‌نژاد خبرنگار

کشورهایی در دنیا وجود دارند که از شرایط بد، جنگ و استعمار توانستند به جایگاه بالا برسند و به عنوان کشوری توسعه‌یافته شناخته شوند. در اروپا و شرق آسیا تعداد این کشورها زیاد بسوده اما در منطقه، کشورهای اندکی توانستند توسعه پیدا کنند و از درگیری و جنگ خود را دور کنند. ترکیه که در همسایگی ایران قرار دارد یکی از این کشورها بوده که توانسته از جنگ غربی‌ها رها شود و خود را در دهه‌های گذشته به مرحله توسعه برساند. ترکیه که جزو کشورهای توسعه‌یافته رده‌بندی می‌شود و نظام آن جمهوری است، در سال ۱۹۲۳ به رهبری مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) جانشین امپراطوری عثمانی شد. امپراطوری عثمانی به دلیل شکست در جنگ اول جهانی از هم پاشید و مورد تهاجم بریتانیا و متحدانش واقع شد. در همین زمان مصطفی کمال پاشا مقاومت ملی را علیه این کشورها طراحی کرد که در نتیجه آن جمهوری ترکیه بر پایه اصل جدایی دین از سیاست بنا شد.

ترکیه چه بود؟

در دوران جنگ جهانی دوم، زمانی که امپراطوری عثمانیان در حال متلاشی شدن و از بین رفتن بود اقتصاد ترکیه از بقیه کشورها عقب‌تر قرار گرفت. کشاورزی این کشور وابسته به تکنیک‌های کهنه و دام با کیفیت پایین بود، از طرف دیگر پایه‌های صنعتی ترکیه ضعیف بود، چند کارخانه تولید محصول اساسی مانند شکر و آرد نیز تحت کنترل خارجی‌ها بر اثر نتیجه کاپیتولاسیون قرار داشتند. پس از اینکه خصوصت‌ها متوقف شد ناگهان اقتصاد ترکیه بهبود قابل توجهی پیدا کرد.حرکت ملی ترک در آتاتولی منجر به شکل‌گیری مجمع بزرگ ملی شد که تحت رهبری آتاتورک توانست از تمامی توانایی‌های خود استفاده کند. پس از عملیات نظامی علیه تهاجم یونان و جنگ با ارمنی‌ها و فرانسوی‌ها، در جولای ۱۹۲۳، انقلابیون ترک توانستند متحدین را مجبور

به دست کشیدن از پیمان سور و قبول پیمان لوزان کنند. نتیجه انقلاب ترک‌ها این بود که از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۲۶ تولید محصولات کشاورزی ۸۷ درصد افزایش پیدا کرد و به میزان قبل از جنگ بازگشت. صنعت و خدمات نیز هر سال بیش از ۹ درصد رشد را از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ تجربه کرد. این در حالی است که شاخص اقتصاد کلان این کشور در آخر دهه پایین بوده است. در سال ۱۹۳۰ دولت این کشور وارد عمل شد و به نحو خردمندانه‌ای برای بهبود وضعیت اقتصادی کشور تلاش کرد. به عبارتی دولت توانست سیاست اقتصادی و اجتماعی را تا حدی کنترل کند. این کشور رشد آهسته‌ای را در طول سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ تجربه کرد و رشد اقتصادی‌اش به ۶درصد رسید. اما در سال ۱۹۴۰ با توجه به جنگ جهانی دوم، اکثر بودجه کشور به بخش نظامی تعلق گرفت و مجدد اقتصاد این کشور با رکود مواجه شد.

امروز ترکیه در چه شرایطی است؟

در سال ۱۹۵۰ این کشور با اختلالات اقتصادی شدیدی به اندازه یک دهه دست و پنجه نرم کرد اما بحران جدی‌تری در اواخر ۱۹۷۰ رخ داد. در هر بخشی به دلیل گسترش سریع صنعت این کشور، واردات افزایش پیدا کرد و ترکیه با یک بحران پرداخت محصولات مواجه شد. یکی از راهکارهایی که ترک‌ها برای بهبود شرایط اقتصادی خود استفاده کردند، استفاده از مشاوران و اقتصاددان‌های صندوق بین‌المللی پول بود. به همین ترتیب با دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول، کاهش ارزش پول داخلی برای تعدیل تقاضای داخلی برای کالاها اجرا شد. از طرف دیگر به دلیل عدم وجود اصلاحات ساختاری، ترکیه با کسری حساب و افزایش بدهی روبه‌روشد. به طوری که در سال ۱۹۸۰ این بدهی به ۱۶.۲ میلیارد دلار رسید. این آمار بیش از یک چهارم میزان تولید ناخالص ملی ترکیه در آن زمان بود. این در حالی است که در سال ۱۹۸۳ تور گوت اوزال رئیس‌جمهور وقت ترکیه، توانست برنامه صادرات‌محور را برای بهبود فضای اقتصادی کشورش اجرا کند. به همین ترتیب، صادرات کالای ترکیه از ۲.۳

میلیارد دلار سال ۱۹۷۹ به ۸.۳ میلیارد دلار در ۱۹۸۵ رسید. از طرف دیگر رشد واردات این کشور نیز در سال‌های مشابه چشمگیر بود. به طوری که از ۴.۸ میلیارد دلار به ۱۱.۲ میلیارد دلار رسید. گسترش صنعت توریسم و هزینه خط لوله از عراق از دلایل اصلی برای بهبود وضعیت اقتصادی این کشور بود. در اوایل سال ۱۹۹۰ با دسترسی محدود عراق به خلیج فارس این کشور به شدت برای صادرات نفت خود به ترکیه وابسته شد.

آینده اقتصاد ترکیه چه می‌شود؟

بعد از بحران مالی و بانکی ترکیه در سال ۲۰۰۱ بود که تا بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۷ با ادامه یافت، در این دوره اکثر شاخص‌های اقتصادی کلان بهبود یافت. نسبت بدهی عمومی به تولید ناخالص داخلی نصف شد. تورم نیز از رقمی نزدیک به ۷۰ درصد، به مرز تک‌رقمی رسید. در اثر اصلاحات کلان بخش بانکی، دوباره اعتبارات به اقتصاد کشور ترکیه جاری شد. سرانه تولید ناخالص داخلی نیز از حدود ۴ هزار دلار در دهه گذشته به ۱۱ هزار دلار در سال ۲۰۱۳ افزایش یافت. البته در سال ۲۰۰۸ ترکیه همراه با شوک مالی جهان اقتصادش کمی با روندی کاهشی روبه‌روشد. اما ترمیم اقتصادی به سرعت اجرا شد. سیاست تسهیل و نرخ سود کم منجر شد که در دو سال بعد این کشور به طور میانگین ۹ درصد رشد تجربه کند. در همین زمان بدهی دولت افزایش یافت. نسبت اعتبار به تولید ناخالص داخلی از ۳۰ درصد در دوران پیش از بحران جهانی به ۶۵ درصد افزایش یافت و بدهی داخلی از حدود ۳۰ درصد به ۵۰ درصد درآمد قابل مصرف رسید. تراز پرداخت‌ها و نحوه تامین مالی کسری در حساب‌های ارزی ترکیه، با توجه

به وابستگی شدید مالی این کشور به خارج و بدهی‌های هنگفت داخلی و خارجی، همواره به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی در تبیین وضعیت اقتصادی این کشور مورد توجه سرمایه‌گذاران در خارج بوده است. اقتصاد ترکیه به شدت به ورود سرمایه از خارج وابسته است. به عبارت روشن‌تر، به میزان قرضی که از خارج گرفته می‌شود، اقتصاد این کشور رشد پیدای می‌کند.

این در حالی است که بخشی از اقتصاد ترکیه به نفت نیز وابسته است. براساس داده‌های یکساله بانک مر کزی ترکیه، منتهی به اکتبر سال ۲۰۱۵ میلادی نشان می‌دهد کسری در حساب‌های ارزی ترکیه از ۴۶ میلیارد دلار به ۳۸ میلیارد دلار افت کرده است. البته این کاهش ناشی از افت جدی در نرخ جهانی نفت نیز بوده است. ترکیه تا پیش از افت قیمت‌های جهانی نفت، سالانه افزون بر ۶۰ میلیارد دلار برای واردات انرژی هزینه می‌کرد که این رقم اکنون به حدود ۳۰ میلیارد دلار کاهش پیدا کرده است.

از طرف دیگر اقتصاد ترکیه در سال ۲۰۱۴ میلادی ۲.۹ درصد رشد کرد که کمتر از هدف تعدیل شده ۳ درصدی بود. اما در سال ۲۰۱۵ تحرک اقتصادی به رغم همه ناملایمات جدی در حوزه اقتصادی و تاثیر التهابات سیاسی بر اقتصاد از جمله برگزاری دو انتخابات عمومی، از سرگیری درگیری‌ها در مناطق شرق و جنوب شرق این کشور و بروز تنش‌های جدی در مناسبات خارجی این کشور با همسایگان، نسبت به سال گذشته بیشتر شد.

چگونه ترکیه یک کشور توریستی شد؟

ترکیه سالانه در آمدی بالغ بر ۳۳ میلیارد دلار از طریق جذب ۳۵ تا ۳۶ میلیون توریست

داشته و برای ۱.۵ میلیون نفر امکانات کاری فراهم کرده است. ترکیه در راستای رسیدن به سقف ۵۰ میلیون گردشگر برای سال ۲۰۲۳ و برای رسیدن به جایگاه پنجم جذب گردشگر جهان برنامه ریزی کرده است. ترکیه به خاطر وجود آثار تاریخی و زیبایی‌های طبیعی در بین کشورهای برتر دنیا جای دارد. اقلیم‌ها، پوشش گیاهی و عوارض زمین در ترکیه تنوع زیادی دارد که موجب افزایش پتانسیل‌های گردشگری این کشور می‌شوند. در سال ۱۹۲۳ با فرمان مصطفی کمال پاشا آتاتورک در جهت توسعه صنعت توریسم «جمعیت سیاحت ترک» بنیان گذاشته شد که امروزه با نام «سازمان گردشگری و اتومبیل ترکیه» شناخته می‌شود. این سازمان در تعمیر و نگهداری آثار تاریخی و باستانی نقش مهمی را ایفا می‌کند. با توجه به سرمایه‌گذاری‌های گسترده، وام‌های کم بهره به فعالان عرصه توریسم و تشکیل کمپین‌های تبلیغاتی از سال ۱۹۸۵ هشش بزرگی در تعداد گردشگران در ترکیه ایجاد شد. توسعه صنعت توریسم در ترکیه آثاری همچون افزایش ورود ارزهای خارجی به کشور، افزایش استخدام‌ها، افزایش در آمد ملی، توسعه زیرساخت‌های کشور، توسعه بانکداری، تجارت، حمل و نقل، امنیت غذایی، صنعت سوغاتی و... را سبب شده است.

عنوان	رقم (۲۰۱۵)
تولید ناخالص ملی	۸۵۸ میلیارد دلار
رشد اقتصادی	۶/۱ درصد
نرخ تورم	۵/۷ درصد
نرخ بیکاری	۱۵/۳ درصد
میزان صادرات	۱۵۲ میلیارد دلار
میزان واردات	۲۵۵ میلیارد دلار
نرخ سرمایه‌گذاری	۹/۲ درصد

مخالفان و موافقان همه‌برای پیشرفت کشور

نکته‌های اقتصاد ترکیه از دید مجمع جهانی اقتصاد

جعفر خیرخواهان کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

در حال حاضر به دلیل حملات تروریستی پی در پی، درگیری‌های سیاسی در داخل کشور و نارضایتی برخی مردم از دولت وضعیت اقتصادی ترکیه چندان تعریفی ندارد. اما در سال‌های قبل توانسته رشد چشم‌گیری را داشته باشد. عامل مهم پیشرفت ترکیه تلاشی بود که برای پیوستن به اتحادیه اروپا می‌کرد. ترکیه در سال‌های گذشته هدف‌گذاری کرده بود که جزو اتحادیه اروپا شود. درواقع این اتفاق باعث شده که سیاست‌های مشخصی را دنبال کند و از طرف دیگر دستورالعمل‌هایی که اتحادیه اروپا تعیین کرده بود یکی از عوامل پیشرفت این کشور بود. در کنار این موضوع نزدیکی

ترکیه سالانه در آمدی بالغ بر ۳۳ میلیارد دلار از طریق جذب ۳۵ تا ۳۶ میلیون توریست داشته و برای ۱.۵ میلیون نفر امکانات کاری فراهم کرده است. ترکیه در راستای رسیدن به سقف ۵۰ میلیون گردشگر برای سال ۲۰۲۳ و برای رسیدن به جایگاه پنجم جذب گردشگر جهان برنامه ریزی کرده است.



به استقراض خارجی، نمی‌تواند رشد اقتصادی

پویا و مطلوبی برای ترکیه باشد و ترکیه با افزایش سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی و تولید و صادرات کالاهای صنعتی با فناوری پیش رفته می‌تواند به راه خود ادامه دهد. این در حالی است که «مین چاپا» مدیر اقتصادی شبکه خبر سی.ان.ان.ترک با مقایسه ترکیه و کره جنوبی می‌گوید، در حالی که در دهه ۹۰ ترکیه از خیلی جهات بر کره جنوبی پیشی داشت، اکنون در وضعیت قابل قیاس با آن کشور نیست و اگر با الگوی فعلی بخواهد به راه خود ادامه دهد، تحقق هدف قرار گرفتن ترکیه در ردیف یکی از ۱۰ اقتصاد برتر جهان در سال ۲۰۲۳ تنها ممکن نخواهد بود، بلکه امکان حفظ جایگاه فعلی نیز دشوار خواهد بود. از طرف دیگر ترکیه اعلام کرده تا سال ۲۰۲۰ می‌خواهد تولید ناخالص داخلی خود را به ۲ تریلیون دلار برساند. اما متاسفانه با توجه به کاهش امنیت در این کشور و حملات تروریستی که هزینه مضاعف و ناامنی را چه برای سرمایه‌گذاران و چه برای توریست‌ها ایجاد کرده موجب شده است این پیش‌بینی‌ها کمی تغییر کند و برخی کارشناسان آینده روشنی را برای این کشور پیش‌بینی نکنند.

ترکیه به اروپا، رفت‌وآمد با کشورهای

پیشرفته اروپایی مانند آلمان و دیگر کشورها ترکیه را حساس کرده بود تا بتواند سیاست‌های متناسب را به عهده گرفته و با این کشورها برای رقابت تلاش کند. از طرف دیگر گروه نظامی که چند مدت پیش کودتا می‌کردند نیز به دنبال پیشرفت کشور بودند و مسیر درست را تشخیص می‌دادند. همین موارد باعث شد که همگی به یک جمع‌بندی برسند که باید چکار کنند و برای پیشرفت کشور قدم بردارند. از جمله اینکه آن‌ها به بخش خصوصی میدان دادند. آقای اوزل که روی کار آمد، شبیه دولت سازندگی در ایران از کارشناسان بانک جهانی مشورت گرفتند و به صورت جدی به بخش خصوصی بها دادند. از سوی دیگر با تلاش زیاد ترکیه، خطوط هوایی این کشور تبدیل به یک برند جهانی شد و در تمام کشورهای دنیا

توسعه پیدا کرد. یک سری عوامل بسیار موثر بود.

برخی معتقدند ترکیه توانسته با کمک نفت به این پیشرفت برسد اما این موارد واقعا تعیین کننده نبوده است. البته قبل از انقلاب و یا اوایل انقلاب ترکیه وضعیت نسبت به ایران پایین‌تر بوده است ولی در حال حاضر تقریبا درآمد سرانه ترکیه دو برابر ایران شده است و سطح اجتماعی و رفاهی خوبی را در مناطق محروم نیز دارد. البته ترکیه در مناطق شرقی کشورش بیشتر از نظر بهداشت و موارد دیگر سرمایه‌گذاری کرده است. تهدیدهایی که ترکیه با آن مواجه شد موجب همبستگی در درون این کشور شد که باعث دل بستگی و وحدت در داخل کشور شد تا مردم با یکدیگر و با دولت همراهی کنند. اما در این دو سه سال اخیر وضعیت اقتصادی ترکیه قابل تعریف نیست.

آزادی آنلاین به‌طور ویژه‌ای ارزشمند است چرا که امکان نوآوری‌های بدون نیاز به مجوز را فراهم می‌کند. هر کسی می‌تواند مقاله‌ای منتشر کند، ویدئویی بارگذاری کند یا بخشی از یک نرم‌افزار را با مخاطبان جهانی به اشتراک بگذارد و این، رهایی از مسئولیت‌هایی است که بر دوش سایر شرکت‌های رسانه‌ای به عنوان عاملی برای تقویت یک صنعت نوظهور، قرار دارد.

وحشت در اینترنت

شرکت‌های فناوری می‌توانند اقدامات سودمند بیشتری برای متوقف‌کردن جهادی‌ها انجام دهند

علیرضا قربانی

مترجم

چند ماه پس از سه حمله‌ای که از سوی جهادی‌ها در بریتانیا رخ داد، سبلی از پیشنهادات درباره چگونگی مبارزه با تروریسم، از افزایش نیروهای انتظامی و صدور احکام شدیدتر زندان تا تصویب قوانین تازه مقتدرانه‌تر جاری شد. اما یک ایده در اروپا و آمریکا به سرعت در حال پیشرفت است، اینکه شرکت‌های اینترنتی برای جهادی‌ها کار می‌کنند. غول‌های اینترنتی مانند گوگل و فیس‌بوک متهم به این هستند که فضایی برای تبلیغات آنلاین خشونت‌آمیز فراهم آورده‌اند و در کنار سایر پلت‌فرم‌ها این اجازه را به تروریست‌ها می‌دهند که با یکدیگر در فضایی دور از دسترس سرویس‌های اطلاعاتی، ارتباط برقرار کنند. تازه‌ترین اتهام هم این است که شرکت‌های تکنولوژی در پی سودجویی، اجازه گسترش اخبار جعلی و پنهان شدن طرفداران متعصب و فعال این گروه‌ها را فراهم می‌آورند. در گذشته هم آن‌ها متهم به مواردی از این دست بودند که افراد را قادر می‌سازند تا از قانون حفظ حقوق مولفین (کپی‌رایت) فرار کنند یا اینکه بستری برای پورنو گرافی کودکان فراهم می‌کنند. در تمامی این موارد، سیاستمداران خواستار این هستند که غول‌های فناوری مسئولیت بیشتری نسبت به آنچه که در شبکه‌های‌شان ظاهر می‌شود، داشته باشند و تا حد محدودی هم حق با آنان است.

تا زمانی که شبکه‌های رایانه‌ای وجود داشته باشد، افراد هم از آن‌ها برای آسیب‌رساندن استفاده می‌کنند: سیستم تلگراف مکانیکی فرانسوی در سال ۱۸۳۴ در جریان یک کلاهبرداری از اوراق قرضه که تا دو سال افشا نشده بود، منفجر شد. فروشنده‌گان محصولات و خدمات شرکت‌ها هم از تلفن برای راضی‌کردن مشتری‌هایشان استفاده می‌کنند. اینترنت نیز با میلیاردها کاربر و قدرت پردازش نامحدودش، نیرومندترین شبکه ارتباطی است و همین موضوع سبب شده تا مجرمان روی این شبکه ارتباطی تمرکز کنند که البته معنای این سخن این نیست که اینترنت باید با خطوط قرمز پوشانده شود. آزادی آنلاین به‌طور ویژه‌ای ارزشمند است چرا که امکان نوآوری‌های بدون نیاز به مجوز را فراهم می‌کند. هر کسی می‌تواند مقاله‌ای منتشر کند، ویدئویی بارگذاری کند یا بخشی از یک نرم‌افزار را با مخاطبان جهانی به اشتراک بگذارد و این، رهایی از مسئولیت‌هایی است که بر دوش سایر شرکت‌های رسانه‌ای به عنوان عاملی برای تقویت یک صنعت نوظهور، قرار دارد. اما روزهایی که شرکت‌های فناوری نیاز به تعذیه داشتند، گذشته است. در دهه‌های گذشته، آن‌ها تبدیل به ارزشمندترین

شرکت‌های دنیا شده بودند. هرچه که خدمات شرکت‌های فناوری به عمق زندگی روزمره نفوذ کرده بودند، فعالیت‌های آنلاین پتانسیل بیشتری برای آسیب‌های آفلاین به دست آورده‌اند. شرکت‌های فناوری از این گله‌مندند که ترکیب نوآوری و موفقیت تجاری، آنان را به یک هدف آسان برای سیاست‌مداران تبدیل می‌کند. به نظر می‌رسد برخی از این شرکت‌ها کنترل اینترنت را به عنوان یک میان‌بر برای حل مشکلات پیچیده اجتماعی مانند نفرت‌پرانی، در نظر می‌گیرند. شرکت‌های تکنولوژیک برای حفظ شرایط خاص خودشان تاکید دارند که جذب نیروی آنلاین تنها بخشی از تهدیدهای تروریسم است. به علاوه آنان می‌گویند که پلت‌فرم هستند نه ناشر و برای آنان مقصور نیست که همه‌چیز را تحت نظر داشته باشند. با وجود این شرکت‌ها می‌توانند هروقت که بخواهند وارد عمل شوند. پیش از این که ادوارد اسنودن در سال ۲۰۱۳ دست‌شان را در یک افشاگری بزرگ رو کند، آن‌ها مخفیانه به سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا برای تحت نظر گرفتن جهادی‌ها کمک می‌کردند. هرگاه که تبلیغ‌کننده‌گان کسب در آمد از برندهای از رونق‌افتاده‌شان، آن‌ها را با پورنو گرافی، خشونت

و محتوای افراطی همراه سازند، شرکت‌های فناوری با سرعت چشمگیری واکنش نشان می‌دهند. همانطور که با تصادف‌های اتومبیل یا حملات سایبری، امنیت کامل غیرقابل دسترس است، اما یک رویکرد مبتنی بر «دفاع در عمق» که ترکیب تکنولوژی، سیاست، آموزش و نظارت انسانی است، می‌تواند خطرات و آسیب‌ها را کم کند.اغلب منافع شخصی تجاری مشوقی برای عمل کردن شرکت‌های تکنولوژی است. هرچند که اخبار جعلی، عامه‌پسند و سرگرم‌کننده هستند و فرصت‌هایی را برای پر کردن حفره‌های تبلیغاتی، فراهم می‌کنند اما برای حسن شهرت غول‌های تبلیغاتی، مخرب است. بنابر این گوگل و فیس‌بوک مشغول خارج کردن سایت‌های منتشرکننده اخبار جعلی از شبکه تبلیغات خودشان هستند و ابزارهای جدیدی برای مشخص کردن اخبار مشکوک و هشدار دادن درباره آن‌ها به مخاطبان می‌سازند و لینک‌هایی برای بررسی صحت اخبار بنیان نهاده‌اند. وقتی منافع شخصی کافی نیست، دولت‌ها می‌توانند شرکت‌ها را به محدودیت تهدید کنند، همانطور که نمایندگان مجلس آلمان با تهدید به اخذ جریمه‌های سنگین این کار را کردند. براساس یک قرارداد داوطلبانه

۲۰۰۵ تمام‌شده است

محتوای توهین‌آمیز را از میان ببرند، بیشتر به اسنارت‌آب‌های کوچک آسیب می‌رساند که عواقب ناخوشایندی خواهد داشت. قوانین رمزگذاری‌های مجاز یا «بیک‌ذر» در اپلیکیشن‌های محبوب پیام‌رسان، امنیت را برای کاربران بی‌گناه تضعیف خواهد کرد و خرابکاران نیز محل خود را به کشورهایی تغییر می‌دهند که توسط دولت‌های غربی حمایت نمی‌شوند و بنابراین تحت نظر گرفتن آنان برای سرویس‌های اطلاعاتی سخت‌تر خواهد شد.

با کنترل‌کننده‌های اروپایی، شرکت‌های بزرگ هدفی را برای مرور (و در صورت لزوم، حذف) روزانه حداقل ۵۰ درصد از محتوای نشان‌دار شده توسط کاربران با عنوان نفرت‌پرانی و بی‌گانه‌رایی را در نظر گرفتند. آخرین آمارها نشان می‌دهد که فیس‌بوک ۵۸ درصد از موارد نشان‌دار شده را در طول یک روز بررسی کرده (بالای ۵۰ درصد در دسامبر). برای توئیتر آمار ۳۹ درصد است (بالای ۲۴ درصد در دسامبر) و امتیاز یوتیوب نیز از ۶۱ درصد به ۴۳ درصد کاهش سقوط کرده است. قدرتمندترین معیار قوانین جدید است. برای مثال در سال ۲۰۰۲ بریتانیا شرکت ارائه خدمات اینترنتی (ISPs) را در برابر پورنوگرافی کودکان و حذف سریع چنین مواردی، متعهد کرد. ISPs از یک موسسه خبریه برای جمع‌آوری فهرستی از آدرس‌های وب‌های اینترنتی (URL) که هر دو روز یک‌بار آپدیت می‌شوند، استفاده کرد؛ موسسه خبریه‌ای که به صورت نزدیک با آژانس‌های اجرای قوانین در بریتانیا و خارج از آن همکاری می‌کند. به شکلی مشابه نمایندگان مجلس آمریکا تجاوز از قانون حفظ حقوق مولفین (کپی‌رایت) را محکوم کردند.

در گذشته شرکت‌های اینترنتی به این جمله که «ابتدا بسازید، سپس قوانین را بفهمید» تمایل داشتند. با این حال مشاجرات مربوط به محتوای افراطی و تروریسم یک یادآوری کامل است که عصر بی‌قانونی و بی‌قیدوبندی اینترنت اولیه، به پایان رسیده است. قبول این نکته برای شرکت‌های تکنولوژیک سخت است اما باید آن‌را به عنوان بخشی از مسئولیتی که با قدرت جدیدشان پیدا شده و قیمت بخشی از موفقیت‌شان، پذیرند.

با رشد درگیری‌ها در سوریه و عراق، فعالیت‌های نیروهای تروریستی در فضای اینترنتی رشد چشمگیری پیدا کرده است.این نیروها با الگو قرار دادن شبکه القاعده سعی می‌کنند در فضای مجازی اخبار و اطلاعات خود را به صورت لحظه‌ای به دنیا مخایره کرده و با ارائه تصویری قدرتمند از خود حامیان مالی بیشتری را جذب کنند.این گروه‌ها که پس از جنگ در سوریه تشکیلاتی منسجم‌تر از گذشته را به وجود آورده‌اند، برای حذف رقیبان نزدیک خود نیز از هیچ اقدامی فروگذار نیستند.این گروه‌ها به خاطر کمک‌های مالی عربستان دارای تجهیزات تکنولوژی پیشرفته شده‌اند که دولت‌های درگیر نظیر سوریه و عراق را دچار مشکل جدی کرده‌اند.بر اساس آماری که اخیرا روزنامه فیکارو منتشر کرده است، شمار نیروهای جهادی در خاک سوریه بالغ بر ۱۵ هزار نفر است.نکته شگفت‌آور این‌که نتیجه یک نظرسنجی در صفحات اجتماعی، نشان می‌دهد برخی از کسانی که جذب گروه‌های جهادی می‌شوند با هدف گردشگری و توریسم و ورود به مناطق تحت کنترل گروه‌های جهادی اقدام به همکاری با آنها می‌کنند.به گزارش هفته‌نامه فرانسوی «Paris–Match»، ابوشاهد یکی از نیروهای فرانسوی است که در سوریه و عراق فعالیت می‌کند.او که اصیلیتی فرانسوی دارد در مصاحبه با این هفته‌نامه عنوان کرده است که حداقل ۷۰۰ نیروی جهادی فرانسوی هم اکنون کنار داعش در سوریه مبارزه می‌کنند.اخیرا توماس هگ هامر، مدیر مطالعات تروریستی در مرکز تحقیقات دفاعی نروژ تخمین زده که به استناد گزارش‌های سازمان‌های اطلاعاتی اروپا، تعداد کل اروپایی‌های در حال مبارزه در سوریه و عراق نزدیک به سه هزار نفر است. فیکارو در گزارش دیگری این جهادی‌ها را «دشمنان از داخل» لقب داده که شناسنامه فرانسوی دارند و با همکاری با گروه‌های

جهادی علیه امنیت ملی فرانسه فعالیت می‌کنند. محمد عبدالله یونس، کارشناس امور منطقه‌ای نیز این افراد را «جهادی‌های مجازی» می‌نامد و می‌گوید نیروهای جهادی مخالف اسد و دولت عراق برای افزایش توانایی‌نظامی خود از اینترنت و صفحات اجتماعی استفاده می‌کنند و از طریق اینترنت نه تنها اقدام به جذب نیرو می‌کنند بلکه بسیاری از ادوات و مهمات نظامی مورد نیاز خود را نیز تهیه می‌کنند. این گروه‌ها با استفاده از شبکه‌های حراجی اینترنتی نظیر علی بابا و ebay تجهیزات و ادوات نظامی و مخایراتی را تهیه می‌کنند و با در اختیار داشتن آدرس‌هایی در کشورهای همسایه عراق و سوریه، تجهیزات خود را تحویل گرفته و علیه دولت مرکزی استفاده

تروریست‌های مجازی

می‌کنند. بنابر این گزارشات، جنگ سوریه و اقدامات داعش در عراق، نخستین نبردهایی هستند که در اینترنت و صفحات اجتماعی جایگاه ویژه‌ای را در بسیج و ایجاد تشکیلات مبارزان به وجود آورده‌اند. در پژوهش محمد عبدالله یونس به این نکته اشاره شده است که با توجه به ۱۹۰ صفحه اینترنتی بررسی‌شده که وابسته به مبارزان غربی در سوریه و عراق بوده است، برخی از دعوت‌کنندگان به فعالیت‌های افراطی در آمریکا و استرالیا و انگلیس نقشی اساسی در ترویج رویکردهای جهادی و تشویق جوانان کشورهای غربی به مبارزه در سوریه داشته‌اند. این گزارش تاکید می‌کند که ۶۱/۵ درصد از حساب‌های فعالان جذب گروه‌های اینترنتی وابسته به داعش و ۱۷/۵ درصد از صفحات وابسته به عناصر جبهه النصره هستند و تنها ۲ درصد از این صفحات برای ارتش آزاد سوریه و گردان التوحید و احرار الشام تبلیغ می‌کنند. البته میزان پذیرش رویکردهای جهانی صفحات اینترنتی نیز متفاوت است و مقبولیت هواداران این صفحات در انگلیس به ۲۵/۴ درصد، در فرانسه به ۱۶ درصد، در آلمان به ۱۲/۳ درصد و در سوئد ۸/۸ درصد، در هلند ۷ درصد و در بلژیک به ۵/۳ درصد رسیده است. در مجموع از کشورهای اروپای شرقی شامل آلبانی و بوسنی و بلغارستان و صربستان نیز ۶/۱ درصد با دعوت‌های جهاد در سوریه و عراق ابراز همبستگی کرده‌اند. از سوی دیگر گزارش صادره از سوی آکادمی مطالعات رسانه‌ای خاورمیانه در واشنگتن که در ۱۸ آوریل گذشته منتشر شد، نشان داد که تحولی ساختاری در گفتمان رویکردهای جریان‌های تکفیری در راستای جذب عناصر افراطی ایجاد شده است و این گروه‌ها بیشتر روی صنعت جذاب‌سازی جهاد در سوریه از طریق تمرکز بر ادامه زندگی عادی در سوریه مانند استفاده از تکنولوژی‌های روز و همچنین استفاده از غنیمت‌های جنگی و آسان شدن ازدواج و تهیه غذا و خودروهای ویژه تاکید می‌کنند. آنها همچنین از طریق سایت‌های اجتماعی اقدام به توزیع تصاویر و فیلم‌هایی از فعالیت‌های به ظاهر اجتماعی و روزمره خود کرده و آنها را به صورت گسترده در صفحات سایت‌های اجتماعی از جمله فیس‌بوک و توئیتر و اینستاگرام و یوتیوب منتشر می‌کنند. به موازات فعالیت‌های میدانی، فضای سایبری به جایی برای درگیری‌های سیاسی میان مخالفان نظام اسد با حکومت اسد تبدیل شده است. فضای سایبری چندان به سود حکومت اسد نیست و در سایه جذب نیرو توسط گروه‌های جهادی فضا علیه او شدیدتر هم شده است. به ویژه که این سایت‌ها و صفحات اجتماعی از جایی اداره می‌شوند که خارج از کنترل طرفداران اسد است و امکان بستن آنها وجود ندارد. این مساله سبب شده است تا توقعات از کشورهای اروپایی در این زمینه افزایش یابد و از آنها خواسته شود برای مبارزه با گروه‌های تروریستی و جهادی در فضای سایبری فعالیت بیشتری داشته باشند و بسیاری از امکانات آنها را در این محیط‌ها ببندند. آنچه در حال حاضر بیش از همه باعث نگرانی جامعه غربی شده، بازگشت گروه‌های جهادی از سوریه به اروپا و آغاز فعالیت‌های گسترده در فضای سایبری است که می‌تواند ضمن تاثیر گذاری بر افکار عمومی اروپا، آنها را علیه غرب تهییج و تشویق کند.

تکنولوژی



سرمایه

درس-گفتارهای اندیشه اقتصادی

۳

قانون اعلای عدالت

زندگی نامه الجرنون سیدنی مردی که میان اقتصاد سیاسی و اندیشه آزادی پیوند ایجاد کرد



الجرنون سیدنی سیاست‌مدار و فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم بود که نظام پادشاهی را به چالش کشید و در نهایت به سبب انتقادات خود از پادشاهی انگلستان اعدام شد.
الجرنون سیدنی، پرچمدار مبارزه و متفکر تأثیر گذار انگلیسی هنگامی از حاکمیت مردمی دفاع کرد که پادشاهان بر سراسر زمین حکم می‌راندند. او سال‌ها مردم را به مخالفت با چارلز دوم، پادشاه انگلستان برانگیخت و به همین خاطر بود که آدم کشان پادشاه سال‌ها در تعقیب‌اش بودند. سیدنی، آشکارا به برده‌داری در جزایر هند غربیِ بریتانیا اعتراض کرد. دو مرتبه به جان‌اش سوء قصد شد و واپسین تراژدی زندگی‌اش بسا گردن‌زدنی رقم خورد. سیدنی مشهورترین قربانی انگلیسی راه آزادی شد.

مهم‌ترین اثر وی با عنوان «رسالاتی در باب حکومت» در سالال ۱۶۸۹ و پانزده سال پس از اعدام وی منتشر شد. این کتاب به اشاعه‌ی آزادی بسیار کمک کرد، نمونه‌ی با ارزش این که الهام‌بخش آمریکایی‌ها شد و نیز تأثیرش جهان را درنوردید. برای نمونه وی نوشت: «در مسأله‌ی مربوط به قدرتِ صاحبان منصب، باید در نظر داشت که قدرت مطلق را نمی‌توان به هیچ انسانی محول کرد، نباید در پی آن باشیم که بر ثروت و جلال حاکمان بیفزاییم بلکه باید در جست‌وجوی خیر همگان باشیم، حق مجریان قانون به اداره‌ی حکومت الزاما برآمده از رضایت کسانی است که بر آنان حکمرانی می‌کنند. بنابراین قوانینی که رضایت عمومی را تأمین نکنند، قانون نیستند. آزادی‌های ملت‌ها از جانب خداوند و طبیعت است و بنا بر قانون طبیعت، پادشاهان حتی نسبت به آزادی‌ها، زمین‌ها و داشته‌های ایشان ندارند.»

سیدنی مورد احترام همه‌ی آن‌هایی بود که به آزادی عشق می‌ورزیدند. او جان لاک، فیلسوفِ مکتبِ حقوق طبیعی انگلستان را می‌شناخت. وی با ویلیام پن، [فعال مذهبی] کواکر برای رسوخ دادن ایده‌های لیبر تارین به پارلمان انگلستان همکاری کرد. توماس جفرسون، سیدنی را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین متفکرین آزادی به شمار آورد و کتاب‌اش را «گنجینه‌ای غنی از اصول جمهوریت» خواند... «احتمالاً بهترین کتاب‌مقدماتی اصول حکومت از زمان پایه‌ریزی حقوق طبیعی است که تا کنون به زبان‌های بسیاری منتشر شده.» جان آدامز، جان دیکنسون، بنجامین فرانکلین، جیمز اوتیس و دیگر نویسندگان آمریکایی دوران انقلاب نیز سیدنی را بسیار گرامی می‌داشتند.

سیدنی در شورش علیه چارلز اول شرکت کرد، پادشاهی که از ۱۶۲۹ مستبدانه و بدون پارلمان حکم رانده بود و نیاز به پول ناچارش ساخت که دوباره پارلمان را در سال ۱۶۴۰ احیا کند. شش سال بعد سیدنی به نمایندگی پارلمانی انتخاب شد، که بعدها به پارلمان طولانی معروف شد. وی به عنوان یکی از اعضای کمیته‌ی محاکمه‌ی پادشاه تعیین شد و اعدام سال ۱۶۴۹ را «عادلانه‌ترین و شجاعانه‌ترین اقدامی» خواند «که تاکنون در انگلستان یا هر جای دیگری انجام شده است.»

اولیور کرامول در ۲۰ آوریل ۱۶۵۳ پارلمان را منحل ساخت و دیکتاتوری نظامی‌ای را آغاز کرد که به عنوان حکومت سرپرستی شناخته می‌شود. سیدنی به لاهه رفت، جایی که به نظر می‌رسد به عنوان واسطه‌ای برای مشروطه‌خواهان مخالف کرامول انجام وظیفه کرده باشد.

ریچارد کرامول متعاقب مرگ پدرش در ۳ سپتامبر ۱۶۵۸ عهده‌دار قدرت شد و سیدنی به طریقی به عنوان سفیر در دانمارک و سوئد

منصوب شد. دو کشوری که به‌مدّت یک

دهه با یکدیگر جنگیده بودند و جنگی دیگر در شرف وقوع بود. سیدنی کمک کرد تا توافق‌نامه‌ی صلحی مورد مذاکره قرار گیرد که در ۲۷ می ۱۶۶۰ امضاء شد و تا به امروز برای بیش از ۳۰۰ سال تداوم داشته است. این توافق صلح دسترسی بین‌المللی به [دریای] بالتیک را ممکن ساخت.

پس از آن که در آوریل ۱۶۵۹ ریچارد کرامول از سوی ارتش سرنگون شد، مردم زیادی بر این باور بودند که سلسله‌ی پادشاهان استوارت در قیاس با دوران جنگ داخلی و نیز دیکتاتوری نظامی اولیور کرامول بسیار بهتر است. پارلمان از پسر چارلز اول دعوت کرد تا پادشاهی را بپذیرد و شاه چارلز دوم شود. او به اعدام آثانی فرمان داد که در کشتن پدرش نقشی کلیدی ایفا کرده بودند و سیدنی گمان کرد که عاقلانه است به خارج از کشور برود. سیدنی در اروپا ماند و تلاش می‌کرد تا از جنگ آدم کش‌هایی بگریزد که چارلز دوم برای آدم‌ربایی یا قتل دشمنان سیاسی‌اش گسیل داشته بود. او از دانشگاه کوپنهاگ دیدار کرد و دفتر یادبود را با این کلمات تند و آتشین لاتین امضاء کرد: «Manus haec inimica tyrannis. Ense petit placidam sub liberate quietem» که ترجمه‌ی آن چنین است، آنان می‌گویند: «این دست به سوی ستمگران دراز نخواهد شد، با کلمات‌اش در جست‌وجوی صلح و آزادی است.» دوستان سیدنی چنان شگفت‌زده بودند که به وی گفتند این صفحه را [از دفتر یادبود] پاره کند اما او اصرار کرد که همان‌طور باقی بماند. جملات وی جار و جنجالی در اروپا و انگلستان به راه انداخت. پدرش خطاب به وی نوشت، «هیچ مردی دهانش را برای حمایت از تو نخواهد گشود.» سیدنی عازم جنوب شد و در هامبورگ، آوگسبورگ و وینز توقف کرد. وی تا زمانی که رم ملو از جاسوسان و آدم‌کش‌ها شد در آن‌جا زندگی کرد. سپس عازم برن سوئیس شد جایی که بسیاری از تبعیدی‌های انگلیسی پناهنده شده بودند، اما حتی برن هم امن نبود. جان لایل یکی از تبعیدی‌ها می‌شناخت. وی با ویلیام برن را به مقصد آگسبورگ و سپس بروکسل ترک گفت. از قرار معلوم زمانی که سیدنی در هلند بوده است، سه تبعیدی دستگیر و به انگلستان منتقل و اعدام شده بودند.

بنجامین فورلی، بازگانی کواکور از جمله وفادارترین حامیان هلندی بود که به ویلیام پن در زمینه‌ی اشاعه‌ی مدارای مذهبی یاری رساند. زمانی که جان لاک به تبعید به هلند آمد، فورلی برای وی مسکن فراهم کرد. ظاهراً فورلی برای سیدنی پول تهیه می‌کرد، از دست‌نویس‌های او نسخه‌برداری می‌کرد و آن‌ها را در جایی امن نگه می‌داشت.

در این زمان دست‌نوشته‌ی اصلی سیدنی با عنوان «حکام دادگاه عالی» منتشر شد که حمله‌ای بود به چارلز دوم و تشویق هلندی‌ها به حمایت از کوشش‌های جمهوری‌خواهانه علیه وی. «حکام دادگاه عالی» شامل ۱۵ گفت‌وگو میان ایونومیوس جمهوری‌خواه و فیلاتیس ملازم سلطنتی است که اصول کلی استبداد سیاسی را به بحث می‌گذارند، نظیر این که «سلطنت بهترین صورت حکومت است» و «سلطنت باید مطلق و موروثی باشد.» سیدنی (در قالب شخصیتِ ایونومیوس) آموزه‌ی «قانون اعلای» را به پیش کشید که مورد پشتیبانی سیسرون بوده است، وی در این‌باره می‌گوید که اگر حاکمان حقوق مردم را پایمال کنند، «باید بیش از این به دیدهِ پدران یا چوپان‌ها نگریده شوند که عناوینی گرامی هستند، بلکه باید به چشم دزدان، گرگ‌ها، مستبدان و بدترین دشمنان نظاره‌ر شوند.» وی می‌افزاید، «جوهره‌ی قانون عدالت آن است: قانونی که عادلانه نباشد، اصلاً

قانون نیست... قانون باید در دفاع از ما باشد نه تله و دامی برای ما... آن قانونی که برای جامعه زیان‌بخش باشد و عدالت را [از مسیر خود] منحرف سازد، و آن هدفی را تباه سازد که [بدو] باید برای آن وضع می‌شده، به بالاترین درجه ناعادلانه است و مطلقاً بی اعتبار... مهم‌ترین حقوق این جهانی همگی انسان‌های شرافتمند این‌ها هستند: حفظ جان، آزادی و مال.»

در سال ۱۶۷۷ چارلز دوم که نسبت به قدرت خود احساس اطمینان بیشتری می‌کرد، مجوزی را صادر کرد که به سیدنی امکان بازگشت می‌داد، تا ظاهراً بتواند به پدر در حال احتضار خود سسری بزند که در آن ایسام بیش از ۸۰ سال سن داشت. خانواده‌اش گرفتار مشکلات اقتصادی شده بود و او بی‌درنگ به خاطر بدهی به طلبکاران زندانی شد. به هر روی، سیدنی به عنوان شخصیتی بزرگ میان مخالفان انگلیسی سر بر آورد. لویی چهاردهم حيله گر، در راستای تلاش برای تأثیر گذاری بر سیاست بریتانیا، کمک‌های مالی را به سوی مخالفان انگلیسی از جمله سیدنی روانه کرد و هم‌زمان کمک مالی سالانه‌ای به ارزش ۸۰۰ هزار پوند در اختیار چارلز دوم گذاشت. لویی خود خبر کمک‌اش به چارلز دوم را درز داد و موجبات خشم عمومی علیه پادشاه را فراهم ساخت. سپس وقتی خبر پول‌های فرانسوی سیدنی پخش شد، دیدگاه مردم نسبت به وی هم عوض شد.

چارلز دوم خواستار قدرتی بیش از پیش بود، و این موجب در گرفتن یک مباحثه‌ی عمومی در باب اساسی‌ترین مسائل حکومت شد. رابرت فیلمر وکیل، کتاب «پدرسالاری: دفاعی از قدرت طبیعی پادشاهان در برابر قدرت غیرطبیعی مردم» را منتشر کرد که وی ۴۲ سال پیش‌تر، زمانی به رشته تحریر در آورده بود که چارلز اول تاج و تخت خود را از دست داد. وی منکر حقوق طبیعی بشر شد و تأکید کرد که حتی باید از حاکمی فاسد هم پیروی کرد چراکه در واقع وی در رأس خانواده است. به نظر می‌رسید که آموزه‌ی مطلقه‌خواهی سیاسی در حال پیشروی و حمایت گسترده بود و در صورتی که به اعتقادی جهان‌شمول بدل می‌شد، امکان مخالفت تأثیر گذار با حکومتی سلطنتی وجود نمی‌داشت.

برخی از بزرگ‌ترین متفکرین دوران عقاید فیلمر را رد کردند. جان لاک، منشی و مشاور پزشکی آتونی اشلی کوپر، کنت شافتسبری، در قالب کتاب «دو رساله در باب حکومت» به دفاع از حقوق طبیعی پرداخت اما از آن‌جا که فردی محتاط بود، رسالات را تا سال ۱۶۸۹ یعنی پس از سرنگونی خاندان استوارت‌ها منتشر نکرد، و حتی در آن زمان هم کتاب بدون ذکر نام منتشر شد. جیمز تایلر دوست دیرینه‌ی لاک جسورتر بود، وی کتاب «پدرسالاری نه سلطنت» را در سال ۱۶۸۱ منتشر کرد.

سیدنی هم مشغول نوشتن رده‌ای مفصل و همه‌جانبه بر کتاب فیلمر شد. او ممکن است نسخه‌ی دست‌نویس فیلمر را چندین سال پیش زمانی که با هم همسایه بودند، دیده باشد. سیدنی در هر مورد تفکر خود را سامان بخشید و برای حمله‌ای روشن‌گرانه به سلطنت مطالب و مواد بیشتری گردآوری کرد. کراسول زندگی‌نامه‌نویس در این‌باره نوشت، «او به سرعت و با شوری بی‌حد برای بیان دیدگاه‌هایش می‌نوشت و گویی حتی برای بازیابی یا اصلاح هم دست از نوشتن بر نمی‌داشت.» این اثر دانش و معرفت گسترده‌ی وی را نشان می‌داد. او به طور قابل ملاحظه‌ای از تاریخ انگلستان و اروپا، تاریخ یونان باستان، تاریخ روم و کتاب‌ه‌سای تاریخی عهد عتیق کمک گرفت، سیدنی هرگز اثر خود را به پایان نرساند و نسخه اصلی دست‌نویس وی مفقود شد. زمانی که این اثر ۱۵ سال پس از مرگ سیدنی چاپ شد، به آن عنوان «رسالاتی



در باب حکومت» داده شد.

سیدنی نوشت، «چهار ستون ستمگری متزلزل خواهد شد، اگر ثابت کنیم ملت‌ها حق دارند قوانین خود را وضع کنند، مجریان قانون خود را منصوب کنند؛ و کسانی که این گونه برگزیده شوند، برای اقدامات‌شان در قبال آن‌هایی که از سویشان و برایشان منصوب‌شان شده‌اند، مسئول هستند.» سیدنی هشدار می‌دهد، «همه‌ی حکومت‌ها در معرض فساد و تباهی هستند، قدرت مطلق که [فیلمر] به مجری عالی قانون می‌بخشد، [مسئولیتی] خطریر و به شدت خطرناک خواهد بود، اگر آن را فرانچنگ آورد.» او می‌افزاید پادشاهان باید «ذیل فرمان قانون باشند، و قانون ذیل فرمان ایشان نیست: مراسلات و فرامین ایشان منشأ قانون نیست. در اجرای عدالت پرسش این نیست که چه چیز پادشاه را خوش می‌آید، بلکه این است که قانون به چه حقی حکم می‌کند، و این نیز روال و منطق خود را دارد. پادشاه چه مشغول به کار باشد و چه در حال استراحت، چه بخواهد و چه نخواهد، به اعتبار پادشاه بودن‌اش پدر مردم نیست و در فضیلت از دیگران سبقت ندارد، و از این رو حائز هیچ قدرت عادلانه‌ای نیست الا آن‌که قانون به او اعطا کرده باشد؛ و او را هیچ عنوان و امتیاز خداداد نیست. هیچ امری عبث‌تر از این نیست که بگوئیم، یک نفس قدرتی مطلق فراتر از قانون دارد تا بنا به خواست خویش در راستای خیر مردم و برای حفظ آزادی‌های آنان حکم براند؛ در جایی که چنین قدرتی وجود داشته باشد هیچ آزادی‌ای باقی نمی‌ماند.» سیدنی می‌افزاید: «قدرت تقنینی، نباید به دستان کسانی سپرده شود که خود به پیروی از قوانین موضوعه‌ی خویش مکلف نیستند.»

سیدنی بر حق طبیعی مردم برای شورش علیه حاکمان ناعادل تصریح می‌کند: «هر فرد حق دارد در برابر رفتار یا سلوکی که به ناروا بر او تحمیل می‌شود، مقاومت کند. هیچ فردی را نمی‌توان ملزم به تحمل ظلم پادشاه کرد؛ چیزی که پادشاه به انجام آن بدو محق نبوده. نباید از فرمان‌های ناعادلانه پیروی کرده و هیچ فردی ملزم نیست که به سبب عدم پیروی از چنین فرمان‌هایی که بر خلاف قانون هستند، رنج بکشد. این دیوانگی است گمان کنیم که هر ملتی می‌تواند ملزم به تحمل هر آن چیزی شود که مجریان قانون بر ایشان روا می‌دارند.»

سیدنی به گروهی از مخالفان زیرزمینی چارلز اول و جیمز، وارث کاتولیک وی و دوک یورک، پیوست. وی در «توطئه‌ی رای هاوس» برای ترور چارلز دوم و دوک یورک در هنگام عبور آن‌ها از عمارت رای هاوس، در هرتفوردشایر میان خیابان نیومارکت و لندن دخالت داشت. شخصی جزئیات توطئه را افشا می‌کند. کنت شافتسبری، که این دسیسه را طرح کرده بود، به هلند گریخت و جان لاک هم بی‌درنگ در پی وی فرار کرد. ۲۶ ژوئن ۱۶۸۳، سیدنی هنگام صرف ناهار در خانه‌ی خود در خیابان مان‌موث لندن دستگیر شد. اوراق شخصی وی توقیف شد و

سیدنی نوشت، «چهار ستون ستمگری متزلزل خواهد شد، اگر ثابت کنیم ملت‌ها حق دارند قوانین خود را وضع کنند، مجریان قانون خود را منصوب کنند؛ و کسانی که این گونه برگزیده شوند، برای اقدامات‌شان در قبال آن‌هایی که از سویشان و برایشان منصوب‌شان شده‌اند، مسئول هستند.»

«رسالاتی درباب حکومت» را با دقت و شور خواندند. آن‌ها در گستره‌ی وسیعی از مسائل، از تباهی‌دگی انسان در دام قدرت گرفته تا حکومت قانون و از طبیعت انتخابی حکومت تا حق انقلاب به سیدنی استناد کردند.» او می‌افزاید، «شهادت سیدنی مستندترین شاهدی بود که برای اثبات حقانیت آثار وی ارائه شده است. با این که آثارش آگاهی‌بخش بودند، اما شهادت‌اش به‌روشنی نتایج بهره‌مندی یک فرد از قدرت استبدادی و نامحدود را نشان داد. اگر سیدنی شهید نمی‌شد، بعید بود «رسالاتی درباب حکومت» به چنین گسترده‌گی در آمریکای قرن هجدهم خوانده شود؛ از دیگر سو اگر رسالات را به رشته‌ی تحریر در نمی‌آورد، بعید بود که امروزه مرگ‌اش چنین توجهات را به خود جلب کند.»

برنارد بیلین استاد تاریخ دانشگاه هاروارد با رجوع به نویسندگان آمریکایی دوران انقلاب اظهار می‌دارد که «بییش از همه، [مستعمره‌نشین‌های آمریکایی] از آموزه‌های الجرنون سیدنی سخن به میان آورده‌اند.» در سال ۱۷۷۵ ایالت ماساچوست شعار خود را از گفتار سیدنی در دفتر یادبود کپنهاگ برگرفت. «این دست به سوی ستمگران دراز نخواهد شد، با کلمات‌اش در جست‌وجوی صلح و آزادی است.»

آمریکایی‌ها پس از انقلاب تصور کردند که کمتر نیازی به آموزه‌های سیدنی دارند، اما آن آموزه‌ها در طی جنبش الغای بردگی ترویجی دوباره یافت. ویلیام لوید گریسون سیدنی را «پدر بردگی‌ستیزی نوین» و «دشمن سازش‌ناپذیر بردگی» خطاب کرد. گریسون رسالات را به عنوان «گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر از اندیشه‌های آزاده» ستایش کرد. وندل فیلیپس، بزرگ‌ترین خطیب ضدبردگی، رسالات را «کتابی جاودانی» برشمرد. زمانی که سناتور ویلیام اچ. سوار با قانون ۱۸۵۰ مبارزه می‌کرد که بر اساس سازش میان شمال و جنوب وضع شده بود و بر مبنای آن دستگیری بردگان فراری آسان‌تر می‌شد، گفتار سیدنی را یادآور شد که «آزادی یک انسان نمی‌تواند از سوی یک یا هر تعدادی از [دیگر] انسان‌ها محدود یا تقلیل داده شود و هیچ کس نمی‌تواند حق دیگری را واگذارد کند.» در سال ۱۸۶۶، سناتور چارلز سامر، جمهوری‌خواه رادیکال، زمانی که در تأیید حقوق سیاسی بردگان آزاد شده سخنرانی می‌کرد، سیدنی و لاک را گرامی داشت.

با این حال، همان‌گونه که توماس جی. وست می‌گوید «سیدنی در طی قرن نوزدهم از مد افتاد. فرهیختگان بیشتر جذب افرادی چون کرامول و ناپلئون شدند که بی‌صبرانه در پی اعمال قدرت نامحدود خود جهت طرح‌های بزرگ خدمت به بشریت بودند.»

با این حال به نظر می‌رسد که باری دیگر سیدنی در حال احیا شدن است، جاناتان اسکات اولین زندگی‌نامه‌ی جدید سیدنی در قرن بیستم را با عنوان «الجرنون سیدنی و جمهوری انگلیسی، ۱۶۷۷–۱۶۲۳» (۱۹۸۸) به طبع رساند و به دنبال آن کتاب «الجرنون سیدنی و بحران احیا، ۱۷۳۸–۱۶۷۷» (۱۹۹۱) منتشر شد. در سال ۱۹۹۰ لیبرتی فاند (موقوفه‌ی آزادی) اولین ویراست جدید از رسالات سیدنی در ۱۸۵ سال اخیر را منتشر کرد. سپس انتشارات دانشگاه پرینستون «الجرنون سیدنی و میراث جمهوری‌خواهانه در انگلستان و آمریکا» اثر آلن کریگ هیستون را چاپ کرد. در سال ۱۹۹۶ انتشارات دانشگاه کمبریج کتاب «حکام دادگاه عالی» اثر منتشرنشده‌ی سیدنی را به طبع رساند، نسخه‌ی دست‌نویسی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در قلعه‌ی وارویک پیدا شده بود. سیدنی شرافتمنده جان داد تا ایده‌های جسورانه‌اش بر جای ماندن.

کار آفرین

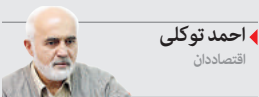
از نگاه دیگران

عالی‌نسب از دیدگاه دیگران



◀ فرشاد مؤمنی
اقتصاددان

سخن گفتن از بزرگ‌مردی که در تمام عمر خود با وجود انجام کارهای بسیار بزرگ و شاید به اندازه‌ای بیش از بزرگی کارهایی که در سطوح خرد و کلان برای افراد و آینده ایران انجام داده بود، اصرار بر آن داشت که حتماً آن کارها مسکوت و پنهان بماند بسیار دشوار است؛ اما امروز در غیاب آن مرد بزرگ می‌توان سخن را این گونه آغاز کرد که آیا مردم ایران می‌دانند که میر مصطفی عالی‌نسب کسی است که نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ایران به پشتوانه دانش عمیق و تجربیات کم‌نظیر او دستاوردهایی را در ده‌ساله اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی رقم زده است که برخی از آن‌ها در طول تاریخ ایران نقش نداشته است و در حالی که جا داشت در این زمینه ده‌ها کتاب و مقاله تدوین شده باشد و یک ذخیره دانایی عظیم برای آیندگان کشور مهیا شود به خاطر وسواس بیش از حد این مرد بزرگ و اصرار تمام‌ناشدنی او مبنی بر اینکه هر کاری که به دست او یا با نقش آفرینی مستقیم او انجام شده است نباید اینجا و آنجا مطرح شود مکتوم مانده و امید می‌رود در زمانی مناسب و مجالی کافی پرده‌هایی از این زندگی پرپر در معرض دید و قضاوت نسل‌های امروز و فردای ایرانیان قرار گیرد.



◀ احمد توکلی
اقتصاددان

من از مرحوم عالی‌نسب سه نکته ذکر می‌کنم. اول حساسیت او نسبت به استقلال ایران بود. خاطراتی از نوجوانی خود می‌گفت که دست‌فروشی می‌کرد. از درست شدن بانک‌ها می‌گفت که واسطه جلوگیری از سرمایه‌گذاری درست‌شده بودند. مسئله دیگر مردمی بودن او بود. روی این مسئله حساس بود که آنچه به مردم می‌دهند، به کارشان بیاید. دین‌داری عالی‌نسب هم هم‌جانبه نبود؛ اواخر زندگی، روزی خدمتشان رسیدم. کتابی درباره حقوق حیوانات در اسلام به من هدیه داد که مجموعه فرمایشات علامه جعفری را جمع‌آوری و با هزینه شخصی چاپ کرده بود.



◀ سیدمحمد‌رضا بهشتی
استاد دانشگاه

یکی دو مورد که خوب است ذکر کنم این است که بعضی وقت‌ها کسانی که می‌خواستند پایان‌نامه بنویسند برای مشورت سراغ آقای عالی‌نسب می‌رفتند که این هم برای من جالب بود، چراکه ایشان کسی بود که از بازار شروع کرد، بعد وارد کار صنعت شد و پنجاه سال سابقه کار صنعتی داشت و درواقع صنعت متحرک ایران بود و وقتی شروع به کار صنعتی کرد که حتی امکانات و ماشین‌آلات در حد قوطی‌سازی هم وجود نداشت. ایشان از آنجا شروع کرد و به چنین جایی رسید.

رفت و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی داد‌گاه، رأی به نفع ما صادر و ارتش را ملزم به پرداخت غرامت کرد؛ اما هنگامی که به فاصله اندکی پس از این ابلاغ رأی انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید، با مراجعه به داد‌گاه اعلام صرف‌نظر از شکایت خود کردم و از دریافت غرامت به کلی چشم پوشیدم.»

● بعداز انقلاب و این چند نفر

فعالیت‌های عالی‌نسب تنها به قبل از انقلاب خلاصه نمی‌شود، او بعد از انقلاب هم کمک‌های بسیاری برای اقتصاد کشور انجام داد، به طوری که از او به عنوان ناجی اقتصاد هم یاد می‌شود. به هر حال بعد از انقلاب، کشور به مدیرانی کاربلد برای اداره امور نیاز داشت. به همین دلیل هم چند روز بعد از انقلاب اسام خمینی(ره) به توصیه آیت‌الله بهشتی چند نفر را برای اتاق بازرگانی در نظر گرفت. در نامه‌ای با اعضای شهید بهشتی این‌طور نوشته شد: «آقایان سید مصطفی عالی‌نسب، ابوالفضل احمدی، برادران بهاء‌الدین و علاءالدین میرمحمد صادقی، محمدعلی نوید، علی حاج طرخانی، اسدالله عسکروالادی و علینقی خاموشی و علی‌اکبر پورشهابی. محترماً بنا به دستور رهبر انقلاب امام خمینی به‌منظور بررسی و همکاری در رفع تنگناهای موجود در امور بازرگانی و صنایع و معادن کشور از آقایان دعوت می‌شود با مراجعه به اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، ابواب‌جمعی آن را تحویل گرفته و ضمن اداره امور جاری آن تا انتخابات بعدی در انجام مهم مذکور همکاری نمایند.»

شمار فعالیت‌های عالی‌نسب بعداز انقلاب فراوان است. او را اولین مدیر ایران‌خودرو پس از انقلاب می‌دانند. مدیری که البته وظایف زیادی هم در دولت‌های مختلف به عهده داشته است. او بعداز انقلاب، مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در دولت‌های رجایی، مهدوی‌کنی، باهنر و آیت‌الله خامنه‌ای بود. همچنین عضویت شورای اقتصاد، شورای پول و اعتبار، اولین رئیس شورای عالی صادرات غیرنفتی، عضویت در هیئت مؤسس سازمان صنایع ملی، مسئول راه‌اندازی مجتمع مس سرچشمه و مجتمع فولاد اهواز را هم بر عهده داشت.

با تمام این سمت‌ها و وظایف، عالی‌نسب را با اقداماتش در زمان جنگ ستایش می‌کنند. زمانی که اقتصاد با مشکلات زیادی مواجه شد و نیازهای اساسی مردم به سختی تأمین می‌شد. او درباره این دوره با توجه به تجربیاتش در جنگ جهانی دوم گفته است: «هنگامی که جنگ دوم شروع شد به روشنی ملاحظه می‌کردم که چگونه تا ۴۰ برابر قیمت قبل از جنگ افزایش می‌یافت و به ایسن ترتیب هر روز بیش از روز قبل دسترسی به نان برای فقرا ناممکن‌تر می‌شد. آثار این محرومیت بلافاصله روی سلامت جسمی و فکری فقرا انعکاس می‌یافت و به موازات گسترش و تعمیق این مسئله همه شرایط برای بروز انواع بیماری‌ها و شیوع انواع اپیدمی‌ها مهیا می‌گشت. این چنین بود که به محض شروع رسیدم و منطق رفتاری و مبانی نظری و نیز شواهد مورد مشاهده خود را درباره آثار اقتصادی جنگ با ایشان در میان گذاشتم. برای ایشان توضیح دادم که چگونه در شرایط جنگی از یک‌سو عرضه کل اقتصاد به دلایل متعدد با شوک منفی روبه‌رو می‌شود و از طرف دیگر قسمت تقاضای کل اقتصاد به طرز غیرمتعارفی متورم می‌شود و این شکاف فراینده میان عرضه کل و تقاضای کل در صورت عدم‌مداخله دولت کار را تا آنجا جلو می‌برد که دسترسی به نیازهای اولیه تضمین‌کننده تداوم حیات برای بخش قابل‌توجهی از جمعیت ناممکن می‌شود و فاجعه‌های انسانی بزرگ به بار می‌آورد. شهید بهشتی پس از آنکه سخنان مرا شنیدند و چندین سؤال درباره وجوه مختلف مسئله مطرح کردند بلافاصله با شهید رجایی که آن موقع در مقام نخست‌وزیری مشغول فعالیت بودند تماس گرفتند و جلسه‌ای طولانی در حضور شهید بهشتی و شهید رجایی در این زمینه داشتیم که نتیجه آن شکل‌گیری ستاد بسیج اقتصادی از همان اولین روزهای آغاز جنگ بود.»

بعد از فائق آمدن بر جنگ، عالی‌نسب دیگر از ارتباط‌های دولتی فاصله گرفت و مسیر مدرسه‌سازی و بیمارستان‌سازی را طی کرد. مسیری که تا سن ۸۶ سالگی ادامه داد. او هفتم تیرماه سال ۸۴ درگذشت.



می‌گفت و خطاب به من فرمودند که از شجاعت و غیرت شما در تعطیل کردن کارخانه در اعتراض به کودتا سپاسگزاریم اما بررسی‌های چندماهه ما نشان می‌دهد که دولت کودتا حال که از این سطح از حمایت‌های بین‌المللی هم برخوردار است به این زودی‌ها ساقط نخواهد شد و بنابراین مبارزات ملت ایران در دور جدید بر اساس پیش‌بینی و تحلیل‌ها، مبارزاتی درازمدت خواهد بود. این مبارزه درازمدت به ابزارهایی نیاز دارد که یکی از آن‌ها حمایت‌های مالی و دیگری برخوردار بسودن از یک محمل خوب برای حمایت از مبارزان و نیز احیاناً تشکیل برخی از جلسات در پوشش کارخانه است. شخصاً به نمایندگی از همه آقایان و به نام نهضت مقاومت از شما می‌خواهم که مجدداً کارخانه را راه‌اندازی کنید و ارتباط خود را با ما حفظ کنید.» به‌این ترتیب عالی‌نسب دوباره وارد کار شد و کارخانه سماورهای نفت‌ساز را به راه انداخت و در این میان هم ارتباطش با نهضت مقاومت ملی را ادامه داد. او در این دوره با مهندس بازرگان و مهندس سجایی همکاری گسترده‌ای انجام داد. در این همکاری‌ها و نشست‌ها در جلسه‌های نهضت مقاومت ملی، صحبت‌هایی از صنعت کارتن‌سازی در کشور به میان آمد. صنعتی که آن زمان گفته می‌شد با اسرائیل ارتباط تنگاتنگ داشته است. به‌این ترتیب و با اینکه عالی‌نسب که به دلیل اقداماتش در زمینه صنایع نفت‌سوز و تکامل آن در صنایع گاز‌سوز و اختراعاتش بود، کارخانه کارتن‌سازی میهن را در کشور راه‌اندازی کرد. این راه هم فراز و نشیب‌های زیادی به همراه داشت و در آخر هم سال ۵۱ با سقوط یک هواپیمای جنگی، کارخانه به کلی آتش گرفت و تعطیل شد. البته عالی‌نسب در پی دریافت خسارت از ارتش و دولت شکایت کرد، اما نتوانست غرامت دریافت کند. او در تکه‌ای دیگر از خاطراتش درباره این خسارت گفته است: «وقتی مطمئن شدم که پرداخت غرامت از سوی ارتش صورت نمی‌گیرد، چندین هزار متر از زمین‌هایی را که برای طرح توسعه سماورسازی خریداری کرده بودم، فروختم و برای تأمین مالی بقیه هزینه‌های موردنیاز برای بازسازی و راه‌اندازی کارخانه کارتن‌سازی نیز راه پیدا کردن شرکتی از بخش خصوصی را انتخاب کردم. پس از آغاز دوران تزلزل حکومت پهلوی و در دوره شریف امامی، مجدداً در دادگستری طرح دعوا کردم. این بار کار بسیار خوب پیش



چرا که تا آن زمان بیشتر پخت‌وپزها روی منقل و اجاق‌های گلی و هیزمی انجام می‌شد و درنهایت افرادی که توانایی مالی داشتند از چراغ‌های والور انگلستان استفاده می‌کردند؛ اما برند عالی‌نسب همه‌گیر شد و اجاق‌های عالی‌نسب در خانه هر ایرانی قرار گرفت. به‌این ترتیب تحریم انگلستان کارساز واقع نشد. خیلی‌ها این اقدام عالی‌نسب را ملی شدن تولید در کشور می‌دانند. تولیدی که تا آن زمان جایگاهی نداشت و حالا بعد از گذشت چندین سال همچنان میراث عالی‌نسب باقی‌مانده است. آن‌زمان اقدام عالی‌نسب به حدی قابل‌تقدیر بود که گفته می‌شود حتی به دستور مصدق دو عدد از سماورهای ساخت کارخانه میرمصطفی در کاخ نخست‌وزیری (کاخ گلستان فعلی) قرار گرفت. پرتال عالی‌نسب در این‌باره نوشته است: «روایت‌شده است که مصدق یک نمونه از این سماورها را در دفتر کار خود قرار داده بود و برای مهمانانش از آن چای می‌ریخت.»

● تغییر مسیر

کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، مسیر زندگی خیلی افراد را تغییر داد. یکی از این افراد هم عالی‌نسب بود. او درباره این برهه از زندگی‌اش گفته بود: «به محض پیروزی کودتاچیان در سال ۱۳۳۲، واکنش شخصی من متوقف ساختن فعالیت تولیدی صنایع عالی‌نسب در اعتراض به کودتا و کودتاچیان بود.» البته این ماجرا هم تا حدودی به ضررش تمام می‌شود و مورد بازجویی‌های پیاپی سرلشگر زاهدی قرار می‌گیرد. عالی‌نسب هم بازجویی را این‌طور روایت کرده است: «مضمون محوری بازجویی‌های زاهدی اعتراض به این مسئله بود که تو در دولت مصدق دست به چنین کار بزرگی زده‌ای و حال که سلطنت اعلیحضرت تثبیت‌شده است آن را متوقف کرده‌ای؟ وقتی من در واکنش به پرخاش‌ها و توهین‌های او با نهایت خونسردی پاسخ دادم که آری، چرا که آن زمان من به آینده ایران خوش‌بین بودم و اکنون دیگر نیستم، نعره‌های تهدیدبار و توهین‌آمیز سرلشگر کودتاچی به اوج رسید.»

بعدازاین ماجرا، بازم مسیر تغییر می‌کند و عالی‌نسب از سسوی مرحوم آیت‌ا... سیدرضا زنجانی و مرحوم آیت‌ا... سیدمحمد طالقانی برای شرکت در جلسه مخفی نهضت مقاومت ملی فراخوانده می‌شود. او در خاطراتش گفته است: «در آن جلسه مرحوم آقای طالقانی به نمایندگی از اعضای نهضت مقاومت سخن

شمار فعالیت‌های عالی‌نسب بعد از انقلاب فراوان است. او را اولین مدیر ایران‌خودرو پس از انقلاب می‌دانند.

مدیری که البته وظایف زیادی هم در دولت‌های مختلف به عهده داشته است. او بعد از انقلاب، مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در دولت‌های رجایی، مهدوی‌کنی، باهنر و آیت‌الله خامنه‌ای بود.

مردی که تولید را ملی کرد

میرمصطفی عالی‌نسب، ناجی اقتصاد و مشاور مصدق

◀ فریده عنایتی خبرنگار

از سال‌های دهه ۲۰ و ۳۰ به بعد هر بخشی که در هر برهه زمانی با مشکل اقتصادی مواجه شده، یک نفر همیشه پای ثابت حل آن بوده است. یک نفر به نام میرمصطفی عالی‌نسب که رد پای حضورش را می‌توان در لحظات حساس کشور دید. فردی که گفته می‌شود از حسابداری ساده در بازار شروع و مکتب تاریخی آلمان را از بر کرد و سال‌ها علم اقتصاد آموخت و بازار را رصد کرد. در برهه‌ای از تاریخ اقتصاد با سیاست مخلوط می‌شود و بازمه برآیندش برای عالی‌نسب و کشور مطلوب است. مخصوصاً زمانی که او بحران اقتصادی کودتای ۲۸ مرداد را حل و بنوعی تولید را در کشور پایه‌گذاری می‌کند. یا زمانی که جنگ تحمیلی آغاز می‌شود و باز هم عالی‌نسب است که اقتصاد را نجات می‌دهد. میرمصطفی عالی‌نسب سال ۱۲۹۸ در کاظمین به دنیا آمد. پدرش کربلایی سید حسین، زمانی که از کاظمین بازمی‌گشت به شهر و دیار اصلی خود یعنی تبریز برگشت و چای‌فروشی پیشه کرد. سال‌های نوجوانی میرمصطفی در مغازه‌ها شاکرگردی می‌کرد. در همان دوره بود که او با حسابداری بیشتر آشنا شد و روش‌های ستی را یاد گرفت. او بعد از این دوره، در جوانی راهی تهران شد و تصمیم گرفت که حسابداری را به روش‌های علمی‌تر ادامه دهد، به همین دلیل هم وقتی سال ۱۳۱۶ به تهران آمد دوره‌های آموزشی حسابداری و زبان انگلیسی و فرانسه را ادامه داد.

● اولین جهش

عالی‌نسب بعد از اینکه در تهران درس خواندن را ادامه داد، در شرکت تجاری اتفاق هم شروع به فعالیت کرد. فعالیتی که او را تا ریاست حسابداری شرکت پیش برد. البته کل فعالیت‌های میرمصطفی به همین‌جا ختم نمی‌شد، او دوره‌های عالی حسابداری را در مراکز معتبر طی می‌کرد و مطالعه را به فعالیت جدایی‌ناپذیر از خود تبدیل کرده بود. احتمالاً پایه‌های علم و دانش او از اقتصاد و حل مشکلات اقتصادی ایران در سال‌های بعد در این مرحله از زندگی او بنیان نهاده شده است. در پرتال شرکت عالی‌نسب، درباره او اینگونه نوشته است: «خودش می‌گفت که مطالعه مکتب‌های اقتصادی را از نظر به افراطون آغاز کرد و هنگامی که به مکتب تاریخی آلمان رسید، مجذوب استحکام نظری و راه گشایی‌های عملی آن شد. او به مدت دو سال مستمراً مطالعات اقتصادی خود را روی مکتب تاریخی آلمان متمرکز کرد. در کنار این مطالعات او در مورد مناطق مختلف ایران نیز به تحقیق پرداخت. آن‌چنان در مطالعه خصوصیت‌ها و ویژگی‌های مناطق مختلف ایران پیش رفت که خودش می‌گفت طی چند سال موفق شده برای نوزده هزار روستای ایران فایل ویژه ایجاد کند. بعدها از این اطلاعات در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان بهره برد.» اطرافیان‌ش نقل قولی از او با این مضمون می‌گویند: «پس از سال‌ها استمرار در مطالعه پیر شدم اما از دانستن سیر نشدم.»

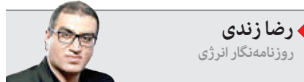
میرمصطفی به غیر از مسیر درس، سری هم به مطالعات اسلامی زد. این مطالعات اسلامی تا جایی پیش رفت که میرمصطفی به‌صورت منظم به جلسات برخی مراجع تقلید همچون آیت‌ا... بروجردی، آیت‌ا... حجت و آیت‌ا... میلانی می‌رفت و گاه هم نقش مشاور را برای آن‌ها ایفا می‌کرد. نقش مشورت عالی‌نسب تا جایی پیش رفته بود که به گفته فرشاد مؤمنی، اقتصاددان، آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله میلانی هیچ‌گاه خودشان در مسائل اقتصادی بدون مشورت با عالی‌نسب تصمیم‌گیری نمی‌کردند و حتی یک‌بار آیت‌الله

تحریم مانند زلزله است. وقتی بیاید همه ساخته‌ها را خراب می‌کند. قرارداد توتال اما طوری طراحی شده است که در صورت بازگشت تحریم و خروج توتال، این شرکت هر چه کار کرده باشد، در ایران می‌ماند و چنانچه فاز ۱۱ به تولید نرسیده باشد، هیچ پولی به توتال داده نخواهد شد.



ماکرونیسم نفتی!

وزیر نفت ایران بعد از امضای قرارداد فاز ۱۱ با توتال درباره سخنان رئیس‌جمهور فرانسه چه گفت؟



«مباحث بسیاری درباره تاریخ نفت دارم که بازگو کنیم اما نمی‌توانم چیزی بنویسم یا بگویم، به این دلیل که اکنون همه چیز زنده است و افراد هستند و برای گفتن حرف‌هایم باید آتقدر مراقبت کنم که تقریباً باید سکوت کنم!» این جملات بیژن زنگنه است. روی همان استیجی که قرارداد توسعه فاز ۱۱ پارس جنوبی با کنسرسیوم توتال فرانسه، سی.ان.پی.سی چین و پتروپارس ایران امضا شد. سه روز بعد از امضای قرارداد. پنج‌شنبه گذشته وزیر نفت که برای تماشای یک مستند به مهمانسرای کوشک آمده بود، راحت‌تر سخن گفت: «هاکرون (رئیس‌جمهور فرانسه) گفت من می‌خواهم فرانسه‌ای بسازم که مردم برای دیدن آینده‌اش به آنجا بیایند نه برای دیدن تاریخ و گذشته‌اش. اکنون مردم به پاریس و فرانسه می‌آیند که تاریخ ما را ببینند. ما آینده‌ای نداریم فقط گذشته ما را می‌بینند، آنچه که گذشتگان برای ما میراث گذاشته‌اند، ما برای آینده هیچ چیزی نداریم به دنیا بدهیم. این صحبت بسیار مهمی است و ما هم باید چنین نگاهی به روند توسعه کشور داشته باشیم.» آیا این جملات را می‌توان به «ماکرونیسم نفتی» تعبیر کرد؟ فعلاً که توتال فرانسه، رهبری کنسرسیوم اولین قرارداد جدید نفتی ایران را به ارزش ۴ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار بر عهده گرفته است. این قرارداد قرار است در طول دوره ۲۰ساله‌اش، ۳۳۵ میلیارد متر مکعب گاز ترش و ۲۹۰ میلیون بشکه میعانات گازی به همراه ۱۴ میلیون تن گاز مایع، ۱۲ میلیون تن اتان و ۲ میلیون تن گوگرد تولید کند. اگر نفت را ۵۰ دلار و قیمت گاز را ۱۰ سنت در نظر بگیریم فاز ۱۱ پارس جنوبی تا آخرین روز بهره‌برداری‌اش حدود ۸۴ میلیارد دلار به درآمد کشور اضافه می‌کند. «متأسفانه همه نشست‌هایم و منتظریم نفت کشور را زنده کند، نفت مگر چقدر درآمد دارد؟! نفت می‌تواند موتور محرک باشد بخصوص در مرحله توسعه، اما برای آینده تنها به نفت نمی‌توان فکر کرد.» این نظر وزیر نفتی است که خود را مهندس می‌داند.

ارزش کل مخازن هیدروکربوری ایران چقدر است؟

«می‌گویند ارزش ایران به این است که ثروت‌های بیکران زیرزمینی دارد، اما

من چون مهندس هستم و با اعداد و ارقام سروکار دارم، این مسایل و حرف‌های مبالغه‌آمیز همچون بیکران، عظیم، بسیار زیاد را نمی‌پذیرم!» وزیر مهندس در سخنرانی‌ای که تعدادی از فعالان اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نفتی شنونده‌اش بودند، حساب و کتاب کرد و به اینجا رسید که جمع کل مخازن ایران به ۱۵ هزار میلیارد دلار هم نمی‌رسد و بعد نتیجه گرفت که درآمد سرانه ایرانیان به ۵ هزار دلار هم نخواهد رسید: «این ۱۵ هزار میلیارد دلار درآمد سرانه یک سال آمریکاست. پس ما ملت ثروتمندی نیستیم؛ توهم ثروتمندی داریم.» زنگنه برای اینکه سخنانش به بی‌ارزش بودن نفت تعبیر نشود ادامه داد: «اما به این معنا نیست که نفت نمی‌تواند برای راه انداختن موتور توسعه کشور بی‌اثر باشد.» زنگنه تأکید کرد که با نفت نمی‌توان سی هزار دلار درآمد سرانه داشت: «همه نشستیم و منتظریم نفت کشور را زنده کند. نفت مگر چقدر درآمد دارد؟ ما اگر روزانه ۶ میلیون بشکه نفت تولید کنیم و به ازای این ۲ میلیون بشکه ۱۰۰ هزار میلیارد تومان هم درآمد اضافه شود، اتفاقی نمی‌افتد. یک مصوبه افزایش ۲۰ درصدی حقوق می‌دهند و کل پول تمام می‌شود! پس نفت می‌تواند موتور محرک باشد بخصوص در مرحله توسعه، اما برای آینده تنها به نفت نمی‌توان فکر کرد.»

روایت زنگنه از پسا دعوی روس و انگلیس در ایران

اولین مسئولیت دولتی بیژن نامدار زنگنه، بعد از انقلاب در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود؛ پنج‌شنبه عصر هم سعی کرد وجه فرهنگی‌اش را نشان دهد. «مسئله‌ای که حدود ۱۶۰ تا ۱۷۰ سال است که گرفتار آن هستیم؛ دعوی روس و انگلیس در ایران است، در ابتدا روس و انگلیس، شرق و غرب تلقی نمی‌شدند و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود که بحث شرق و غرب مطرح شد. پس از دعوی روس و انگلیس، مارکسیسم آمد، و از دهه پنجم مارکسیسم اسلامی به ایران وارد شد و بر تفکر مسلمانان تأثیر عمیقی برجا گذاشت... شخصاً همیشه سعی می‌کنم آثار مارکسیسم اسلامی را از ذهن خود پاک کنم؛ اما نمی‌شود.» وزیر نفت با تأکید بر پیچیدگی روابط بین‌الملل تأکید کرد که نمی‌توان با یک کلمه خوب یا بد روابط بین‌الملل را حل کرد: «اینکه صراحتاً بگویم این کار به نفع است یا به ضرر، خارجی خوب است یا بد را نمی‌توان در قالب یک کلمه پاسخ داد.

پاسخ دادن به این گونه سوالات عقلانیت می‌خواهد و سخت‌ترین کار عالم عقلانیت و فکر کردن است.» وی با اشاره به اینکه در عرصه بین‌المللی برادر، دوست و رفیق همه در برابر منافع ملی تعریف می‌شوند، گفت: «ما به‌خاطر منافع ملی با برخی افراد و جریان‌ها دوست می‌شویم، و به‌خاطر منافع ملی خود با برخی افراد دور می‌شویم. وظیفه ملی ما این است که منافع ملی را در درازمدت در نظر بگیریم؛ همچنان‌که حکومت و نظام نیز اکنون همین کار را می‌کند.» زنگنه، نفت را استارت موتور سنتی حرکت اقتصادی کشور معرفی کرد که باید با تکنولوژی‌های نو به حرکت درآید.

منافع ملی ایران کجاست؟

صنعت نفت، هفته گذشته استارت مهمی برای حرکت اقتصاد کشور زد. امضای اولین قرارداد بزرگ بعد از تحریم‌ها، اولین سرمایه‌گذاری خارجی میلیارد دلاری را برای ایران به ارمغان آورد. بر اساس برنامه‌ریزی وزارت نفت، صنعت نفت ایران در بخش‌های بالادستی و پایین‌دستی ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری می‌خواهد. ۱۳۰ میلیارد دلار از این میزان مربوط به بخش بالادستی و توسعه میادین نفتی و گازی است. با این میزان سرمایه‌گذاری قرار است تولید نفت خام و میعانات گازی کشور به حدود ۶ میلیون بشکه در روز برسد. ظرفیت تولید نفت خام ایران در حال حاضر کمی بیش از ۳ میلیون و ۹۰۰ هزار بشکه در روز است. اگر به این رقم، تولید حدود ۵۰۰ هزار بشکه‌ای میعانات گازی را هم اضافه کنید، تولید نفت خام و میعانات گازی ایران مجموعاً حدود ۴ میلیون و ۴۰۰ هزار بشکه خواهد بود. به آخرین گزارش رسمی دبیرخانه اوپک رجوع می‌کنیم. عراقی‌ها روزانه ۴ میلیون و ۴۲۴ هزار بشکه

فقط نفت خام تولید کرده‌اند. بر اساس یک نظریه امنیت ملی، نباید اجازه داد میزان تولید نفت عراق از تولید نفت کشور بیشتر باشد. این نظریه حتی در دوران جنگ تحمیلی هم رعایت می‌شد؛ زمانی که نظام سهمیه‌بندی در اوپک برقرار بسود. ایران و عراق هر دو کمی بیش از ۱۴ درصد از سهمیه‌های اوپک را تولید می‌کردند. حالا به آمار و ارقام نگاه کنید. امنیت ملی اینجاست. پس باید به سرعت تلاش کرد تا ۲۰۰ میلیارد دلار مورد نیاز توسعه صنعت نفت تأمین شود. آیا در داخل ایران چنین پول هنگفتی وجود دارد که عده‌ای مخالف انعقاد قرارداد با خارجی‌ها هستند؟!

چرا قراردادهای جدید آمد؟

بیش از دو سال پیش، سمینار اوپک در حالی برگزار می‌شد که هنوز تحریم‌های ایران به تمامی رفع نشده بود. کسی از میانه جمعیت از مدیرعامل شرکت نفتی «نی» پرسید که آیا حاضر است بعد از رفع کامل تحریم‌ها باز هم در ایران سرمایه‌گذاری کند؟ مدیر این کمپانی ایتالیایی به صراحت گفت که اگر قراردادهای نفتی ایران مانند قرارداد قبلی بیع متقابل باشد، مایل نیست به ایران بیاید. عراق پس از صدام توانسته بود با نسل جدید قراردادهایش، سرمایه‌های بزرگی در صنعت نفت این کشور جذب کند و تولید نفت خود را افزایش دهد. از این جا بود که ایده تدوین قراردادهای جدید نفتی شکل گرفت و به‌جای اینکه در مدت کوتاهی نهایی شود حدود سه سال تنش آفرید. هنوز هم که هنوز است به‌رغم طی تمام مراحل قانونی عده‌ای به نسل جدید قراردادهای ایران انتقاد می‌کنند. الگوی این قراردادهای اما ابتدا در هیات دولت به تصویب رسید و بعد از کشمکش‌های فراوان توسط رئیس مجلس شورای اسلامی



منطبق با قوانین جاریه کشور شناخته شد. بعد هم هیات دولت، هفت نفر از معتمدین کشور را برای تطبیق قرارداد توتال با مصوبه دولت تعیین کرد که یکی از آنها معاون اقتصادی دبیر شورای عالی امنیت ملی بود. این هیات هم قرارداد را تأیید و شورای اقتصاد آن را تصویب کرد. این قرارداد دیگر کجا باید به تصویب می‌رسید؟! برخی معتقدند قراردادهای نفتی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی هم برسد. آن وقت به این پرسش پاسخ نمی‌دهند که مگر این قرارداد دولت با دولت است که مصوبه مجلس را لازم داشته باشد؟ قراردادهای نفتی بین دو شرکت (شرکت ملی نفت ایران با شرکت پیمانکار) منعقد می‌شود. هر چند دولت صاحب سهام شرکت ملی نفت است اما قوانین شرکتی بر آن حکمفرماست و چنانچه غیر از این باشد، تبعات حقوقی سنگینی خواهد داشت. نکته مهم دیگر اینکه، اگر قراردادهای تجاری به مصوبه مجلس نیاز داشته باشد، می‌توان با شرکت‌های طرف قرارداد مذاکره کرد؟ آیا آنها نخواهند خواست که ابتدا مصوبه مجلس گرفته شود تا بعد مذاکره کنند؟ این موضوع سال‌هاست که حل شده و به پیش کشیدن دوباره آن بوی سیاست را به مشام می‌رساند.

پاسخ به این ابهام که خارجی‌ها ۷۵ درصد سهم می‌برند

یکی از ابهام‌هایی که این روزها درباره سهم توتال در قرارداد فاز ۱۱ مطرح می‌شود، نحوه پرداخت عواید میدان به شرکای خارجی است. در این باره حتی برخی ادعا کرده‌اند که خارجی‌ها هر سال ۵۰ تا ۷۰ درصد از تولیدات میدان را برمی‌دارند. توضیحات «علی‌کارد» مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران که سایت وزارت نفت منتشر کرده است، خواندنی است: «از زمانی که میدان به تولید می‌رسد، پرداخت به پیمانکاران آغاز خواهد شد. اما این پرداخت سقف دارد. به طوری که ۵۰ درصد از عواید فاز ۱۱ پارس جنوبی مستقیماً متعلق به دولت است و بازپرداخت به ۳ شرکت عضو در کنسرسیوم از ۵۰ درصد سقف سهم این کنسرسیوم از عواید فاز در هر سال است. به این ترتیب در سال‌های مختلف و با قیمت‌های مختلف نفت‌خام ممکن است دریافتی پیمانکاران حتی کمتر از ۲۰ درصد از عواید میدان باشد و هر شرکت بنابر سهم خود در کنسرسیوم از این دریافت‌ها بهره‌مند شود ولی در

مجموع برآورد می‌شود مجموع دریافت‌های پیمانکاران ۱۵ درصد از کل درآمدهای میدان باشد.» بازپرداخت پول سرمایه‌گذاران خارجی در طول ۱۰ سال صورت می‌گیرد. در قرارداد فاز ۱۱، شرکت‌های توتال و سی.ان.پی.سی می‌توانند میعانات گازی میدان را به‌جای پول از ایران بگیرند؛ آنهم بر اساس قیمت‌های بین‌المللی.

یکی از ایرادات منتقدان به قرارداد توتال عدم دریافت مصوبه شورای عالی امنیت ملی برای متن محرمانگی قرارداد مطابق مصوبه هیات دولت است. مدیرعامل شرکت ملی نفت در این باره گفته است: «یادداشت تفاهم قرارداد توتال را ۱۸ ماه پیش امضا کرده و همان موقع مطابق با اختیارات اسانسمه قانونی شرکت نفت شرایط و ضوابط اطلاعات مخزن را به این شرکت داده بودیم. این مصوبه مربوط به بعد از امضای پیش‌نویس بود.» به گفته کاردر، توتال پیش از این یک‌بار در سال ۲۰۰۸ اطلاعات کامل مخزن و فاز ۱۱ پارس جنوبی را از دولت وقت دریافت کرده بود و اطلاعات جدیدی به این شرکت داده نشده است.

آینده بسازیم که...

تحریم مانند زلزله است. وقتی بیاید همه ساخته‌ها را خراب می‌کند. قرارداد توتال اما طوری طراحی شده است که در صورت بازگشت تحریم و خروج توتال، این شرکت هر چه کار کرده باشد، در ایران می‌ماند و چنانچه فاز ۱۱ به تولید نرسیده باشد، هیچ پولی به توتال داده نخواهد شد. هر قرارداد در طرف کارفرما و پیمانکار دارد و مسلم است که یک طرف نمی‌تواند به همه خواسته‌هایش در بالاترین درجه رضایت برسد. اما آنچه این روزها بر قرارداد فاز ۱۱ می‌گذرد از گذرگاه سیاست و جناح می‌گذرد و گر نه کیست که نداند فاز ۱۱ پارس جنوبی بیش از ۱۴ سال است که چشم‌انداز توسعه مانده است. توسعه‌ای که باید آینده را بسازد. آینده‌ای که ما در آن نیستیم اما ایران‌شناسان می‌توانند بر عقلانیت نسل فعلی گواهی دهند. آیا می‌توان به جملات وزیر نفت که سه روز پس از امضای قرارداد با کنسرسیوم توتال، سی.ان.پی.سی و پتروپارس ابراز شد، تعبیر «ماکرونیسم نفتی» اطلاق کرد؟ وقتی که گفت: «هاکرون (رئیس‌جمهور فرانسه) گفت من می‌خواهم فرانسه‌ای بسازم که مردم برای دیدن آینده‌اش به آنجا بیایند نه برای دیدن تاریخ و گذشته‌اش...».

درس-گفتارهای تاریخ اندیشه سیاسی ایران

در جست‌وجوی راه سوم

نگاهی به کانون‌های برخورد مسلمانان با غربیان

◀ **داود فیرحی**
استاد اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
تقریر: سیدنوید کلهرودی

- مقدمه و طرح بحث‌اولیه**

راه سوم به جریانی گفته می‌شود که پس از مواجهه‌ی مسلمانان با چهره‌های گوناگون تمدن و فکر سیاسی-اقتصادی و فلسفی و اجتماعی غرب در مناطق مسلمان‌نشین شکل گرفت. به طور کلی مواجهه‌ی مسلمان‌ها با غرب در چهار نقطه شکل گرفت:

(الف) هند شرقی، (ب) شمال ایران (ج) بالکان (استامبول)، (د) قاهره

اگر به این نقاط نگاه کنیم به نتایج جالبی می‌رسیم. قاهره در این میان بیشتر تحت تأثیر فرهنگ فرانسه قرار دارد، استامبول بیشتر فضای آلمانی دارد حتی در حال حاضر فرهنگ سیاسی ترکیه به خصوص ساختار حزب آک‌پارتی در واقع بسیار شبیه به حزب دموکرات مسیحی آنکارا مر کل است. ایران به شدت تحت تأثیر فضای روسیه بود و جنوب شرق آسیا و خاورمیانه هم تحت تأثیر انگلیس قرار داشت.

وقتی مسلمانان با تمدن اروپایی مواجه شدند به طور تجربی احساس کردند که با یک نیروی نابرابری مواجه شده‌اند و این نیروی نابرابر اساسا جنسی متفاوت با گذشته داشت. این نیرو دیگر از جنس اسکندر یا از جنس مغولان یا از جنس اعراب نبود. اگر در گذشته هجوم‌ها همه یکی بودند و قدرت شمشیر تعیین‌کننده بود اما قدرت جدید اینطور نبود. این قدرت جدید تجهیزات متفاوتی داشت و به قول خود آن دوران صاحب اراده‌های آتشین بود.

پس از مدتی این سؤال در جوامع اسلامی شکل گرفت که غربی‌ها چگونه این تجهیزات را ساخته‌اند؟ بنابراین این اشتیاق پیدا شد که به قول آن دوران مسلمانان با «نظم یوروپ» یا اروپا آشنا شوند.

- مسلمانان وایده‌ی سیاحت**

به طور معمول می‌گویند که ایده‌ی سیاحت از دو جنبه ناشی می‌شود: در درجه‌ی اول یا جامعه‌ای دچار عقب‌افتادگی است و به این خیال می‌افتد که به جاهایی سفر کند که رشد کرده‌اند تا مشاهده کند که جاهایی که رشد کرده‌اند چطور هستند و چرا رشد کرده‌اند. در حالت دوم جوامع پیشرفته دنبال منابع طبیعی یا نزدیک به طبیعت و شکل اولیه آن می‌گردند و می‌خواهند ببینند در کشورهای عقب‌مانده زندگی طبیعی به چه شکل بوده است؛ در این میان مسلمانان بیشتر به دنبال شناخت غرب بوده‌اند که به سه دسته تقسیم می‌شوند.

- سه جریان اسلامی جویای شناخت**

غرب:

جریان اول را کسانی شکل دادند که کوشش کردند به طور کلی غرب را نفی کنند و به لاک خود بازگردند مثلاً در بعضی از سیاحت‌نامه‌های این جریان نوشته شده است که «یک روز زندگی مسلمانی به هزار روز زندگی اروپایی می‌ارزد».

جریان دوم جریانی بود که به شدت تفکر سنتی را نفی می‌کردند و ایده‌شان در حقیقت این بود که از فرق سر تا نوک پا باید غربی شد. در بین این دو نیرو جریانی شکل گرفت که نامش را راه سوم می‌گذاریم. راه سوم آن نسل از روشنفکران یا منورالفکرانی هستند که تمدن غرب را می‌بینند، پیشرفت را هم می‌بینند و بعد جامعه‌ی مسلمانان و عقب‌افتادگی‌هایش را هم مشاهده می‌کنند. راه سوم دست به دو تفکیک هم می‌زند:از یک طرف سعی می‌کنند که بین تجسد و غرب فاصله ایجاد کنند یعنی بگویند

مدرنیته لزوما به معنی غربی بودن یا غربی شدن نیست. این گروه به این دلیل چنین حرفی را می‌زدند که می‌گفتند هر فکری در مکانی ظاهر می‌شود اما فکر، محدود به زمان مطرح شدنش و همچنین نقطه جغرافیایی‌اش نمی‌شود. به طور مثال تفکر یونانی توسط افلاطون و ارسطو در یونان بود اما به همه جای جهان سرک کشید. این گروه در حقیقت معتقد بودند فکر «هجرت» می‌کند؛ فکر «بال و پر» دارد و به همه جا سرک می‌کشد.در کنار این تفکیک، راه سومی‌ها تفکیک دیگری در درون جهان اسلام ایجاد کر دند. اینها معتقد بودند دین غیر از سنت است یعنی مفهوم Religion را از Tradition جدا کردند. جریان سوم فرضشان بر این بود که دین یک ریشه‌ی متافیزیکی و وحیانی دارد و در متون خاصی قرار گرفته است اما سنت درکی است که مسلمانان نه‌تنها از دینشان بلکه از تاریخ و زندگی و فرهنگ و… دارند. مطابق این دیدگاه سنتی بودن لزوما ملازمه‌ای با دین‌دار بودن نداشته و ندارد. نتیجه‌ی این تفکیک دو گانه دو اتفاق بود:

اول اینکه این گروه معتقد بودند که این نیروی مخرب استعمار، ناشی از فرهنگ غرب است و نه از تجدد و می‌توان تجدد را گرفت و استعمار را کنار زد و نه‌تنها می‌گفتند می‌توان بلکه می‌گفتند باید چنین کرد چون هر کجا فکر جدید متولد شد لزوما اگر با آن آشنا نباشید عقب می‌افتید یعنی می‌گفتند چهره‌ی استعماری غرب لزوما ناشی از تجدد نیست بلکه تجدد علم و صنعت می‌آورد و نحوه‌ی استفاده از آن بر عهده‌ی خود ما است. در کنار آن معتقد بودند مسائلی مثل استبداد و پیامدهای مهم آن نظیر عقب‌ماندگی هم نتیجه‌ی سنت است و ربطی به دین ندارد به همین دلیل این گروه آمدند و از یک نوع امکان هماهنگی بین عقل و دین صحبت کردند و بنابراین بین مذهب و تجدد پلی زدند. این بحث البته مخالفین فراوان نیز دارد

جریانات سنتی معتقد هستند اساسا امپریالیزم غرب ذاتی تجدد است و اسلام و سنت یکی هستند. این گروه می‌گویند ما چاره‌ای نداریم که اسلام را بگیریم و عقب‌ماندگی را هم بپذیریم. و اگر نپذیریم دچار آشفته‌گی هویتی می‌شویم. باری، راه سوم با بزرگانی آغاز می‌شود مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مثل احمدخان هندی یا افرادی مثل اقبال یا مودودی. اینها متفکرانی هستند که در حوزه‌ی هند مسلمان ظاهر شدند. در ایران در بین دولتی‌ها افرادی مثل مجدالملک (صاحب رساله مجدیبه)، مستشارالدوله (صاحب رساله یک کلمه)، حاج‌محمدعلی سیاح محلاتی (صاحب رسائل خاطرات و سیاحت‌نامه)، مرحوم شیخ‌ابوالحسن جلوه فیلسوف این دوره نیز حضور داشتند از متاخرین ایسن دوران هم می‌توان به آخوندخراسانی و نائینی اشاره کرد. در مصر هم افرادی مثل عبده و شخصیت‌هایی مثل رشید رضا و کواکبی حضور داشتند. در این درسگفتار تمرکز ما بر اندیشمندان ایرانی خواهد بود.

- راه سوم غرب را چگونه دید؟ چگونه راه سوم وضعیت ایران را تحلیل کرد؟**

راه سوم یک استراتژی داشت که عبارت بود از استقرار قانون در کشور. یعنی چنین تصور می‌شد که راه علاج جامعه برای خروج از عقب‌افتادگی دولت قانون است و اینکه چگونه قانون درست شود. ما بیشتر روی این بحث می‌کنیم که راه سوم چگونه از دولت سنتی به یک حکومت قانون یا دولت قانون سیر می‌کند و چه تلاش‌هایی را انجام می‌دهد. این بحث از جهتی تاریخی است چون مربوط به ۱۰۰ سال قبل ما است. از جهتی دیگر نیز غیر تاریخی است چون ما همچنان نیز مشکل قانون را حل نکرده‌ایم و بعضی مواقع حتی مساله هم به درستی

طرح نشده است به همین دلیل این مساله خیلی هم تاریخی نیست و مسالهی امروزمین ما هم هست. دوم هم اینکه این مساله روش شناسانه است در واقع تاریخ فکر، فکر است. یعنی ما نمی‌توانیم از فکر سیاسی امروز صحبت کنیم مگر اینکه تاریخ امروز را داشته باشیم و در این زمینه ما مدام مجبور به رفت و برگشت به دوره مشروطه و الان هستیم. در حقیقت می‌توان گفت اندیشه و تاریخ تفکیک‌ناپذیر است چون ما آن گونه که اندیشیدیم جامعه را ساخته‌ایم.

- راه سوم، تبیین وضعیت و دگرگونی در دیدگاه**

سفرنامه‌ی روزانه‌ی عتبات عالیات و ارض مقدس نویسندهای روحانی دارد که تابع فرقه شیخیه است و سیدحسن موسوی‌اصفهانی نام دارد. او اولین شخصی است که مورد بررسی ما قرار می‌گیرد. دومین کسی که به او اشاره می‌کنیم، شیخ‌محمدعلی سیاح محلاتی معروف به حاج‌سیاح است. او دو کتاب دارد یکی «سفرنامه‌ی فرهنگ» و دومی هم «خاطرات حاج سیاح» و در نهایت سومین فرد هم میرزا ملکم‌خان است. موسوی‌اصفهانی روحانی جلیل‌القدری است که مرجعیتی هم دارد. او از نظر مذهبی به شدت متعصب است. محمدعلی سیاح روحانی جوانیست که در نجف درس می‌خواند و به خاطر اختلافی که با عمویش پیدا می‌کند و احتمالا یک شکست عشقی از ایران می‌رود و ۱۸ سال گردش می‌کند. سیاح اولین کسی است که تابعیت دولت ایالات متحده را هم به دست می‌آورد. حوادث ایسن دوران هم به کمک او ایران می‌چرخد و راحل را در راه سوم می‌بیند و به سیدجمال اسدآبادی وصل می‌شود و او را تحت عنوان «آقا» خطاب می‌کند. میرزا ملکم اما از درون روحانیان دریانمده بلکه از درون طبقه‌ی دبیران و دولتمردان ظهور کرده است. ملکم از خاندان ثروتمندی بوده است که نسل‌اندنرسل در دولت قاجار قدرت داشته‌اند. ملکم هم بر اثر تبعیدش توسط شاه قاجار، استامبول و اروپا را دید و مدتی هم مسفری ایران در پاریس بود. ملکم‌خان از چشمانداز یک دولتمرد به مسائل دوران خودش نگاه می‌کند و تا حدی شبیه به مستشارالدوله است و به هر حال جزو رجال درون دربار است. این سه نفر دارای تفاوت‌های فراوانی هستند اما مسالهای یکسان دارند و آن مشاهده فاصله‌ی میان ایران و کشورهای دیگر از لحاظ کیفیت زندگی است اما به تدریج این سه مواضع متفاوتی با یکدیگر می‌گیرند. در این دوران ما از خاطرات و سیاحت‌نامه‌ها دنیای ایرانی و درکشان از غرب را متوجه می‌شویم. نکته‌ی مهم این است که در این دوران این افراد حس می‌کنند زندگی یک صنعت است و جبر طبیعت نیست و ساختنی است. بنابراین اگر صنعت است پشت آن فکری وجود دارد و بنابراین در پشت این بحث ما با بحث ظهور سوژه روبه‌رو هستیم. در حقیقت یعنی اگر ایران خراب است انسان‌ها مسئول هستند و اگر اروپا درست است انسان‌های اروپایی مسئول هستند. در حالی که تا قبل از این مسلمانان ایرانی زندگی را جبری می‌دانستند، مثلاً می‌گفتند آمدن بیماری وبا طبیعی است، وبا آمده است و باید هر چند گاه یک‌بار این اتفاق رخ دهد و فکر نمی‌کردند که می‌شود جلوی آن را گرفت. در حقیقت پیامد این نگاه در دیدن کلان‌تر و در حوزه‌ی سیاست این است که پادشاهی و استبداد تا پیش از این امری طبیعی بود پادشاهی خوب بود و پادشاه بعدی‌اش بد بود. اساسا اگر این نگاه سوژه محور شکل نمی‌گرفت انقلاب مشروطه رخ نمی‌داد. در حقیقت باید این امر رخ می‌داد تا ایرانیان به سمت انقلاب حرکت کنند. ذکر

گفتمان

این تذکر نیز واجب است که در میان این افراد که ما آنها را نسل اول نامگذاری می‌کنیم اساسا مساله‌ای به نام سکولاریزم مطرح نبوده و مساله‌ی آنها علم و صنعت و کارخانه بوده است؛ مثلاً ملکم‌خان می‌گوید «روپا دو چور کارخانه دارد: کارخانه‌ی فلزسازی و کارخانه‌ی انسان‌سازی.» به طور کلی نگاه در این دوران بسیار صنعتی است و علمی. در حقیقت این نسل دولت را یک صنعت می‌دیدند، بوروکراسی را طبیعی نمی‌دیدند بلکه چیزی می‌دیدند که ساخته شده است که می‌توان گفت از این حیث این بحث بحثی کانتی هم هست.

- مروری اجمالی بر اندیشه موسوی‌اصفهانی**

او ح‌صول وحوش ۱۲۸۰ قمری یعنی چیزی حدود ۴۲ سال قبل از مشروطه سفرش را آغاز می‌کند. وی روحانی متمکنی است، از اصفهان به مشهد می‌رود و در مشهد تصمیم می‌گیرد که به حج برود اما این کار را نه از درون ایران بلکه از طریق قلیس و عشق‌آباد و روسیه و استامبول و قاهره انجام می‌دهد. اولین چیزی که در هنگام ورود به روسیه می‌گوید این است که خانه‌ها صاف هستند و چراغ‌های گازی روشن هستند. موسوی اما متوجه نمی‌شود که این چراغ‌ها چگونه کار می‌کنند. او می‌گوید که در درون آنها قلیله نیست اما این چراغ‌ها روشن هستند. اصفهانی از آسفالت صحبت می‌کند و طریقه‌ی شکل‌گیری آن را توضیح می‌دهد و برایش هیجان‌انگیز است که وقتی باران می‌آید کوچه‌های آنجا مانند ایران گل نمی‌شود. اصفهانی همچنین دوچرخه را می‌بیند و می‌گوید اینها اسب‌های آهنی هستند که سوارانشان تا پای‌شان را تکان می‌دهند این اسب‌های آهنی جیم می‌شوند و سریع حرکت می‌کنند! او در راه عثمانی سوار قطار می‌شود و آن را هم توصیف می‌کند. مواجهه اصفهانی با آب لوله‌کشی هم جالب است او می‌گوید که در دیوار سنگ‌شویه‌ای گذاشته‌اند که آب از دو شیر قاطی می‌شود (منظور آب سرد و گرم است) او در ادامه به سمت عربستان می‌آید و همه‌چیز را خراب می‌بیند. به طور مثال او می‌خواهد برای حج سرش را اصلاح کند اما حمامی وجود ندارد. وی شرح می‌دهد که همه در کوچه‌ها حمام می‌کنند. در ادامه اصفهانی به نجف می‌رسد اما نکته‌ی جالب این است که او معتقد است خداوند صنعت و رفاه را داده است تا در این دنیا اروپاییان خوب‌زندگی کنند، اصفهانی تاکید می‌کند که یک روز عبادت مومن به اندازه‌ی هزار روز اروپایی‌ها می‌ارزد و آنها نجس هستند و مدام تاکید می‌کند که حیف کافرند!

- مروری اجمالی بر اندیشه حاج‌سیاح**

او روحانی جوانیست که ذهن گشوده‌ای دارد، هیچ‌گاه از لفظ‌های کافر و نجس استفاده نمی‌کند؛ بسا اروپایی‌ها گفت‌وگو می‌کند و از آنان خرید می‌کند و به هر کجا که می‌رسد خیلی زود آنجا را با ایران مقایسه می‌کند؛ مثلاً او در یکی از سفرها به کتابخانه‌ای سر می‌زند و توضیح می‌دهد که کتاب‌ها در قفسه‌هایی روی هم چیده شده‌اند و کتاب‌ها را با نردبان می‌آوردند و وقتی می‌فهمند که او شرقی است سکه‌هایی را نزد او می‌آورند. سیاح تشخیص می‌دهد که سکه‌ها مال دوران خلفا و صفوی است و برایشان نوشته‌های سکه‌ها را ترجمه می‌کند و تعریف می‌کند که به سبب این کار او مقدار فراوانی به او لیر می‌دهند. او همچنین به دارالمشوره‌ها (مجلس) و به کارخانه‌های توپ‌ریزی و تیاتورها (تئاترها) سر می‌زند. او خیلی زود متوجه می‌شود که اروپا چیزی درست کرده است که با ما جور در نمی‌آید.

ورای حد تقریر

◀ **سعید حجاریان**
نظریه پرداز سیاسی

یکی از مباحث کلامی سابقه‌دار در فقه شیعه مبحث تصور از ذات، صفات و افعال خداست. ذیل این بحث ریشه‌دار همواره دو گرایش افراطی و تفریطی وجود داشته است که در سطور زیر به آنها اشاره می‌شود.

ذات: در زمینه ذات باری تعالی آیاتی داریم **۱** **ک**سه بیانگر وجوهی هستند که به معنی الاخص به الهیات بازمی‌گردند. در قرآن آیاتی وجود دارد که بسیاری در تفسیر آنها در‌مانده‌اند. به‌عنوان مثال درباره آیاتی همچون «يَذُ اللَّهُ قُوَّةً اُبْدِيَهُمْ» (دست خدا بالای دست‌های آنان است) و «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا بِقَهْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند، و حال آنکه روز قیامت زمین یکسر در قبضه [قدرت] اوست؛ و آسمان‌ها پیچیده به دست اوست؛ او منزّه و برتر است از آنچه [یا وی] شرّیک می‌گردانند) و «قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیْذِیْ اَشْكُرُكَ ثَمَ كُنْتُ مِنَ الْعَالِینَ» (ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که با دو دست خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر کردی از [جمله] برتری‌جویانی؟) این پرسش وجود دارد که «بد» به چه معنا به کار رفته است؟ درباره نخستین آیه بعضی که تنها به ظاهر قرآن بسنده کرده‌اند، معتقدند خدا دست دارد ولی انسان از کیفیت آن بی‌خبراست و عده‌ای دیگر با تأویل معتقدند کلمه «بد» مجازی است از قدرت. درباره دومین و سومین آیه نیز این مسأله تکرار شده است و عده‌ای معتقدند خداوند دو جاره به اسم «بد» دارد که از کیفیت آنها بی‌اطلاعیم و عده‌ای می‌گویند اساساً خدا بسیط است نه مرکب و از این رو دو دست را «کمال قدرت» معنا می‌کنند. آیه دیگری داریم که می‌گویند: «وَجُوهٌ یُّوَمِّلُونَ نَاصِرَةً اِلَیْ رَبِّهَا نَاطِرَةً» که به معنایش می‌شود: «در روز قیامت صورت‌هایی شاداب و مسرور هستند و به خدا می‌نگرند.» درباره این آیه دسته اول می‌گویند خداوند در قیامت قابل رؤیت است ولی دسته دوم معتقدند که مُدرک- که انسان باشد- نمی‌تواند بر بی‌نهایت که خدا باشد احاطه پیدا کند یعنی مُدرک در مدرک نمی‌گنجد؛ مدرک محیط بر مدرک است نه بالعکس.

۲ **صفات:** خداوند دارای صفات انسانی است؛ مانند قادر، رازق، رحیم، کریم و… در اینجا متألّهین و متکلمین به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی این صفات را شبیه صفات انسانی می‌دانند و از کم‌و کیف آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و دیگری با تأویل، خدا را منزّه از این صفات می‌دانند و فی‌الواقع لا‌ادری هستند.

۳ **افعال:** بعضی افعال خدا که در قیاس با افعال انسانی بر ساخته شده است، از نظر دسته اول اشکالی ندارد که به وی نسبت داده شود. مثلاً دربراره آیه «..اللّٰهُ خَیْرُ الْمَآکِرِینَ» می‌گویند حلیه‌گری دون شأن خداوند نیست و در مورد آیه «لّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهٖمْ» مسخره کردن را دون شأن خدا نمی‌دانند. این در حالی است که تأویلیون این قبیل افعال را کسر شأن خداوند می‌دانند و معتقدند افعال در ساحت قدس جایی ندارد و با تأویل سعی دارند بگویند که بند گان خدا به جای خدا مکر می‌کنند یا بند گان هستند که مسخره می‌کنند. یعنی صفات را به مؤمنین مربوط می‌کنند و آنها را به‌جای خدا می‌نشانند.

با این مقدمات باید گفت که فی‌الواقع دو گروه هستند که در انتهای دو طیف تفسیری قرار گرفته‌اند که به گروهی «مشبّه» و به گروهی «تنزیه» گفته می‌شود. مشبّهه برای خدا نوعی انسان‌شکلی گری (Anthropomorphism) قائل‌اند و او را کمابیش شبیه انسان تصور می‌کنند. در

هر دوهفته یک بار یادداشت‌های سعید حجاریان را در این صفحه بخوانید.

دست خدا بر سر کیست؟

مقابل، تنزیهیه هر گونه صفت انسانی خدا را نفی و با تأویل وی را تنزیه می‌کنند. با غور در تفکرات این دو گروه باید گفت تشبیه زیاد موجب «ضنم‌پرستی» و تنزیه زیاد موجب «عدم‌پرستی» می‌شود. این دو گروه در خصوص یکی از صفات خدا بحث جالبی مطرح می‌کنند که آیا خداوند سایه دارد یا خیر. در روایات شیعه و سنی آمده است که «السلطان العادل ظل الله فی الارض». این روایت می‌گوید که سلطان عادل سایه خدا در زمین است. وقتی خدا سایه داشت و سایه‌اش قدرت زمینی بود طبعاً دست او نیز سایه دارد و اینجا پرسشی به‌وجود می‌آید که آیا باید مانند مشبّهه به کلی این دست را تشبیه به دست بئی کرد که کاملاً زمینی است یا مانند تأویلیون از خدا رفع ید کرد. وقتی از خدا رفع ید کردیم، طبعاً رفع سایه نیز کرده‌ایم. من معتقدم به علت متابعت ظل از ذی ظل، سایه از صاحب سایه تبعیت می‌کند. در این مبحث، فرقه‌های مشبّهه و مجسّمه می‌خواهند این رابطه متابعت را آن قدر رقیق کنند که بگویند فقط دست خدا سر ماست؛ مانند قوم بنی‌اسرائیل که خود را قوم برگزیده خدا می‌دانستند اما تأویلیون بیشتر تمایل دارند که بگویند اگر نمی‌توان از خدا رفع ید کرد، باید ظل را به ذی‌ظّل نزدیک کرد و رفعت و علو خدا را به سایه او نیز نسبت داد به طوری که آن سایه همه جا را دربر بگیرد. مانند صفت رحمان که رحمت شامله الهی است و گبر و ترسا و مؤمن نمی‌شناسد و همگی از خزانه غیب‌اش وظیفه‌ خوانند. درست مانند خورشید؛ خورشید به همه جا می‌تابد و جایی را بی‌نصبب نمی‌گذارد و اگر خورشید می‌خواست عده‌ای را محروم کند، معلوم نبود دنیا چه می‌شد. قدیم‌ها به دستگاه عکاسی می‌گفتند «حبس ظل» و گویا اکنون عده‌ای می‌خواهند با خداوند عکس یادگاری بگیرند و برای خودشان نگه دارند و آن را به هیچ کس ندهند.

از این مقدمات که بگذریم، در مقوله الهیات سیاسی بحثی جدی وجود دارد که اولین بار آن را والتر بنیامین مطرح کرد. بنیامین معتقد است که مونوتئیسم از جهاتی می‌تواند باعث اقتدارگرایی شود." تقریباً مانند شعار «خدا، شاه، میهن». از طرف دیگر همین مونوتئیسم با قرآنتی دیگر می‌تواند رابطه خالق و مخلوق را طوری تفسیر کند که گویی همه موجودات آیات و جلوات خدای واحد هستند که در این صورت می‌توان به پلورالیسم رسید. در عرفان امام خمینی نیز می‌خوانیم که رابطه خدا با خلق شبیهه رابطه نور با شیشه‌های رنگی است یعنی تا زمانی که نور نباشد، رنگ شیشه‌ها مشخص نمی‌شود و همه چیز سیاه نمایان می‌شود و با تابیدن نور است که رنگ‌های متکثر معلوم می‌شود. در کتاب معروف «مبایذ مابعد الطبیعی علوم نوین» ادوین برث اثبات می‌کند که هم علوم دقیقه و هم علوم انسانی برخلاف نظر پوزیتیویست‌ها پشت‌صحنه‌ای دارند که وی آن را مبایذ مابعد طبیعی می‌نامد. برث فی‌الواقع می‌خواهد بگوید که نوعی الهیات پشت علوم تجربی و انسانی نهفته است که به‌خصوص در علوم سیاسی بارز است. هم اکنون دیسپلینی به‌نام الهیات سیاسی در حوزه علوم انسانی وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه تئوری‌ها و اعمال سیاسی مبتنی بر الهیات خاص خودشان هستند و افرادی چون اشمیت، روزنساوکا، ایلاس، آدورنو، بنیامین و… از فحول این رشته هستند. اگر بخواهیم بگویم که آیا در ایران می‌توان دو نوع الهیات سیاسی داشت و آن را منتسب به اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان کرد و آبشخور افکار و اعمال سیاسی آنها را به الهیات خاص خودشان مرتبط کرد، می‌توان نشان داد که اساساً الهیات اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی با یکدیگر متفاوت هستند؛ چه در مسأله تشبیه و تنزیه و چه در مسأله ربط حادث به قدیم، به این معنا که اصول‌گرایان بیشتر تشبیهی و اصلاح‌طلبان بیشتر تنزیهی هستند.

* Telos, Volume. 1987, Num. 72

تاریخ

گزارش تاریخ تجدد ایران ۳

مصالحه قدیم و جدید

نقش و جایگاه قائم‌مقام‌فراهانی در پی‌ریزی توسعه

میرزا ابوالقاسم فراهانی، زاده عصر نخستین مواجهه بوده؛ جایی که ایسران به رویارویی با جهانی دیگر گونه رفته بود و برای نخستین بار برعقب‌ماندگی خود آگاه شد و آنان که صدای رسای این آگاهی شدند و نهیب برآوردند، بی‌گمان نخبگان این عصر بودند که قائم مقام در رأس آنها قرار داشت. ایران از قافله توسعه بازمانده بود و مردم نساآگاه از دگرگونی‌های جهان به شیوه قرن‌های گذشته زیست می‌کردند. از آن بدتر اما شکست سهمگین از روسیه بود. در دوران جنگ، میرزا عیسی مشهور به میرزای بزرگ پدر قائم مقام بود که کنار ولیعهد فقید عباس میرزا هر آنچه در توان داشتند را برای مبارزه هزینه کردند، اما پایان تلخ جنگ‌ها و مرگ زودهنگام ولیعهد اصلاح‌طلب رویاهای زیادی را بر باد داد. اکنون میرزا ابوالقاسم وارث پدری بود که بذره‌ای اصلاح را با همراهی عباس‌میرزا کاشته ولی آن‌قدر فرصت نشده بود که جوانه زدن آن را به نظاره بنشیند. بنابراین پسر، باغبان دشتی عظیم شد که بذره‌ای تازه و اند کش در دست باد قرار داشت. جدال کهنه و نو به تازگی آغاز شده بود و حافظان نظم کهن به سختی در پاسداری آن کمر بسته بودند. دارالسلطنه تبریز با توجه به آنچه در جریان جنگ‌ها از سر گذرانده بود، پینتاز نظم نو بود و تهران به عنوان پایتخت به سنت‌های قدیم وفادار مانده بود اما زمانی که مر کر حکومت هنوز در سایه شیوه‌های کهن اداره می‌شد، امید اصلاح دور از دسترس بود. حضور قائم‌مقام در پایتخت سبب شد تا تهران رفته‌رفته در امتداد تبریز قرار گیرد.

● از تباروزیران

خاندان قائم‌مقام از دوره صفویه به صورت موروثی در امور دولتی و دیوانی حضور و فعالیت داشتند. جد آنها میرابوالفتح مشهور به میرمهرداد، در دربار صفوی، سمت مهرداری را برعهده داشت که از او دو پسر به نامهای حسن و حسین باقی ماند. حسین که بعدها در اثر مجاهدت و مطالعه به یکی از فضایی زمان خود مبدل شد و به میرزا محمدحسین وفا شهرت یافت، وارد دستگاه دیوانی کریم‌خان شد. به واسطه کاردانی در امور بعد از سقوط کریم‌خان و روی کار آمدن آغامحمدخان موقعیت خود را حفظ کرد و پس از آنکه به سبب پیروی قادر به ادامه خدمت نبود، برادرزاده خودمیرزا عیسی (فرزند حسن) را برای کار در دستگاه قاجار معرفی کرد. میرزاعیسی مانند دیگر اعضای خاندانش فردی کوششا و صاحب کیاست بود و به زودی توانست این امر را به اثبات برساند. به همین سبب فتحعلی‌شاه

● ادامه از صفحه ۸

۱۲ عدالت، یگانه ماموریت

رئیس‌جمهور در همایش سراسری قوه قضائیه اظهار داشته است:«قوه قضائیه افتخارش اجرای احکام دین است و جامعه‌ای داریم که برای اقامه قسط آمده و مهیاست. قوه قضائیه مسئولیت بزرگی بر عهده دارد و خدمت بزرگی به کشور می‌کند و هیچ وقت راضی نیستیم کسانی بخواهند به‌خاطر یک فرد یا یک شعبه و بخشی از قوه قضائیه، این دستگاه را تحطئه کنند.» دکتر روحانی تصریح کرد: «درست است که قوه قضائیه ما سنگین‌ترین مسئولیت برای اجرای عدالت را در کشور بر عهده دارد، اما در عین حال قرآن می‌گوید، مبعوث شدن انبیاء و نزول کتب آسمانی به عنوان میزان و معیار سنجش حق و باطل برای این است که مردم برای اقامه قسط قیام کنند. این یعنی کسانی که باید قسط و عدل را مستقر کنند، مردم هستند و ما با کمک مردم می‌توانیم عدالت را مستقر کنیم.» قوه قضاییه در همه جای جهان

سازندگ

با توجه به اعتماد کاملی که محمدشاه در اوایل سلطنت خود به او داشت و دستش را در امور اداری و مملکتی بازگذاشته بود، قائم‌مقام نیز از این فرصت برای کوتاه کردن دست‌های زیاده‌خواه بهره برد. کوشید شایسته‌سالاری را در این دستگاه مینا قرار دهد. اقدام دیگری که سبیل دشمنی‌ها را به سوی او روانه کرد اصلاح هزینه‌های دربار، شاه و شاهزادگان بود.



● سامان اداری

بیراه نیست اگر تاریخ مدرن اداری و سیاسی ایران را تاریخی فساد بدانیم. سیستم سنتی درون خود کار کرده‌ایی داشت و اگرچه قبیله‌ای و خاندانی بود اما این شیوه اداره سرزمین مبانی خود را از درون جامعه ایران می‌گرفت و در محدوده خود کارآمد بوده به گونه‌ای که جهان‌بینی سستی گمانی بر ناعادالاته بودن آن نداشت. با ورود مفاهیم اداری مدرن به ناگاه ارزش‌های سنتی به ضد خود مبدل شدند. رشوه‌خواری که کرداری پذیرفته‌شده نزد عمال دولتی و مردم بود در این رویکرد جدید تقبیح می‌شد و دریافت مواجب خارج از معمول و بر مبنای وابستگی‌های خاص صورت می‌گرفت. در چنین میانه‌ای مسیری صعب پیش پای قائم‌مقام قرار گرفته بود. او باید حکومتی قبیل‌های و خاندانی را به دولتی متمرکز و مدرن رهنمون می‌کرد. این امر را بیشتر در دارالسلطنه تبریز همکام با پدرش به یوشتر آزمایش گذاشته بود و توانسته بود نیروهای گریز از مرکز را درون یک قدرت مسلط حل کند اما کار در تهران به مراتب دشوارتر بود. آن کس که برای چنین کارزاری برابر نظم پیشین تعلیم دیده بود و به آموزش، تجربه و دانایی لزوم استقرار نظم جدید در دریافته بود، پیش از آنکه بر تخت تکیه زنده از دنیا رفته بود. با این حال در سایه آگاهی و فراست قائم‌مقام فرزند عباس‌میرزا بر تخت تکیه زد و کار سامان کشور آغاز شد. او از پرداخت مواجب غیرلازم به افرادی که سربار نظام اداری مملکت بودند، جلوگیری کرد و با اینکار دشمنان زیادی را برای خود دست‌وپا کرد اما بر آن اصرار ورزید. همچنین با توجه به اعتماد کاملی که محمدشاه در اوایل سلطنت خود به او داشت و دستش را در امور اداری و مملکتی باز گذاشته بود، قائم‌مقام نیز از این فرصت برای کوتاه کردن دست‌های زیاده‌خواه بهره برد. کوشید شایسته‌سالاری را در این دستگاه مینا قرار دهد. اقدام دیگری که سبیل دشمنی‌ها را به سوی او روانه کرد اصلاح هزینه‌های دربار، شاه

وکیل ملت...

کشور و بهبود زندگی مردم، باید احساس امنیت همگانسی و همه‌جانبه به وجود آید و نیز همه قوا باید دست به دست هم دهند تا راه جذب سرمایه داخلی و خارجی هموار گردد. به گفته رئیس‌جمهور برخی قدرت‌ها در پی میلیتاریزه کردن فضای خاورمیانه هستند تا سرمایه‌های ملی به جای رفتن به سوی توسعه و ریشه‌کنی فقر و بیکاری، صرف جنگ شود. مدیران کشور نباید در دام توطئه آنها سقوط کنند. سهم

دولت در کاهش جرم و جنایت، تلاش برای توسعه اشتغال و رفع فقر است که هماهنگی همه قوا را می‌طلبد و اگر دیگران ساز ناکو ک بزنند دولت نمی‌تواند موفق شود چنانکه روحانی نیز اشاره کرده است که «همی‌شود مسایلی سیاست داخلی، سیاست خارجی، مباحث اقتصادی و امثال آنها را بدون همکاری حل و فصل کرد. همواره اگر توفیقی به دست آمده در سایه تعامل و همکاری همه قوا با هم بوده است.» می‌توان گفت بخش اعظم مسایلی که ایران در حوزه

^[1] در حوزه وظایف مستقیم دولت نیست و رفع آنها فقط از طریق هماهنگی قوا میسر است

^[2] بخشی از وظیفه کاهش فقر و توقف انتقادات حقوق بشری نیز بر عهده قوه مقننه است

^[3] روحانی اشاره می‌کند که «مروز باید با توجه به شرایط زمان و مکان و دانش اجتهاد پویا لویج بهتر و قوی‌تری تهیه شود تا در کنار

و شاهزادگان بود، وی به این منظور حتی برخی از فرامین شاه مبنی بر بخشش‌های غیرمعارف را نیز نقض کرد. «دولت سرباز می‌خواهد، دعاگو نمی‌خواهد.» سخنی است که از قول او روایت می‌شود و نشان‌دهنده عمق تلاش او برای حذف متملقان و بیکارگان از نظام اداری و سیاسی ایران است.

● ادب مرد به ز دولت اوست

قائم‌مقام در مقدمه رساله جهادیه، خود را بیشتر مرد ادب می‌داند تا سیاست و می‌نویسد از جمع فضایل دوران به پیگیری نظم و نشر رغبت بیشتری دارد. آنتحان که قلمی بی‌نظیر داشت و این ویژگی البته خصلت دبیران ایرانی از دیرباز بود. چنان که ابوالفضل بیهقی در قله این راه ایستاده است. در باب توانایی این قلم شاید هیچ حکایتی به اندازه آنچه لسان‌الملک سپهر آورده است، حق مطلب را ادا نمی‌کند. «مع‌القصبه بعد از بازداشتن قائم‌مقام در بالاخانه دلگشا، شاهنشاه قاضی فرمودند نخستین قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی به من نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادویی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را ببینم فریفته شوم او را رها کنم.» او در نظم و نشر توانا بود و آثاری را در این رابطه به رشته تحریر در آورده بود اما آنچه در این رابطه اهمیت اساسی دارد و نقطه عطفی در نشر فارسی به شمار می‌آید، منشآت (نامه‌ها)ی اوست که اگرچه به قصد خلق اثری ادبی به رشته تحریر درنیامده است اما تحولی در نثر فارسی است. این‌نامه‌ها از تکلف نگارشی آن روزگار رهاکنده شده و ردپای نوگرایی و تجدد در آن آشکار است و این همه در حالی است که قائم‌مقام نثر کهن را به خوبی می‌شناخت و نسبت به آن آگاهی داشت ولی در عین حال از آن عبور کرد. این سبک جدید تأثیری عمیق بر مخاطبان اغلب سیاسی نامه‌ها داشته است.

● در دامگه توطئه

بنابر آنچه ناظران در مورد قائم‌مقام نوشته‌اند، او همان‌گونه که در عهد ولیعهدی عباس‌میرزا خود را صاحب‌جایگاهی رفیع می‌دید، به گونه‌ای که در امور نائب‌السلطنه دخالت می‌کرد، در زمان حضور در تهران و وزارت محمد شاه نیز به این رویه ادامه داد و عملًا تا زمان تحکیم قدرت شاه که با برکناری‌اش همراه شد، او نظارتی تمام بر امور کشور داشت. استقلال رأی، قوت بیان و قدرت قلم قائم‌مقام دشمنی‌های زیادی در داخل و خارج برانگیخته و بسیاری را از پیگیری مطالبات ناحق خود بازداشته بود. بنابراین اتحاد نامیمونی میان دشمنان داخلی و خارجی او بویژه انگلستان صورت گرفت و شاه در حالی که تنها چند ماه از سلطنتش می‌گذشت و در کوتاه زمانی به لطف درایت وزیر جایگاهی محکم بر تخت یافته بود، دستور کمر صی و سپس خفه کردنش را صادر کرد و اینگونه رسم نامبارک وزیر کشی در تاریخ ایران امتداد یافت. هرچند مرگ برای قائم‌مقام پایان نبود و در فاصله چندسال روحش در قامت امیرکبیر بار دیگر پر تو امید ی برافق‌های تاریک زمانه انباخت.

آرای وحدت رویه تکلیف کلیه این پرونده‌ها را روشن کرد اما متأسفانه در موارد دیگری قضات به دلیل ابهام ماده ۹۱ اعاده دادرسی یا اعمال ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی جدید را نپذیرفته‌اند.
بسا توجه به اینکه تعداد کل پرونده‌های محکومان به اعدام زیر۱۸ سال در کشور کمتر از یکصد مورد است و ایران در حالی متهم است تنها کشوری در جهان است که این مجازات را برای زیر۱۸ سال اعمال می‌کند که می‌توان بسا تصمیم قاطع و عام درباره این موضوع و صدور وحدت رویه، مستندا به ماده ۲۱۰ قانون برنامه پنجم توسعه و ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی، به سادگی یکی از مهم‌ترین اتهامات حقوق بشری برای کشور را یکبار و برای همیشه پایان بخشید.

✳ بنا به پیشنهاد قضاینه، در تاریخ ۱۳۳۳/۴/۲۷ هفته اول تیرماه به عنوان هفته قوه قضائیه در شورای فرهنگی عمومی مطرح شد و به تصویب رسید.

لوتر معتقد بود به جای پرداخت پول به کلیسا افراد بهتر است به فقرا کمک کنند تا از این طریق هم رضایت خدا را جلب کنند

و هم به رشد معنوی یک فرد کمک شود. او این پرسش را مطرح کرد که چرا پاپ کلیساها را به صورت کاخ‌های سلطنتی بنا می‌کند و پول آن را در اختیار فقرا قرار نمی‌دهد. این پرسشی بود که شاید ذهن شمار زیادی از مردم را درگیر کرده بود اما تنها تعداد کمی شجاعت پرسیدن آن را پیدا کرده بودند

دنیای طبیعی مسیحیت که همه چیز درون آن عادی جلوه داده شده بود، به ناگاه با چالشی عظیم مواجه شد. پیش از این گاهی در گوشه‌ای کسی اندیشه‌ای خلاف نظر رهبران کلیسا می‌داشت، به سرعت تکفیر شده و به جرم آن مجازات‌هایی سنگین را به جان می‌خرید اما این‌بار موضوع به مراتب پیچیده‌تر بود. گفتمان الهیاتی جدیدی در حال نضج بود و صورتی دگرگونه از دین عرضه می‌کرد که با آنچه تا آن روز آباء کلیسا در تقدیس و تدریس آن کوشیده بودند تفاوت‌های آشکار داشت. در این لحظه این تنها دین مسیحیت نبود که چالشی عمیق را تجربه می‌کرد بلکه مجموعه ساختار اجتماعی که بخش عظیمی از آن وابسته دین و رهبران آن بود، در آستانه فروپاشی و دگرگونی قرار گرفت. مفاهیم از معانی گذشته خود تهی شده و معانی جدید را پذیرا می‌شدند. خدا، مسیح، روحانیت، کلیسا، برزخ، دوزخ، بهشت و… در حال تولید منظومه جدیدی در اطراف خود بودند که مصلحان دینی آنها را خلق می‌کردند. این همه در حالی رخ می‌داد که کلیسای کاتولیک در یکی از بدترین شرایط ممکن از زمان تأسیس به‌سر می‌برد. پاپ در قامت یک رهبر معنوی در حال ثروت‌اندوزی بود، مناصب روحانی را خریدوفروش می‌کرد، بهشت را می‌فروخت و در ازای دریافت پول گناهان را می‌بخشید و موقوفات و عواید دینی یکسره سر از جیب رهبران کلیسا درمی‌آورد. در چنین شرایطی وقوع اعتراضات و اصلاحاتی به منظور تغییر این شرایط لاجرم بود اما آنچه در عمل رخ‌داد را کسی به انتظار ننشسته بود و در نهایت شکافی در مسیحیت پدید آورد که گستره آن را برای قرن‌ها در نظم سیاسی و اجتماعی اروپا و جهان شاهد هستیم.

● تحول در اندیشه

در نوامبر ۱۴۸۳ مردی چشم به جهان گشود که سرنوشت اروپا را دگرگون کرد. لوتر دوران کودکی خود را در حالی سپری کرد که تحت تعالیم دشوار مذهبی قرار گرفته بود. او که در اثر این تربیت وجدانی حساس داشت، همواره در وحشتی عمیق از دوزخ و حتی عیسی به‌سر می‌برد چرا که تصاویری که در کودکی از مسیح در ذهن داشت مردی غضبناک و داوری سختگیر را ترسیم می‌کرد. او تحت تربیت مادری خرافی قرار داشت، همچنان که بسیاری از مردمان روزگار او به افسانه‌های جن و پری باور داشتند و این تربیت شخصیتی همسان با دیگر مردمان روزگار از او ساخته بود. هانس لوتر پدر مارتین کارگر ساده معدن بود که آرزو داشت فرزندش قاضی شود و به همین دلیل او را در تحصیلاتش همراهی کرد. مارتین به دانشگاه اورفورت رفت اما درست زمانی که چند روز به پایان تحصیلاتش در رشته حقوق مانده بود، به منظور پاسداشت نجات از حادثه‌ای که زندگی‌اش را تهدید می‌کرد به دیر راهبان آگوستینی پیوست و راهبی افراطی شد که مدام در حال دعا، نماز و اعتراف بود اما این شیوه زندگی مطلوب او نینفاد و بار دیگر به دانشگاه بازگشت. در سال ۱۵۱۲ از دانشگاه دکتری الهیات دریافت کرد و سپس در همان‌جا به تدریس پرداخت و صاحب کرسی الهیات شد.

● اعلامیه ۹۵ ماده‌ای

مارتین لوتر در سال ۱۵۱۷ در قامت استاد الهیات دانشگاه ویتنبرگ، اعلامیه‌ای ۹۵ ماده‌ای نوشت و آن را بر سر در کلیسای کوچک ویتنبرگ نصب کرد. به یقین حتی خود او گمان نمی‌کرد چنین اقدام به ظاهر حاشیه‌ای زمینه‌ساز تحولی عظیم در تاریخ مذهبی اروپا شود و واکنش‌هایی چنین پر دامنه به دنبال داشته باشد. آنگونه که خود نیز اعتراف می‌کند، خواست او این نبود که اعلامیه سر زبان‌ها بیفتد. لوتر این کار را طی پایبندی به سنت دانشگاهی آن عصر انجام داده بود تا از درون آن مناظره‌ای در رابطه با نحوه دریافت مالیات به وسیله کلیسا ایجاد شود اما این مناظره به افشاکری در رابطه با آموزش گناهان مبدل شد و در جریان آن لوتر برای مردم آشکار کرد که چون آلبرت براندنبورگ اسقف اعظم ماینز برای خرید مقام خود دچار کمبود پول شده بود، فروش گناه در محدوده قلمروی خود را آزاد اعلام کرد. لوتر نامه‌ای در این رابطه به اسقف نوشت و نسخه‌ای از اعلامیه را ضمیمه آن کرد، به این ترتیب لحظه به لحظه بر شهرت او افزوده شد، به گونه‌ای که اعلامیه صدها بار تجدیدچاپ، ترجمه و در سراسر آلمان و اروپا توزیع شد اما این شهرت از آن هم فراتر رفت و آن زمانی بود که لوتر حاضر نشد از ادعاهای خود دست بردارد و نامه پاپ را در آتش انداخت. پاپ نیز در مقابل لوتر را تکفیر کرد و حکم دستگیری وی صادر شد اما چون حاکم ایالت ساکسونی نوعی بی‌طرفی پیشه کرد و با نمایندگان پاپ در این رابطه همکاری نداشت، این امر میسر نشد. بنابراین لوتر با یک اعلامیه دانشگاهی به انبار باروت اروپا کبریت زد.

● نظم نو

تمرکز مفاد این اعلامه بر بخشش گناه از طریق خرید آن و پاره‌ای از مسائل درونی کلیسا نظیر غسل تعمید و شیوه مواجهه با کتاب مقدس و آموزش مسیحیان بود. پیش از لوتر نیز کسانی این سیستم را مورد اعتراض قرار داده بودند اما نیاز مالی کلیسا و علاقه به ساختن عمارت‌های جدید کنار لزوم خرید مناصب دینی از کلیسای کاتولیک و طمع مال‌اندوزی، بسیاری از اسقف‌های محلی را ترغیب به انجام آن می‌کرد.

بخشایش گناه در این عصر مطابق آنچه کلیسا مقرر کرده بود، فرآیندی پیچیده و پرهزینه شده بود که افراد در جریان طلب



پدر اصلاح دینی

۵۰۰ سال از شروع نهضت اصلاح دینی در جهان مسیحیت گذشت

شمار زیادی از مردم را درگیر کرده بود اما تنها تعداد کمی شجاعت پرسیدن آن را پیدا کرده بودند. بنابراین لوتر حنجره‌ای بود که صدای یک ناراضیتی جمعی از آن به گوش می‌رسید. به همین سبب او و پیروانش را پروتستان (معترضان) نامیدند. آنان چنین می‌پنداشتند که کلیسا از آیین حقیقی مسیح فاصله گرفته است و به مرور دیگر نه‌تنها پاسخگوی نیازهای معنوی مردم نخواهد بود بلکه باری سنگین به لحاظ مادی و روانی بر آنان تحمیل خواهد کرد. به علاوه روحانیون به عنوان نمایندگان مسیحیت به گناهان آشکاری آلوده بودند که نور ایمان را در اذهان مردم کمرنگ می‌کرد.

● بارقه‌های اصلاح

فساد در عمیق‌ترین لایه‌های کلیسا نفوذ کرده و روحانیت غرق در بی‌اخلاقی شده بود. کشیشانی که براساس تعالیم کلیسای کاتولیک باید تجرد اختیار می‌کردند، به اعمالی خلاف اخلاق توسل می‌جستند و در حالی که مردم را از می‌خواری و شرطبندی منع می‌کردند، خود از مستی و قماربازی پرهیز نداشتند. این همه در حالی رخ می‌داد که کلیسا خود را یگانه نماینده و مفسر پیام الهی روی زمین می‌دانست و در این میان تکفیر چماقی محکم بود که هر مخالفتی را به سکوت می‌کشاند.

پیش از مارتین لوتر نیز تلاش‌های اصلاحی به منظور دگرگونی باورهای کلیسا صورت گرفته بود و ساده‌سازی است اگر گمان کنیم هر آنچه در این عصر روی داد، حاصل تفکرات یک فرد یا در نتیجه فشارهای همان عصر بود. لوتر شخصاً از اندیشه‌های جان وایکلیف و جان هاس متأثر بود که هر دو از سوسی کلیسا تکفیر شده بودند و جانشان در خطر افتاده بود. وایکلیف از جمله نخستین مدافعان ترجمه کتاب مقدس به زبان‌های محلی بود که از آن طریق مردم مستقیم و بی‌واسطه بتوانند با آموزه‌های دینی در ارتباط باشند.

در همین راستا یکی از نخستین اقدامات لوتر با توجه به آشنایی او با زبان، تخصص در الاهیات و مطالعه بی‌واسطه کتاب مقدس که موجب تحول در تفکر خود او شد، ترجمه انجیل بود که تا پیش از آن ترجمه نمی‌شد. لوتر این کتاب را به گونه‌ای بسیار روان از یونانی به آلمانی ترجمه کرد تا بدون واسطه در دسترس همگان قرار گیرد. به علاوه در خلال آن سبک رسمی نگارش کلیسایی را کنار گذاشت تا متن برای مردم عادی قابل فهم باشد. این ترجمه کنار دیگر یادداشت‌های اصلاحی لوتر با وجود ممنوعیت آن، به وسیله کلیسا در سطحی وسیع مورد استقبال قرار گرفت و شورش‌هایی را در شهرهای مختلف آلمان علیه نظم کلیسایی به دنبال داشت. در

چنین شرایطی لوتر که زندگی مخفیانه پیشه کرده بود، لازم دید به میان مردم بازگردد تا از شورش‌های کور جلوگیری شود و جنبش را تعدیل کند.

مدتی از پایان زندگی مخفیانه او نگذشته بود که در یک اقدام دیگر در مخالفت با کلیسا با راهبه‌ای به نام کاترین ون بورا به صورت رسمی ازدواج کرد و از او صاحب ۶ فرزند شد، این در حالی بود که تا آن روز تعالیم رسمی کلیسای کاتولیک ازدواج را برای کشیشان منع کرده بود.

لوتر همچنین معصومیت پاپ را زیر سؤال برد و تمامی مؤمنان را کشیش خواند، به عقیده او هر کس می‌تواند با تکیه بر کتاب مقدس مسیر خود را یافته و روحش را رستگار کند. در حقیقت لوتر مسیحیت را از بند پیچیدگی مناسک و وابستگی صرف آن به کلیسا و کشیشان رها کرد و در چارچوب آن رابطه انسان با خدا را بازتعریف کرد. اقدام دیگر لوتر که بیشتر جنبه فرهنگی داشت اما همراه خود نوعی اعلام تفاوت و استقلال از کلیسای کاتولیک را در پی داشت تحول در زمینه موسیقی مذهبی بود. او آوازهای کلیسای پروتستان را پدید آورد که اغلب آنها برگرفته از سرودهای قرون وسطی و زبور داوود بود. این تغییر بعدها اثری شگرف بر کل موسیقی اروپا گذاشت و تحولات بزرگی را در پی داشت.

● پیروزی پروتستانتیسم

آنچه در نهایت موجب شد پروتستانتیسم به عنوان یک حرکت صاحب پایگاه رسمی شود، اتحاد لوتر با شاهزادگان آلمانی بود. نامداران و اشراف‌زادگانی چون اولریش فن هوتن و فرانتس فن‌زیکنگن به سبب مخالفت با مذهب کاتولیک یا علاقه به پروتستان نبود که با لوتر همراهی کردند بلکه آنها به دنبال آلمانی متحد بودند که ناچار نباشد دارایی‌های خود را در اختیار پاپ قرار دهد و از آن فرمان براند. بنابراین این گروه اندیشه جدیدی که می‌توانستند به آن جنگ زده و از پاپ دور شوند را با استقبال پذیرفتند.

زمانی که قرار بود لوتر را بنابر حکم کلیسای کاتولیک بسوزانند به جز راهبان آگوستینی که در جرگه آنها قرار داشتند، دانشجویان دانشگاه ویتنبرگ نیز به حمایت از استاد خود برخاستند. همچنین مردم شهر نیز این پشتیبانی را ادامه دادند. اندیشه لوتر در آلمان محدود نماند و طرفداران زیادی میان مردم و روشنفکران در سراسر اروپا پیدا کرد. تفکراتی که تا آن زمان در حصار مغزها مانده بودند، فرصت یافتند تا به زبان جاری شوند. فیلیپ ملاشتون از جمله این افراد بود که شاید اگر لوتر این مسیر را پیش رویش نگشوده بود، تا آخر عمر به عنوان یک استاد دانشگاه به کار خود ادامه می‌داد. ژان کالون در بخش فرانسوی‌نشین سوئیس و اولریش تسوینگی در قسمت آلمان‌نشین این کشور از جمله دیگر افرادی بودند که به شیوه‌های گوناگون جرأت بیان دیدگاه‌های خود را یافتند. انگلستان نیز که از دخالت‌های پاپ در امور داخلی خود به سته آمده بود این فرصت را یافت که کلیسای خود را از کلیسای کاتولیک جدا کند. دانمارک، سوئد و نروژ در شمال اروپا نیز مقاصد دیگر عقاید لوتر بودند.

این انتشار اما دست کم در آغاز عواقب خوبی نداشت چرا که به اختلافات و شکاف‌های مذهبی دامن زد و زمینه‌ساز جنگ‌های مذهبی شد. داخل آلمان دهقانان علیه شاهزادگان شورش کرده بودند و لوتر که پایگاه خود را میان شاهزادگان آلمانی یافته بود رأی به قتل‌عام آنها داد، هرچند بعدها که نتایج مصیبت‌بار این سرکوب را دید از مواضع خود عقب نشینی کرد. این جنگ نوعی بدبینی نسبت به او در آلمان پدید آورد؛ به گونه‌ای که گروهی بار دیگر به کلیسای کاتولیک پناه بردند. اثر دیگر این جنگ‌ها افزوده شدن قدرت شاهزادگان و از میان رفتن پایگاه مردمی لوتر و نزدیک شدن هرچه بیشتر او به طبقات حاکم بود. هرچند این به معنای از میان رفتن محبوبیت اندیشه و کاهش پیروان نبود بلکه در همین حال نیز پروتستانتیسم در حال ریشه دواندن در خاک اروپا بود. به عبارت دیگر به مرور اندیشه پروتستانتیسم از شخص لوتر نیز عبور کرد و دستاویزی برای تحولات جدید و جنبش‌های نوین علیه کلیسا شد؛ تحولاتی نظیر کوترش اومانیسم، عقل‌گرایی و آزادیخواهی که حتی خود لوتر با آن هم‌داستان نبود اما به طور غیرمستقیم نتیجه اعتراضات او به کلیسا بود.

گسترش آیین پروتستان همچنین دستاویز جنگ‌های بزرگ سی‌ساله در خاک اروپا میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها بود که در یک سوی آن حکومت‌های هابسبورگی اتریش و اسپانیا و در طرف دیگر فرانسه، هلند، دانمارک و سوئد قرار داشتند. این جنگ‌ها بسیار خانمان‌سوز بودند. قحطی و بیماری حاصل از آن بخش زیادی از اروپا را فراگرفت و جمعیت بسیاری را به کام مرگ کشاند اما ثمره نهایی آن عهدنامه وستفالی بود که بسیاری آن را سرآغاز پدید آمدن دولت‌های مستقل ملی و صاحب هویت می‌دانند.

نبرد لوتر اگرچه در آغازین گام خود هیچ ادعایی به جز اعتراض ساده یک روحانی و استاد دانشگاه نسبت به مالیات کلیسا نداشت، به ناگاه تبدیل به نهضتی بزرگ برای تغییر شد که از درون آن دولت-ملت‌ها سربر آوردند، کلیسای کاتولیک تضعیف شد، پیروان مسیحیت وحدت خود را از دست دادند، قرون وسطی به عقب رانده شد، آزادی مذهبی توسعه یافت و به میزان آزادی‌های فردی افزوده شد. به عبارت دیگر این حرکت آغازی بود تا مدرنیته در اروپا فرصت بروز و ظهور پیدا کند.

انقلاب

فرجام دو قطبی

عدم کفایت و عزل بنی‌صدر چه مسیری پیمود



این روزها عده‌ای از اصول‌گرایان رادیکال در تصورات خود به‌دنبال بنی‌صدری کردن حسن روحانی هستند و گاه و بی‌گاه در تریبون‌های خود تلاش می‌کنند با آسمان و ریسمان کردن روحانی را با ابوالحسن بنی‌صدر مقایسه کنند و از این جهت شعارهای عده‌ای در روز قدس علیه روحانی را نمی‌توان اقدامی خودسرانه و صرفاً هیجانی دانست، اما با مروری کوتاه بر وقایع منتهی به عزل بنی‌صدر به‌خوبی مشخص می‌کند که چنین مقایسه‌هایی تا چه اندازه بی‌پایه و اساس است.

سال سرنوشت

تابستان ۵۹ تا تابستان ۶۰ یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین مقاطع پس از پیروزی انقلاب بوده است. دوره‌ای که می‌توان آن را «سال سرنوشت» نامید. این دوازده ماه به اندازه سال‌های بسیاری حادثه به خود دید. در بین همه حوادث و رویدادهای این دوره، اوج‌گیری اختلاف میان بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی و بسیاری دیگر از مسئولان نظام، و شهادت آیت‌الله بهشتی از اهمیت بیشتری برخوردار است. از ابتدای تابستان ۵۹ با چنجاه موسوم به «نوار آیت»، پروژه تهاجم به شخصیت‌های محوری حزب جمهوری از جمله دکتر بهشتی، توسط بنی‌صدر و حامیانش کلید می‌خورد و حزب جمهوری اسلامی را به مانع‌تراشی در کار معرفی نخست‌وزیر معرفی می‌کنند. اکبر هاشمی معتقد است طرفداران بنی‌صدر حرف‌های آیت را بزرگ کرده بودند و چیز مهمی نبود. از نظر هاشمی انتشار این نوار یک نکتهٔ مثبت داشت و نشان می‌داد کودتای ادعای بنی‌صدر توهم است و منشاء این توهم به حرف‌های آیت برمی‌گردد که مخالفتش با رئیس‌جمهور را در یک جلسهٔ خصوصی بیان کرده است. بنی‌صدر تا حد توان بر عدم معرفی محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر پافشاری می‌کند، اما سرانجام راهی جز تسلیم شدن در برابر اکثریت مجلس ندارد. با این‌وجود انتشار مطالب تحریک‌آمیز، جوسازی، پرونده‌سازی و افشاشگر‌های بی‌امان در روزنامه

«انقلاب‌اسلامی» شتاب و شدت می‌گیرد.

شروع‌کنندهٔ دو قطبی

بنی‌صدر در سخنرانی ۱۷ شهریور ۵۹ جبهه‌گیری و صف‌آرایی علنی خود در مقابل مجلس، دولت، حزب جمهوری اسلامی را به میان توده مردم می‌کشانند و همه را دشمن خود قلمداد می‌کند و از پاند چند نفرهای سخن می‌گوید که قصد برانداختن رئیس‌جمهور یازده میلیونی را دارند. هاشمی می‌گوید: «هنگام سخنرانی بنی‌صدر در مراسم ۱۷ شهریور ما در منزل شهید بهشتی مهمان بودیم و این سخنان را از طریق رادیو شنیدیم و البته سخت متاثر شدیم. همان جا به پیشنهاد جمع، تلفنی از حاج احمد آقا خواستم امام دربارهٔ جواب گفتن ما به آن اظهارات، نظر بدهند و جواب رسید که امام فرمودند با توجه به تخلف بنی‌صدر از دستور حفظ حرمت دیگران، در جواب گفتن آزادیم. بعد از این اجازه، ما کوشیدیم نظرات خود را با مـردم در میان بگذاریم و من مشخصاً در مصاحبه‌ای که یک روز بعد انجام شد، به ابعاد مختلف سخنان بنی صدر پرداختم و اشکالات آن را بازگو کردم.»دکتر بهشتی هم دو روز بعد بر خلاف همیشه که لحن آرام و چهره متبسمی داشت، خیلی جدی مقابل دوربین تلویزیون ظاهر می‌شود و می‌گوید «یشان [رئیس‌جمهور] کراراً در سخنان خود از گروه اقلیتی که مانع کارشان می‌شوند، یاد کرده‌اند. اگر منظورشان حزب جمهوری‌اسلامی است که باید گفت مواضع حزب در قبال رئیس‌جمهور، دولت و مجلس مشخص و لذا تکلیف روشن است.»اوج‌گیری اختلاف‌ها و چالش‌ها سرانجام باعث واکنش شـدید و علنی امام در ۱۶ آبان ۵۹ می‌شود. ایشان هشدار می‌دهند: «ای سران! چرا این‌قدر خوابید؟ چرا چشم‌پاـناتان را باز نمی‌کنید؟ چرا باید این روزنامه‌ها به اختلافات دامن بزنند؟ هر کس هرچا صحبت می‌کند، بر ضد هم صحبت می‌کند، هرچا می‌نویسد، برضد هم می‌نویسد...» در ۱۵ آذر لحن امام، تندى و قاطعیت بیشتری می‌گیرد. امام دوباره برای حفظ تمامیت انقلاب احساس خطر می‌کند که این گونه سخن می‌گوید: «خیال نکنید در این نسل می‌شود کودتا کرد... مردم با کسی که می‌خواهد قدرت خویش را تثبیت کند، مخالفت می‌کنند

آزمایش بزرگ

پشت در اتاق شورای انقلاب با ایشان کار داشت. گفتند: «آقا! آقای سلامتیان است.»؛ گفت: «بگویند برود، حالا کار دارم.» در حالی که پریروز اگر سلامتیان می‌رفت [...]. چون پادوی انتخاباتی مهم ایشان بود، فوراً می‌آمد بیرون. نمی‌شود آدم این‌طور فرق



بکند. ما باید ظرفیت داشته باشیم. آقای پرورش، آقای مهندس موسوی و آقای رجایی را دعوت کرده بودند به منزل‌شان برای صحبت درباره مسئله وزرا. ایشان در منزل خودشان جلوی پای هیچ یک از این‌ها بلند نشده بودند. حالا اگر قبل از آن بود هم بلند نمی‌شدند؟» اما در عین حال با وجود این انتقاد آیت‌الله بهشتی توصیه می‌کند که در انتقاد از بنی‌صدر و اطرافیان او بی‌محایا

و کسی که بخواهد چنین کند، آبروی خویش را می‌برد.»

جنجال در دانشگاه

میتینگ ۱۴ اسفند دانشگاه تهران به مناسبت سالروز درگذشت محمد مصدق به صحنه بی‌سابقه‌ای از صف‌آرایی و ریارویی حامیان بنی‌صدر با حامیان حزب جمهوری تبدیل می‌شود. جمعیتی عظیم سراسر دانشگاه، زمین چمن و خیابان‌های اطراف را فرا گرفته بود. جمعیت مثل انبار باروتی است و هر دم امکان دارد با یک جرقه مشتعل شود. در وسط زمین چمن پلاکاردهایی در دست بنی‌صدری‌ها است که در آن‌ها شعارهایی علیه حزب جمهوری و دکتر بهشتی به چشم می‌خورد: «مسلمان به پا خیز، حزب شده رستاخیز»... در خارج از دانشگاه و خیابان‌های جنوبی و شرقی زمین، گروه مخالف بنی‌صدر شعارهایی با این عناوین می‌دهند: «بوالحسن پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه»، «تا مرگ شاه دوم نهضت ادامه دارد» ناگهان جوانسی در میان جمعیت به سوی چند دختر چادری که عکس‌های امام را به دست دارند یورش می‌برد و آن‌ها را پاره و به هوا پرتاب می‌کند و جمعیتی که شاهد صحنه بودند، او را تشویق می‌کنند... ساعت ۳/۴۰ دقیقه، بنی‌صدر در میان سوت و کف زدن جمعیت به جایگاه می‌آید و شعارهای ضد حزب به اوج می‌رسد. ناگهان با اصابت یک نارنجک و پرتاب سنگ، وضعیت بحرانی می‌شود و با هدایت میلیشیا مجاهدین، جمعیت داخل زمین چمن نیز به دادن شعارهای جهت‌دار می‌پردازند: «خلال تو میتینگ‌ها کار خیزه»، «بنی‌صدر افشان، بهشتی را رسوا کن». بنی‌صدر در قسمتی از سخنانش چند برگ و کارت شناسایی را به جمعیت نشان می‌دهد و آن‌ها را متعلق به افرادی از کمیتهٔ انقلاب‌اسلامی و حزب جمهوری اسلامی می‌داند که آنان را به عنوان چماق‌دار دستگیر کرده بودند. پس از اعلام این مطلب با شعار «سردسته چماق‌داران، بهشتی» مورد تشویق قرار می‌گیرد. در این هنگام از ضلع و جلوی جایگاه، جماعتی پا به زمین می‌کوبند و فریاد می‌زنند: «بنی‌صدر بنی‌صدر اذن جهادم بده!» و سرانجام جواز حمله از سوی بنی‌صدر این‌گونه صادر می‌شود: «مردم! این‌ها را از اینجا بیرون کنید. اینان را بیرون کنید.» و بعد پشت



دکتر بهشتی نیز همین روز در مصاحبه مهمی به موارد تخلف بنی‌صدر از قانون می‌پردازد و سرهم افرادی که صورتشان با ضربه‌هایی شکافته و خونین شده بود، در حالی که همچنان بر سر و صورتشان مـشت و لگد کوفته می‌شد، از دیوار شرقی به پایین پرتاب می‌شوند. در پاسخ به تلگرام آیت‌الله‌الطعمی گلباگکانی دربارهٔ حادثهٔ دانشگاه تهران که در آن خواستار اقدام فوری و سریع امام، قبل از «بروز فتنه‌های خطرناک و حوادث غیرقابل پیش‌بینی» شده بودند، سرانجام در ۱۶ اسفند فرمان شناسایی و مجازات اعلامان حادثه پنج‌شنبه توسط امام صادر می‌شود. امام فرمودند: «باید گروه‌ها و دسته‌های منحرف بدانند که من با احساس تکلیف با آنان برخورد می‌کنم و به شرارت‌های ضد اسلامی خاتمه می‌دهم.» سرانجام در ۲۴ اسفند ملاقات مهم سران کشور و چهره‌های اصلی دو گروه مخالف، مرکب از: آیت‌الله بهشتی، بنی‌صدر، آیت‌الله موسوی اردبیلی، نخست‌وزیر محمدعلی رجایی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و مهندس مهدی بازرگان با امام خمینی، در منزل ایشسان انجام می‌گیرد. این جلسه با ابتکار و پیشنهاد امام و در راستای همفکری مسئولان و حل اختلافات و گفت‌وگو برای رسیدن به تفاهم صورت می‌گیرد و با توجه به حساسیت و اهمیتی که داشته تا ساعات‌ها به طول می‌انجامد. هر چه می‌گذرد بنی‌صدری‌ها بر شدت حملات خود می‌افزایند و امام ناچار می‌شود مواضع تندتری علیه آنها بگیرد. امام در سخنرانی ۷ خرداد ۶۰ در دیدار با نمایندگان مجلس به‌طور علنی در برابر بنی‌صدر و گروه‌های حامی به‌طور بی‌سابقه‌ای موضع قاطع می‌گیرد و بر قدرت و محوریت مجلس تأکید می‌کند و آن را «هرگز همه قدرت‌ها و قانون‌ها» می‌خواند و بدین ترتیب بر القائاتی که رئیس‌جمهور را تافته جدا بافته و همه کاره و مالک‌الرقاب مملکت و قطبی مستقل و مافوق همه نهادها و نظارت‌ها می‌داند، خط بطلان می‌کشد: «غلط می‌کنی قانون را قبول نداری، قانون تو را قبول ندارم... اگر آقای رئیس‌جمهور یک قدم از حدودش در قانون اساسی کنار برود، من با تمام قوا با او مخالفت می‌کنم... ملت، شخص‌پرست نیست. این‌قدر تبعیت از هوای نفس نکنید... بترسید از آن روزی که مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست...».

عدم همکاری او را با سایر قوای کشور اعلام می‌کنسد و در مورد ملاقات خود با امام گفت، «امام سخت تأکید داشتند که: هر مسئولی و نهاده‌ی به وظایفش در چارچوب قانون اساسی عمل کند و همه یکوشند از ایجاد جو تشنج و جوسازی دور بمانند.»

حلقهٔ آخر بی کفایتی

بنی‌صدر در ۹ خرداد با سخنرانی در پایگاه هوایی شیراز، رسماً آغازگر تخلف از فرمان ۱۰ ماده‌ای امام در مورد خودداری سران سه قوه از سخنرانی تا پایان جنگ می‌شود. همچنین در ۱۸ خرداد و در پی توقیف روزنامه «انقلاب‌اسلامی» به همراه چندین نشریه دیگر از سوی دادستان انقلاب به اتهام تشویش اذهان و مطالب کذب، بنی‌صدر طی اظهاراتی شدیداً تشنج‌آمیز و در یک واکنش انتحاری، علناً مردم را به قیام علیه نظام تحریک کرد و بارها مردم را به مقاومت و استقامت فرا خواند. به فاصله چند ساعت پس از اظهارات بنی‌صدر در همدان، امام او و تفکری که او نماینده و سخنگوی آن شده را افشا کردند و مقاومت قلابی بنی‌صدریان را نقش بر آب ساختند و با لحن قاطع تهدید کردند که با آنان همان می‌کنند که با شاه کردند.

در روز ۲۰ خرداد امام در اقدامی بی‌سابقه، ابوالحسن بنی‌صدر را از مقام فرماندهی کل قوا عزل کرد. بنی‌صدر که برای بازدید از جبهه‌ها به ایلام و کرمانشاه رفته بود، به دنبال فرمان امام مبنی بر عزل وی برنامه سفر را لغو کرد و به تهران برگشت. امام در همین روز برای حل اختلاف بین مسئولان نظام، دستور تشکیل کمیته‌ای را صادر کردند. در این کمیته شهاب‌الدین اشراقی از طرف بنی‌صدر، محمد یزدی از طرف حزب جمهوری و محمدرضا مهدوی کنی به عنوان نماینده امام عضو بودند. بعد از بحث و بررسی فراوان بنا بر نظر کمیتهٔ حل اختلاف موارد تخلف رئیس‌جمهوری از وظایف قانونی‌اش اعلام شد. در نهایت با توجه به قانون‌شکنی و عدم التزام بنی‌صدر بـه مصویات کمیتهٔ حل اختلاف، طرح بررسی عدم کفایت سیاسی او در دستور کار مجلس قرار گرفت. بنی‌صدر برای فرار از دستگیری از روز ۲۵ خرداد به مخفی‌گاه رفت و در ایم اختفا، برای امام نامه‌ای نوشت. انتشار اطلاعیهٔ تهدیدآمیز مجاهدین خلق در ۲۶ خرداد نشان می‌داد که این سازمان به منظور مقابله با تصمیم مجلس و اسامد درصدد اقدامی متقابل و خشونت‌آمیز است. سرانجام در ۲۷ خرداد سال ۱۳۶۰ طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر مطرح شد و در روز ۳۰ خرداد، ۱۷۷ نفر از نمایندگان مجلس با این طرح موافقت کردند. بنی‌صدری‌ها و مجاهدینی‌ها به نقطه پایان رسیدند و در ۳۰ خردادجنگ مهیب و خونین خود را با انقلاب رسماً آغاز کردند و سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی با اطلاعیه سیاسی نظامی شمارهٔ ۲۸ عملاً وارد فاز عملیات مسلحانه علیه نظام و مردم شد. تهران در این روز تا پاسی از شب ساعاتی خونین و خشونت‌بار را گذراند.

نامهٔ صریح هاشمی

کارهای مهم نمی‌دادید، شما روزنامه آیتدگان و ... تحریم می‌کردید، شما از حضور زنان بی‌حجاب در ادارات مانع بودید، شما از وجود موسیقی و زن بی‌حجاب در رادیو تلویزیون جلوگیری می‌کردید. همین‌ها موارد اختلاف ما با آنها است. آیا رواست که به خاطر اجرای نظرات جنابعالی



ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل اینها موضع بی‌طرف بگیرید؟ ایسا بی‌خط بودن و آسایش طلبی را می‌پسندید؟ البته اگر مصلحت می‌دانید که مقام رهبری در همین موضع باشد و سربازان خیر و شر جریانات را تحمل کنند، ما از جان و دل حاضر به پذیرش این مصلحت هستیم، ولی لاقال به خود ما بگویند. آیا رواست که همهٔ گروه دوستان ما به اضافه اکثریت مدرسین و فضلا ق و ائمه جمعه و جماعات و ...

بعد از بحث و بررسی فراوان بنا بر نظر کمیتهٔ حل اختلاف موارد تخلف رئیس‌جمهوری از وظایف قانونی‌اش اعلام شد. در نهایت با توجه به قانون‌شکنی و عدم التزام بنی‌صدر به مصویات کمیتهٔ حل اختلاف، طرح بررسی عدم کفایت سیاسی او در دستور کار مجلس قرار گرفت. بنی‌صدر برای فرار از دستگیری از روز ۲۵ خرداد به مخفی‌گاه رفت و در ایام اختفا، برای امام نامه‌ای نوشت.

منافقین در این روز با آلات قتاله و پنجه‌بوس و دشته و قداره و نارنجک وحشیانه و جنون‌آسا به مردم حمله کردند. حوادث ۳۰ خرداد تهران ۱۴ شهید و صدها مجروح داشت. پیکر شهدا ۳۱ خرداد تشییع شد. در این روز تعداد زیادی از مردم جلوی مجلس تجمع کردند تا از نمایندگان، رای عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور را درخواست کنند.

انتقام با ترور

در روز ۶ تیسر عوامل مجاهدین امام جمعه تهران، آیت‌الله خامنه‌ای را ترور کردند. رجوی و منافقین سعی داشتند تقصیر را گردن گروهک منقرض فرqsان بیندازند و بگویند جریان‌های زیادی با آن‌ها همراه هستند. هنوز یک روز از ترور ناموفق آیت‌الله خامنه‌ای نگذشته بود که حادثه تروررستی بسیار ناگوار دیگری رخ می‌دهد و بر اثر انفجار بمب نیرومندی در سالن اجتماعات حزب جمهوری آیت‌الله بهشتی و تعداد زیادی از اعضای حزب که اغلب نماینده مجلس و یا وزیر و معاون وزیر بودند، به شهادت می‌رسند. عامل انفجار هفتم تیر، فردی به نام محمدرضا کلاهی دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بود که پس از پیروزی انقلاب به سازمان مجاهدین خلق پیوست و با حفظ این عضویت، ابتدا پاسدار کمیته شد و بعد با هدایت سازمان، به داخل حزب جمهوری اسلامی نفوذ کرد. او در حزب ارتقاء یافت و مسئول دعوت‌ها برای کنفرانس‌ها و میزگردها و جلسات شد. ضمن آن‌که مسئول حفاظت حزب نیز بود. او بمب را با کیف دستی خود به داخل جلسه حزب سرچشمه تهران انتقال داد و قایقی قبل از انفجار، از ساختمان حزب خارج شد. در جلسه ۷ تیسر حزب جمهوری پس از تلاوت آیاتی از قرآن اعلام برنامه صورت می‌گیرد. بحث روز درباره تورم بود، اما عده‌ای از حاضران جلسه درخواست می‌کنند که راجع به انتخابات ریاست جمهوری نیز بحث شود. شهید بهشتی نیز در این زمینه سخنانی ایراد می‌کند. براساس نوار ضبط شده، آخرین جملات او در لحظات قبل از انفجار چنین بود: «... ما بار دیگر نباید اجازه دهیم استعمارگران برایمان مهرسازی کنند و سرنوشت مردم ما را به بازی بگیرند. تلاش کنیم کسانی را که متعهد به مکتب هستند و سرنوشت مردم را به بازی نمی‌گیرند انتخاب شوند و ...» در فاجعه هفتم تیر علاوه بر شهید آیت‌الله بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، ۷۲ نفر دیگر از جمله ۴ وزیر، چند معاون وزیر، ۲۷ نماینده مجلس و جمعی از اعضای حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند. امام خمینی در پیامی که به این مناسبت انتشار دادند، فرمودند: «این کوردلان مدعی مجاهدت برای خلق، گروهی را از خلق گرفتند کـسه از خدمتگزاران فعال و صدیق خلق بودند.» امام تأکید کردند «بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار چشم دشمنان اسلام بود.»

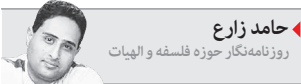
اندرون روسوی خسته دل، ژان ژاکی بود که با آزادی خواهی خود در برابر روسوی اقتدارطلب ایستاده بود. همان روسو در مقام داوری درباره ژان ژاک می‌نویسد: در سده‌ای که فلسفه کاری جز نابود کردن نداشت، او تنها نویسنده بود که با استواری به ساختن مشغول بود.

درس-گفتارهای اندیشه سیاسی

۳

خادم آزادی یا خائن به آزادی؟

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد ژان ژاک روسو



حامد زارع

روزنامه‌نگار حوزه فلسفه و الهیات

چرا انسان‌ها خود را در یک وضعیت غمناک قرار می‌دهند و راه خروج از این وضع غم‌آلود چیست؟

«روسو تمایل این را داشت که معماگونه سخن بگوید. اما هنگامیکه به موضوع سیاست می‌رسد کاملاً تغییر می‌کند و بسیار جلدی بحث می‌کند. در برداشت روسو از هدف و روش فلسفه سیاسی و نیز در عقیده وی درباره حقوق سلب‌ناشدنی و تفویض‌ناپذیر بشر به سختی مطلبی می‌توان یافت که مانند و نظیرش در کتاب‌های لاک و دیگران نباشد. ارزش نظریات روسو و معاصرانش در قلمرو دیگری است. آنان بیشتر با حیات سیاسی دلمشغولی داشتند تا با عقاید سیاسی. آنان نمی‌خواستند تاعس جونز یکی از نویسندگان کتاب مشهور خداوندان اندیشه سیاسی پرداختن به نظام فکری و ذهنی او را با ورود به فضای گرم و پر شور یک کلیسای قرون وسطایی یکسان ارزیابی می‌کند. چه‌اینکه روحیه گاه‌مجنونش باعث مهار عقل در نوشته‌ها و میدان دادن به احساس در رویکردها شده بود. تا جایی که تبدیل به یکی از مهمترین پیشقراولان رومانتیسیسم در ادبیات و سیاست شده بود. به همین دلیل جان مککلند معتقد است خواندن آثارش باعث برانگیختگی هیجانات قوی در افراد می‌شود. در نویسنده‌گی اهل هنرمندی و زبردستی بود و تابع خرد فلسفی نمی‌شد و خود را اسیر مکررات عقلا نمی‌کرد. به روح سرکش خویش اجازه طغیان می‌داد و نوشتن را به مثابه امری در میانه عقل و خیال می‌پنداشت.

شاید به همین خاطر ولتر در واکنش به یکی از نوشته‌های روسو نوشت: «هرگز برای احمق ساختن مردم چنین ذکاوتی به کار نرفته بود. انسان با خواندن کتاب شما میل می‌کند که چهاردمست و پا راه برود.» (برتراند راسل. ۱۳۶۵. صفحه ۹۴۳) نوشته‌های روسو این قدرت را دارد که هم مخاطب خود را متزجر کند و هم او را شفته خود سازد. همچنان که همکاران و مراوده کنندگان با او نیز با همین دو وجه متضاد در رویارویی با شخصیت‌اش مواجه بودند. روزی از او نفرت پیدا می‌کردند و روزی دیگر حاضر بودند جان خود را فدای او کنند. صحبت درباره ژان ژاک روسو است؛ تنها فیلسوفی است که به صورت مستقیم متهم به راه‌اندازی یک رویداد بزرگ سیاسی است. جمله به جمله و کلمه به کلمه کتاب قرارداد اجتماعی دستاویز سیستم‌داران هیجان زده و انقلابی فرانسه قرار گرفت تا انقلاب کبیر فرانسه را به بار نشانند. ادموند بورک از این بابت گناه زیادی را متوجه روسو می‌داند که با رسائل خود توانست بنیادی برای ضدیت با محافظه‌کاری و اشرافی‌گری دیرپای اروپایی فراهم آورد و آتش انقلاب فرانسه را در غرب شعله‌ور سازد. آتشی که بدیهی بود در چارچوب مرزهای فرانسه باقی نماند. چه‌اینکه جمله نخست مشهورترین رساله سیاسی روسو بدین شرح که «انسان آزاد زاده می‌شود، ولی همه جا در بند است.» برای سال‌ها شایبیت سخنرانی‌های آتشین و مقاله‌های پرسروصدا در اروپای قرن هجدهم بود. اما روسو چه جایگاهی در تاریخ اندیشه سیاسی جدید دارد و آیا او را می‌توان جزو پدران بنیانگذار لیبرالیسم دانست؟

اندیشه‌سیاسی

شاید بتوان آغازگاه اندیشه سیاسی روسو را جایی دانست که با توضیح وضع طبیعی و قراردادی که عقد آن باعث خروج از این وضع می‌شود به این پرسش می‌پردازد که



می‌شمارد.» (محمد خاتمی. ۱۳۸۱. صفحه ۲۶۶) اما این اراده عمومی چگونه قابل استحصاء است؟

اراده عمومی

یکی از نکات مبهم و حتی سرگیجه آور در نظام فکری روسو، مفهوم اراده عمومی است که مستعد برداشت‌های متکثر مثبت و منفی فراوانی نیز شده است. «برای فهم مفهوم اراده عمومی آن را باید از اراده اکثریت و اراده همه مشخص کرد. اراده اکثریت لزوماً اراده عمومی نیست... اراده عمومی اراده همگان هم نیست... اراده عمومی فقط به مسائل عمومی نظر دارد. دو عنصر تعیین کننده خصلت اراده عمومی است: اول هدف آن که خیر عمومی است و دوم اینکه اراده عمومی از همه و برای همه است.» (عبدالرحمن عالم. ۱۳۸۴. صفحه ۳۵۳) آنچه که در این نظریه روسو شبهه‌آور است، هموارگی، همیشگی و خطاناپذیر بودن تشخیص اراده عمومی و اقدامات منطبق با آن است. نکته‌ای که اراده عمومی به مثابه یک آموزه جمع‌گرایانه را مستعد نیل پیدا کردن به سوی یک نظریه مطلق و توتال می‌کند. هر چند که روسو همانند لاک به نحو خستگی‌ناپذیری منتقد استبداد و هوادار حاکمیت قانون بود. اما از آنجا که منشاء این قانون چیزی جز اراده عمومی نبود، سویه مطلق این اراده و همچنین جنبه غیرقابل انتقال بودن آن باعث شد تا برخی مورخان اندیشه سیاسی از روسو به عنوان یکی از دشمنان آزادی نام ببرند. آیزایا برلین با ذکر براهینی که دستمایه استبداد نیز شده است نظیر این جمله آشنا که «تو ممکن است تصور کنی که آزادی یا خوشبختی یا فلان چیز می‌خواهی؛ ولی من بهتر می‌دانم که تو کیستی و چه می‌خواهی و چه چیز تسو را آزاد خواهد کرد» در کتاب مشهور خود می‌نویسد: «این همان پارادوکس شومی است که بر طبق آن کسیکه آزادی سیاسی و اقتصادی خود را از دست می‌دهد، به آزادی به مفهومی بالاتر و عمیقتر و عقلای‌تر دست می‌یابد که فقط به دولت یا عالی‌ترین مرجع شناخته است و به واسطه آن گسترده‌ترین آزادی مساوی با شدیدترین اقتدار قرار می‌گیرد و به بردگی می‌انجامد. هیچ متفکری تا کنون به اندازه روسو مسئول این کژنمایی و گمراهی نبوده است.» (آیزایا برلین. ۱۳۸۶. صفحه۱۰۲) البته تفسیر برلین از روسو مورد پذیرش همگان نیست. دسته‌ای از شارحان قرارداد اجتماعی روسو با تذکر این نکته که سرسری خواندن و با تعجیل پیش رفتن در مطالعه رساله مهم روسو هم سوءطن آفرین و هم خطرناک است می‌گویند: «آنچه اجازه می‌دهد که افکار سیاسی روسو هم از حیث آزاداندیشی و هم از جنبه خودکامگی مورد تفاسیر گوناگون قرار گیرد، فرضیه اساسی

هم مرتبط هستند و هر دوی آنها دو وجه یک مسئله را بررسی می‌کنند.» (امیل بریه. ۱۳۹۰. صفحه۲۰۸) این حال جایگاه کتاب قرارداد اجتماعی در میان آثار سیاسی و اجتماعی روسو به رفعت جایگاه کتاب اعترافات در میان آثار ادبی و فرهنگی اوست و از این منظر با کتاب امیل قابل قیاس نیست. چراکه روسو در کتاب قرارداد اجتماعی، نظریه اصلی خود در باب سیاست و اجتماعیات را عرضه می‌کند. قرارداد اجتماعی مدنظر روسو با قراردادهایی که توماس هابز و جان لاک تبیین کردند، متفاوت و متغایر است. روسو بر عکس هابز که در پی ساختن جامعه‌ای سیاسی و برخلاف لاک که در پی ساختن جامعه‌ای مدنی بود، در پی ساختن جامعه‌ای عقلانی است که شهروندان در آن به خودآیینی و آزادی برسند. اما این خودآیینی و آزادی همانی است که در دوره معروف به وضع طبیعی بروز و ظهور داشته و عقد قرارداد اجتماعی و سپس ایجاد جامعه مدنی و سیاسی مورد نظر هابز و لاک آنها را از بین برده است. به عبارت دقیق‌تر باید گفت «قرارداد اجتماعی از منظر روسو قراردادی نیست که آدمیان با حاکم می‌بندند و کس یا کسانی را به زمامداری بر خود می‌گمارند. چنین قراردادی با کل بیش روسو مغایرت دارد. زیرا چنین قراردادی از منظر روسو معنی‌اش این است که آدمیان به زمامداران شان مقامی بدهند که نباید داد و به کاری دست می‌زند که نباید دست بزنند، زیرا این کار به منزله آن است که خود را برده دیگری کنند. چنین قراردادی نقض همان غرضی است که انسان‌ها برای آن گردآمده و جامعه‌ای ساخته‌اند. انسان‌ها برای شکوفایی طبیعت خود گردآمده‌اند و چنین قراردادی (از نوع قرارداد مورد نظر هابز و لاک) آنها را به بندگی می‌کشاند و غایت آنها را منتفی می‌کند. جامعه‌ای می‌تواند غایت گردآمدن انسان‌ها باشد که در آن هر کس در عین آنکه با همگان متحد شده است از اراده‌ای جز اراده خود فرمان نبرد و مثل پیش از پیوستن به جامعه آزاد باشد.» (کمال پولادی. ۱۳۸۶. صفحه ۱۱۲) همانطور که ذکر شد «اندیشه سیاسی روسو در حرکت خود به این مقصد می‌رسد که فقط اراده عمومی می‌تواند قوای یک دولت را مطابق منظوری که از تاسیس آن دولت متصور است اداره نماید. اراده عمومی روسو که منشا حاکمیت و قدرت و نیز ملامک مشروعیت آن است با حاصل جمع اراده مردمانی که گرد هم آمده‌اند فرق دارد. مردمان نفع خصوصی را در نظر دارند و حاصل جمع اراده‌های افسردان نیز معطوف به نفع خصوصی است. اما اراده عمومی فقط نفع مشترک را در نظر می‌گیرد. روسو اراده عمومی را امری واقعی و در عین حال مجزا از جمع اراده افراد

فلاسفه حقوق طبیعی، یعنی جایگاه فرد در اجتماع است که روسو با شدت بیشتری آن را پذیرفته و به کار می‌گیرد.» (ژوزه مدینا در: ژان ژاک روسو. ۱۳۸۴. صفحه ۳۱) حتی فیلسوف سیاسی معاصر ایرانی نیز نمی‌تواند تفسیر برلین را به سادگی بپذیرد و می‌نویسد: «روسو نظریه‌پرداز همه آزادی بود و با دیدگاه‌های بدیع خود در برابر همه نظریه‌پردازان اقتدار مطلق ایستاد، اما اندرون روسوی خسته دل، ژان ژاکی نیز بود که با آزادی خواهی خود در برابر روسوی اقتدارطلب ایستاده بود. بدین سان در نظر بسیاری از مفسران نوشته‌های روسو، آزادی‌خواهی او همچون روی دیگر سکه اقتدارطلبی او پدیدار شده است. با این همه همان روسو در مقام داوری درباره ژان ژاک می‌نویسد: در سده‌ای که فلسفه کاری جز نابود کردن نداشتست، این تنها نویسنده بود که با استواری به ساختن مشغول بود. اشکال

توضیح اندیشه سیاسی روسو و مقام آن در تاریخ اندیشه به این نکته مربوط می‌شود که بسیاری از مفسران درباره معنای کوشش او در «ساختن» اشتباهایی مرتکب شده‌اند. این مفسران روسو را از دیگر نویسندگان سیاسی دوران جدید قیاس گرفته اند که کمابیش نظامی واقع‌بینانه و قابل دسترسی توصیف کرده‌اند.» (جواد طباطبایی. ۱۳۹۳. صفحه ۵۳۵) به نظر می‌رسد که هر چند دموکراسی در دستگاه فکری روسو جنبه‌های ضد لیبرالی دارد، اما همین اراده عمومی پایه شکل‌گیری حقوق عمومی است که آزادی در گسترده‌ترین شکل خودش را تصدیق می‌کند. با این حال نمی‌توان از ماهیت نا معلوم اراده عمومی سخن به میان نیآورد. برخی

از پژوهشگران معتقدند که «روسو در پردازش نظریه اراده عمومی پیوسته میان دو رویکرد در نوسان بوده است. یکی دیدن اراده عمومی به صورت بیان اجماع کامل که البته در چنین صورتی روی به اجبار می‌آورد و دیگری فکر کردن به آن به صورت اراده عمومی به تفسیر اکثریت که البته ممکن است نیازمند پشتیبانی اجبار سخت و خشنی هم باشد.» (مالفرد سبیلی / ۱۳۹۴. ۶۹۴) بر طبق همین دو برداشت از اراده عمومی است که پژوهشگران زیادی حکم به تواتریت بودن روسو می‌دهند. به عبارت دیگر با اینکه «طالب وحشتناکی که دشمنان روسو درباره هسته اصلی افکار سیاسی خودکامانه وی می‌گویند، با شهرت روسو به جانبداری از افکار رومانتیک فرد گرایانه جور درمی‌آید، اما آموزه اراده عمومی، از برخی لحاظ، یک آموزه جمع‌گرایانه محسوب می‌شود. همین موضوع از هنگام انتشار رساله قرارداد اجتماعی همواره مایه نگرانی منتقدان آزادی‌خواه وی بوده است.» (جان مککلند. ۱۳۹۳. صفحه ۵۸۶) نگرانی که پایه‌ای در واقعیت سیاسی ندارد به قول طباطبایی از قیاس گرفتن روسو با بقیه نویسندگان سیاسی جدید حاصل شده است. غافل از اینکه روسو نویسنده سیاسی یگانه‌ای است که اگر شمشیر اندیشه‌اش زخم‌آفرین است، شفابخش نیز است.

منابع و مأخذ:

تاریخ فلسفه غرب. برتراند راسل. ترجمه نجف دریابندری. تهران. نشر پرواز. ۱۳۶۵
خداوندان اندیشه سیاسی. برت. جونز. ترجمه علی رامین. چاپ سوم. تهران. انتشارات امیر کبیر. ۱۳۷۰
اسطوره دولت. ارنست کاسیرر. ترجمه یلله موئن. چاپ دوم. تهران. انتشارات هرمس. ۱۳۸۲
قرارداد اجتماعی. ژان ژاک روسو. ترجمه مرتضی کلاترین. چاپ چهارم. تهران. انتشارات آگاه. ۱۳۸۴
تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم). عبدالرحمن عالم. چاپ هشتم. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۸۴
آزادی و خیانت به آزادی. آیزایا برلین. ترجمه عزت الله فولادوند. تهران. نشر ماهی. ۱۳۸۶
تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (از ماکیاوولی تا مارکس). کمال پولادی. چاپ چهارم. تهران. نشر مرکز. ۱۳۸۶

تاریخ فلسفه قرن هجدهم. امیل بریه. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران. انتشارات هرمس. ۱۳۹۰
نظام‌های نوآین در اندیشه سیاسی. جواد طباطبایی. تهران. انتشارات مینوی خرد. ۱۳۹۳
تاریخ اندیشه سیاسی غرب. جان مککلند. ترجمه جهانگیر معینی علمداری. تهران. نشر نی. ۱۳۹۳
از دنیای شهر تا شهر دنیا. سید محمد خاتمی. چاپ یازدهم. تهران. نشر نی. ۱۳۸۱
ایدوها و ایدولوژی‌های سیاسی. مالفرد سبیلی. ترجمه عبدالرحمان عالم. تهران. نشر نی. ۱۳۹۴

مهدی دریس پور
خبرنگار

تاریخ انقلاب

تاریخ نگاری هستند؟



در حوالی خردادماه امسال، جلد نخست کتاب «آخرین نخست‌وزیر» به نویسندگی جواد موگویی توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شد؛ کتابی که به زندگی و زمانه مهندس میرحسین موسوی در حد فاصل سال‌های (۱۳۶۸-۱۳۷۰) می‌پسردازد. در طول هشت سال اخیر و به‌واسطه تحولات پس از انتخابات ریاست‌جمهوری دهم، کتاب‌ها و مقالات و یادداشت‌های متعددی در باب فعالان سیاسی اصلاح‌طلب و اندیشه آنان منتشر شد که با توجه به سنت منابع تک‌بعدی، همگی وجه انتقادی داشته‌اند. البته پیش‌تر نیز اصلاح‌طلبان در کتاب‌هایی نظیر «نیمه پنهان»، «رتش سسری روشنفکران» و... مورد انتقاد قرار گرفته بودند. نویسنده که پیش از این کتاب «اسرار آیت» را منتشر کرده بود، در مقدمه‌اش به چرایی انتشار این کتاب اشاره می‌کند و اول دلیل را فیش‌های باقیمانده از تحقیق درباره حسن آیت و دلیل دوم را نبود کتابی مستقل درباره میرحسین موسوی می‌داند. به همین جهت مشاهده می‌کنیم که سمت و سوی منابع کتاب همگی خط تحقیق پیشین را دنبال می‌کنند؛ چنان‌که می‌بینیم در جای‌جای کتاب صرفاً از مصاحبه‌های نویسنده با جعفر شجونی، احمد و محمود کاشانی، اسدالله بادامچیان، حبیب‌الله عسگر‌اولادی و ویژه‌نامه‌های «مرز عبور» روزنامه ایران و «واکاو» ریشه‌های تاریخی فتنه ۸۸، روزنامه همشهری کمک گرفته شده‌است. نویسنده همچون دیگر آثاری از این دست در مقدمه به مستند بودن کار خود اذعان می‌کند اما این مستندنگاری در بعضی فصول به کلی رنگ باخته‌است. در متولوژی آثار تاریخی خط منابع یک‌سویه می‌تواند از اثربخشی و نتیجه کار بکاهد که می‌بینیم در فصل‌هایی از این روش استفاده شده‌است. فی‌المثل در بخشی با عنوان «بهم پس از ۷۷ سال» نویسنده از ارتباط موسوی با تشکیلات ماسونی سخن گفته‌است و مجموعه مطالب‌اش را به گفته‌ها و روایت‌ها و تحلیل‌های مرتبط با حسن آیت، محمد مکرری، ابراهیم اسرافیلیان و مجدجواد سالاری (از نزدیکان آیت) و اسدالله بادامچیان مستند کرده‌است. یا در بخش دیگر با عنوان «تعبیر یک رویا» نویسنده درباره فرآیند انتخاب موسوی به‌عنوان نخست‌وزیر از مهندسی صورت گرفته توسط سازمان مجاهدین انقلاب سخن گفته و پس از عدم انتخاب ولایتی در اظهارنظری صریح نوشته‌است: «[بهزاد] نبوی راست می‌گفت، ولایتی سابقه مبارزاتی درخشانی نداشت، اما موسوی چه؟ آیا او به غیر از فعالیت هنری در حاشیه حسینیه ارشاد و شاگردی دکتر پیمان سابقه دیگری داشت؟»

آخرین نخست‌وزیر/ زندگی و زمانه میرحسین موسوی (۱۳۶۸-۱۳۷۰) جواد موگویی انتشارات علمی و فرهنگی ۱۶۰۰۰ تومان

خاورمیان‌ه

داعش شناسی

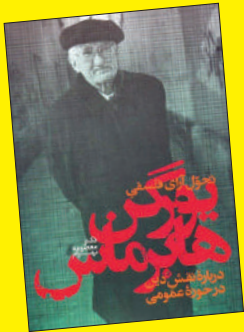


«وحشت‌آفرینی» راهکاری است که تشکیلات داعش به آن به عنوان یک استراتژی نگاه می‌کند و هدف آن ارباب دشمن است. این تشکیلات حتی ارگان‌های تبلیغاتی خود را موظف ساخته تا جلوه خشن‌تری به رویه‌های موجود بدهد. تا پیش از واقعه تروریستی تهران، مطالعه پیرامون داعش یا بسیار تقنی بود یا بسیار تخصصی اما حال که این پدیده با جغرافیای ایران نیز پیوند خورده، شناخت عمیق آن بر هر کنش‌گری بس واجب است. کتاب «تولد اهریمن» با زیرعنوان «عوامل پیدایش دولت اسلامی عراق و شام» یکی از منابعی است که می‌تواند شناخت مخاطب از این گروه را عمق ببخشد. این کتاب به قلم عبدالباری عطوان روزنامه‌نگار باسابقه فلسطینی که کارشناس گروه‌های جهادی نیز محسوب می‌شود، نوشته شده و توسط فاروق نجم‌الدین به فارسی برگردانده شده‌است. عطوان که پیش از این کتاب «تاریخ اسرارآمیز القاعده» را منتشر کرده بود، در اثر حاضر سعی کرده‌است روند تاریخی شکل‌گیری جماعت‌های جهادی از آغاز تا کنون را بررسی و دلایل نقش‌آفرینی آن‌ها را درون جوامع جست‌وجو کند؛ به همین دلیل اکثر مؤلفه‌هایی که بنوعی با داعش مرتبط می‌شوند را از نظر گذرانده و بحثی را راجع به آنها مطرح کرده‌است؛ از تعریف دولت و خلافت، تا بررسی اسلاف این تشکیلات در سوریه و عراق و حتی چرایی استراتژی فرامایتی که توسط این گروه تروریستی پیش گرفته شده‌است. نویسنده با اشراف کاملی که به منابع گروه‌های «جهادی» دارد، تفاوت‌های موجود میان تشکیلات «دولت اسلامی» در عراق و سوریه با تشکیلات القاعده را نشان می‌دهد. او به‌ویژه به این تفاوت اشاره می‌کند که تشکیلات القاعده همواره به‌عنوان میهمان در کشورهای فعالیت کرده‌است که هزاران کیلومتر از محیط بومی خود فاصله داشته‌اند، حال آنکه «دولت اسلامی» در محیط طبیعی خود شکل گرفته‌است. از این رو نویسنده نتیجه می‌گیرد که نفس تشکیل این دولت، روند فعالیت جماعت‌های «جهادی» را به سمت و سویی متفاوت سوق داده‌است. نویسنده سعی کرده‌است اهداف و رویکردهای تشکیلات «دولت اسلامی» و سایر تشکیلات «جهادی» را با استناد به متون تئوریکی بررسی کند که از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان این جریان فکری به‌جا مانده‌است. او در این زمینه خوانندگان کتاب را با آرا و عقاید شیخ محمدالمقدسی، محمدابراهیم مکاوی و خصوصاً ابوبکر ناجی و رساله او تحت عنوان مدیریت وحشت آشنا می‌سازد.

تولد اهریمن عبدالباری عطوان فاروق نجم‌الدین انتشارات علمی و فرهنگی ۲۰۰۰۰ تومان

جامعه‌شناسی

دین از منظر هابرماس



حسینعلی نودری در مقدمه کتاب خود با عنوان «بازخوانی هابرماس» در توضیح اندیشه‌های وی می‌نویسد: «کنته‌ای را که در خصوص مطالعه آثار هابرماس لازم به توضیح می‌بینم، این است که بسیاری از کسانی که برای اولین بار با آرا و اندیشه‌های هابرماس آشنا می‌شوند، در بدو امر دچار نوعی هراس شده و بعضاً محصور دامنه وسیع اطلاعات و دانش پیچیده نظری و مباحث فنی و دشوار فلسفی، اجتماعی و سیاسی وی می‌شوند و نوعاً به دلیل همین پیچیدگی‌ها و دشواری فهم نظریات هابرماس یا اسیر و رام سبک و شیوه تحلیلی خاص وی، که از نوعی تازگی و بداعست خاص برخوردار است، می‌شوند یا از آن روی تافته و شدیداً به ضدیت با آن برمی‌خیزند.» به این جمله می‌توان نوعی نگاه حذفی به اندیشمندان غربی را اضافه کرد که هم در برخی محافل شبه‌علمی و هم در برخی نشریات و کتاب‌ها دنبال می‌شود که در پی آن اندیشه‌ها در حصار قرار می‌گیرند. بنابراین راهی نیست جز آنکه پژوهش‌هایی مستقل (چه در قالب پایان‌نامه و چه در قالب تحقیق منتهی به کتاب) انجام گیرد و گره از اندیشه‌ها بگشاید. کتاب «تحول آرای فلسفی یورگن هابرماس درباره نقش دین در حوزه عمومی» را باید در زمره این پژوهش‌ها دانست که به‌طور ویژه به مسأله دین در اندیشه هابرماس تمرکز کرده‌است. نویسنده برای آوردن مخاطب به فضای ذهنی هابرماس نخست کلیدواژه‌هایی همچون حوزه عمومی، جهانی شدن، مدرنیته، هرمنوتیک، پوزیتیویسم، دموکراسی مشورتی و... را در اندیشه وی توضیح و سپس آرای متقدم و متأخر وی در باب دین را شرح می‌دهد. نویسنده در این کتاب دو پرسش محوری داشته‌است: (۱) آیا مبادی فلسفی آرای هابرماس درباره نقش دین در حوزه عمومی، در مرور زمان، از سیر تحولی برخوردار بوده‌است؟ (۲) چگونه می‌توان ارزش‌ها و محدودیت‌های تفکر فلسفی هابرماس درباره دین را ارزیابی کرد؟ و برای پاسخ به آنها دو فرضیه را مدنظر قرار داده‌است: (۱) دیدگاه فلسفی هابرماس در مورد نقش دین در حوزه عمومی، دچار تحول اساسی شده که هنوز در فرآیند گسترش پیش‌رونده‌است. (۲) با بهره‌گیری از روش انتقادی و آرای دیگر منتقدان، می‌توان ارزش‌ها و محدودیت‌های آرای فلسفی هابرماس در خصوص دین را مورد ارزیابی قرار داد.» و نتیجتاً دین از منظر هابرماس را به مخاطب شناسانده‌است.

تحول آرای فلسفی یورگن هابرماس درباره نقش دین در حوزه عمومی معصومه‌بهرام وایا ۲۰۰۰۰ تومان

تاریخ

تاریخ نگار



افرادی که از خیابان کناری دانشگاه تهران (شانزده آذر) گذشته‌اند، به‌نام ادوارد براون برخوردده‌اند؛ بعضی از آن گذشته‌اند و بعضی ممکن است جست‌وجویی درباره این نام کرده باشند. واقعیت این است که جست‌وجوی اینترنتی صرف برای شناخت براون و عمق فعالیت‌های او در تاریخ و ادبیات و ایرانشناسی و... کفایت نمی‌کند و منبعی عمیق و جامع می‌طلبد و از همین رو بوده که دکتر حسن جوادی، دانش‌آموخته ادبیات فارسی و فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج به سراغ تدوین کتابی درباره وی رفته‌است. نویسنده در مقدمه‌اش به جست‌وجوگری‌هایش درباره آثار براون و چگونگی شناخت وی اشاره کرده و سپس شمه‌ای از تأثیرات وی را پیش‌روی مخاطب گذاشته‌است. «براون چهل سال به تدریس و تحقیق در فرهنگ و ادبیات ایران و همچنین مطالعات اسلامی و عربی و ترکی پرداخت و متون مهمی را چاپ یا ترجمه کرد و به مطالعات فارسی و عربی حیاتی نو بخشید. وی علاوه بر آثار ارزشمندی که نوشت، با فعالیت‌ها و پژوهش‌های خود نهضت مهمی را در ایران‌شناسی سبب شد و عده‌ای از شاگردان یا همکاران خود را به نشر و پژوهش در آثار ایرانی تشویق کرد. نیکلسون شاگرد او بود و دنیس راس، بنیان‌گذار مدرسه زبان‌های شرقی و آفریقایی لندن به تشویق او به شرق‌شناسی روی آورده بود. آبربی به‌خاطر بورس تحصیلی که براون از مال‌خود ایجاد کرده بود، شروع به مطالعات شرقی کرد و سال‌ها بعد وقتی که تاریخ ایران کمبریج را به یاری دانشمندان متعدد در هشت مجلد به وجود آورد، همیشه می‌گفت این حاصل بذری است که براون کاشته‌است.» فارغ از این تعریف مخاطب ایرانی پیش‌تر با آثاری از براون همچون «تاریخ مشروطیت ایران» و «یک‌سال در میان ایرانیان» آشنایی دارد و به همین سبب کتاب حاضر کمک می‌کند که شرح فعالیت و جهان‌بینی به‌درستی شناخته شود. این کتاب شامل پانزده فصل و هجده پیوست است که به‌نوعی می‌توان آن را روایت‌گر بخشی از تاریخ ایران نیز دانست چراکه شاهد هستیم نویسنده برای توصیف جایگاه براون وضعیت ایران را در ادوار مختلفی توصیف کرده و بازیگران و دیدگاه‌هایشان را به مخاطب شناسانده‌است؛ چه آنجایی که به مباحث اعتقادی میان براون و دیگران اشاره دارد و چه آنجایی که به حشر و نشرش با تقی‌زاده و... ادوارد براون و ایران حسن جوادی نشر نو ۸۰۰۰۰ تومان

کلام جدید

آخرین کتاب ابوزید



نصر حامد ابوزید یکی از چهره‌های مطرح و بحث‌برانگیز حوزهٔ نواندیشی دینی جهان عرب است که تأثیر مستقیم و غیرمستقیم بسیاری بر روشنفکری دینی ایران داشته و دارد. «نوسازی، تحریم و تأویل» مجموعهٔ چهار مقالهٔ نصر حامد ابوزید و آخرین اثر منتشرشدهٔ این متفکر پرآوازه‌ی مصری است که محسن آرمین آن را ترجمه و نشر نی منتشر کرده‌است. این مقالات به‌رغم این‌که در زمان‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگون تحریر شده‌اند، به‌نحوی مستقیم و غیرمستقیم به موضوع بازسازی گفتمان دینی مربوط هستند. در فصل اول ابوزید به تشریح اولین پاره از سه گانه نوآوری، تحریم و تأویل، یعنی نوآوری می‌پردازد. عنوان فصل «پرسش از چرایی لزوم نوسازی گفتاری دینی» است. ابوزید از بحران رکود و انحطاط و رنج‌های ملت‌های عربی، از جمله سینه سپری فلسطینی‌ها در برابر نظام تحمیل‌گر یهودی، وجود بحرانی عالمی را نتیجه می‌گیرد که تغییر و تکان را لا‌جرم می‌کنند. ابوزید واپس‌گرایی و جمود اندیشه را لایه زیرین و ریشه پریشانی و رکود ملت‌های عربی می‌داند و نوآوری و تحول معرفتی را کلید گشایش آن. یعنی برای اثبات توقف فکری و اندیشگی ملت‌های عرب مسلمان، اوضاع بیرونی نامساعدشان را برای شهادت این امر کافی می‌داند. در ادامه ابوزید، سد مقاوم و بازدارندهٔ این نـسوآوری را مفسران دینی‌ای می‌داند که به علت پنداشت انحصار اندیشه دینی، در برابر آرای نوپدید و نوآوری‌های فکری مقاومت می‌کنند و در ایین کارزار با سلاح تکفیر و تحریم، تلاش‌های نوآورانه را به تسلیم و بازگشت وامی‌دارند. ابوزید این مقاومت تکفیرپوش که گهگاه در مهنوایی با قدرت سیاسی‌ست را نقد جدی می‌کند. در فصل دوم، ابوزید با صراحت بیشتر به مصادف گفتار تحریم می‌رود. او در برابر سپاه تحریم و تکفیر، بیرق هنر را می‌افرازد و هنر را تجلی و بالاترین تحقق آزادی‌ای می‌داند که رویاروی مستقیم گفتار تحریمی است و بر این عقیده می‌شورد که چرا هر وقت سخن از آزادی به میان می‌آید، پیش‌تر از ضابطه‌ها و مرزها سخن گفته می‌شود. در فصل سوم، ابوزید به سراغ سومین پاره از نام کتاب، یعنی «تأویل» می‌رود. تبیین و تأکید بر تأویل، جان‌مایه بسیاری از نوشته‌ها و گفتارهای ابوزید بوده‌است. واژه‌ای که طی تحول‌های فکری و سیاسی آرام آرام بار معنایی منفی به خود گرفت و نمادی شد بر انحراف از مقاصد و کژروی‌های دل‌های باطل و «تأویل‌گر». کنایهٔ پُرطعنی لایق منحرفان از امت و بددینان شد.

نوسازی، تحریم و تحویل نصر حامد ابوزید ترجمه محسن آرمین نشر نی ۳۰۰ صفحه ۲۰۰۰۰ تومان

فرق اسلامی

درباره فضل‌الله استرآبادی و حروفیه



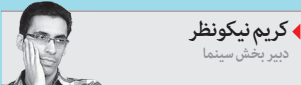
فضل‌الله استرآبادی از علمای اسلامی قرن هشتم ه‍.ق است که اعتقاد داشت جهان رو به پایان است. او می‌گفت در رویاهایش از سوی خداوند مستقیماً به او وحی شده و او را هم‌ردیف و هم‌منزلت با موسی، عیسی و حضرت محمد ساخته‌است. پیروان او را «حروفیه» می‌نامیدند زیرا معتقد بودند که اصوات و حروفی که زبان را می‌سازد کلیهٔ حقایق روحانی را در خود دارد. آن‌ها فضل‌الله را تجلی خداوند در جسم انسان می‌انگاشتند و حتی پس از کشته شدن او در سال ۷۹۶ ه‍.ق انتظار داشتند که بازگردد و پیش از روز رستاخیز جامعه‌ای پر از عدل و داد تشکیل دهد. بعد از سرکوب نهضت سریداران و خاتمه استقلال سادات مرعشی به دست تیمور گورکانی، حروفیه از تشکل‌های سازمان‌یافته‌ای بود که توسط فضل‌الله استرآبادی به وجود آمد و پس از قتل او توسط میرانشاه پسر تیمور، فعالیت‌هایش در ظاهر متوقف شد. فضل‌الله استرآبادی دربارهٔ معانی حروف و ارتباط آن‌ها با ذات حق و همچنین در باب حلول و اتحاد مطالبی شبیه به اقوال باطنیه داشت و پاره‌ای از ادعای منسوب به حلاج را نیز تجدید کرد. او برای حروف ویژگی‌های اسرارآمیزی قائل بود و به همین جهت به «فضل‌الله حروفی» مشهور شد و پیروانش به حروفیه شهرت یافتند. فضل‌الله استرآبادی چنان‌که از مآخذ حروفیه برمی‌آید در سال ۷۴۰ هجری در استرآباد متولد شد و در سن پنجاه و شش سالگی در سال ۷۹۶ کشته شد. او نسبت خود را به جعفر بن موسی بن جعفر(ع) می‌رسانیده‌است. پس از قتل فضل‌الله، بنا به وصیت او هوادارانش در اطراف و اکناف پراکنده شدند و پنهانی به نشر افکار حروفی‌گری پرداختند. یکی از پیروان او به نام نسیمی در سال ۸۲۱ در حلب به ترویج افکار فضل‌الله پرداخت و طرفداران بسیار یافت اما به فتوای علمای حلب وی را با شکنجه بسیار کشتند. علی‌الاعلی یکی دیگر از خلفای فضل بود که به آتاتولی سفر کرد و به تبلیغ عقاید حروفیه پرداخت. او در آسیای صغیر کتاب «جاویدان‌نامه» فضل را تدریس و تعلیم می‌کرد. کتاب «فضل‌الله استرآبادی و حروفیه» شهزاد بشیر یکی از مجلدات مجموعهٔ «سازندگان جهان اسلام» به سرپرستی پاتریشیا کروان‌است که نشر نامک آن را به‌عنوان هفتمین جلد مجموعهٔ «سازندگان جهان ایرانی – اسلامی» منتشر کرده‌است. این پژوهش کوتاه و خواندنی در زندگی و اندیشهٔ فضل‌الله استرآبادی تاریخچه‌ای از نهضت او ارائه می‌دهد، میثائی را که او برای آیندگان به جا گذاشت تحلیل می‌کند و فهرستی از منابع دیگر برای مطالعهٔ بیشتر عرضه می‌کند که برای عموم خوانندگان مفید و راهگشا تواند بود.

فضل‌الله استرآبادی و حروفیه شهزاد بشیر ترجمه مجتبی نماينده‌نياسر نشر نامک ۱۳۸ صفحه ۱۲۵۰۰ تومان

هر هفته در این صفحه کتاب‌هایی که باید سیاستمداران و شهروندان ایرانی بخوانند را معرفی می‌کنیم

یک سامورایی که خیام می‌خواند

درباره‌ی هنر عباس کیارستمی در آستانه‌ی سالگرد درگذشتش



کریم نیکونظر
دبیر بخش سینما

۱۴تیرماه نخستین سالگرد درگذشت عباس کیارستمی است. هنوز نمی‌دانیم در ایران چه بر سر او آمد و در فرانسه چه بر سرش گذشت. کیارستمی نیست ولی فیلم‌هایش تا ابد هست و مثل هر اثری در تاریخ، امکان فراخوانی آنها وجود دارد. این متن، یک بازنگری ساده و کلی است درباره‌ی شباهت‌های آثار کیارستمی با هنر ژاپنی، پژوهشی که سعی می‌کند فارغ از شکست یا موفقیت کیارستمی در تجربه‌هایش، آنها را ریشه‌یابی کند. نوشته‌ای مقدماتی برای اشاره به ویژگی‌های هنرمندانه‌ی عباس کیارستمی.

کیارستمی بارها و بارها از علاقه‌اش به سینمای یاسوجیرو ازو گفته است. مثلاً وقتی در ژاپن به دیدار آکیرا کوروساوا رفت، خاطره‌ای از مهمانی شب قبل تعریف کرد و گفت در خانه‌ی دوستش مجذوب فیلمی شده که از تلویزیون پخش می‌شده و کمی بعد فهمیده که کارگردان فیلم، ازوست. بعدها هم وقتی فیلم «پنج» را ساخت، آن را به ازو تقدیم کرد. ولی حتی اگر او به این علاقه اعتراف هم نمی‌کرد، می‌شد شباهت‌هایی را در آثار این دو دید. در یک نگاه کلی دبستگی کیارستمی به ازو یک علاقه‌ی فرمال یا تماتیک به‌نظر می‌رسد، اما راستش موضوع این دو بیش از آن، ریشه در گرایش هر دوی آنها به ذن دارد و برای فهم آن باید با ذن آشنا شد. قاعدتاً شناخت ذن، کار یک مقاله هم نیست. اما برای آنکه وارد بحث شویم، فقط کلیات را مرور می‌کنیم: معنای لغوی ذن همان «دیدن» است و دیدن، مهم‌ترین کار هنرمندی است که با ذن رابطه دارد. دیدن یعنی دور ایستادن و فاصله گرفتن از جهان، یعنی تماشای هر آنچه اتفاق می‌افتد بدون مداخله در آن. یعنی دانستن اهمیت این فاصله و درک این نکته که آنچه رخ می‌دهد، همیشه قابل توضیح نیست. دیدن آنچه پیش‌روست و پذیرش رخداد، معنایی جز قبول پیچیدگی رویداد ندارد، نوعی حس شیفتگی و در عین حال پذیرش ضعف برابر گستردگی جهان پیش‌رو در آن به چشم می‌خورد. «یو گن» در

فلسفه‌ی ذن، همین رازورمز و پیچیدگی است که شاید دیده نشود اما قطعاً حس می‌شود. ذن می‌گوید که هنرمند در حالت «جان نه جان» (wu-wei) به خود و اطراف نگاه کند، همه‌چیز را همان‌طور که هست ببیند، بی آنکه قصدش دخالت در آن یا تفسیر و توضیحش باشد. برکمی آب، همان‌طور دیده شود که هست، درخت، آدم، جاده، پروانه، همه همان‌طور که هستند درک شوند. «جان نه جان» را به بی‌عملی هم ترجمه کرده‌اند: عملی منفعلانه برای تماشا و خالی شدن وجود از داشته‌های مجازی. از این مرحله است که کم‌کم هنرمند دست به آفرینش می‌زند. وقتی خالی از خود شد و اجازه داد حقیقت در وجودش لانه کند. این حالت به ثمر نمی‌رسد مگر وقتی هنرمند، به تمرکز و سکون و سکوت رسیده باشد و ارزش یو گن را بداند. هنرمند زواید را حذف می‌کند تا پیچیده‌ترین معنا به ساده‌ترین شکل بیان شود، تا انعکاس سخت‌ترین مفاهیم در قالب ساده‌ترین ساختارها ممکن شود. به همین دلیل هم استاد ذن بعد از ساعت‌ها مراقبه به دو، سه واژه می‌رسد و همه‌ی هستی را در آن معنا می‌کند. هایکو مثل «سومی‌ئه» زبان ادبی و هنری آن است. اگر نقاش در «سومی‌ئه» با حذف خطوط اضافی، سفیدی را جزئی از نقاشی می‌کند و پیچیدگی را در قالب آن، نمایان یا پنهان می‌کند در هایکو هم، معنا در کمترین واژه‌ها متبلور می‌شود. اما این واژه‌ها انعکاس دقیق‌ترین و عمیق‌ترین حقیقت زندگی‌اند.

در فیلم‌های ازو، دوربین در جایگاه نقاش «سومی‌ئه» روی تاتامی می‌نشیند و به جهان می‌نگرد و بدون کمترین حرکتی هر آنچه را که هست ثبت می‌کند. فضاهای خالی و فقدان‌ها در اینجا معنایی بیش از خالی بودن فضا پیدا می‌کنند و ضربه‌تنگ ایستا در آثار او کارکردی جز ریتم پویای سینماگران دیگر دارد. او از تماشاگرش می‌خواهد مثل خودش روی مناظر مکث کند و «ببیند». در سینمای کیارستمی (حتی می‌شود گفت در همه‌ی کارهای هنری‌اش) همه‌چیز در خدمت جهانی است که می‌بینیم. فاصله‌گذاری دوربین از سوژه، جدا شدن از خط داستانی و گشت زدن در اطراف آن، مجذوب طبیعت شدن، بی‌قضاوتی و تماشای رویداد و عدم دخالت

در آن رویداد، همگی می‌تواند از گرایش او به ذن باشد، از این که او لذت تماشا را با هیچ‌چیز عوض نمی‌کند. کیارستمی همیشه متهم بوده که دوربینش فضا را نمی‌شکند و در رویدادها، منفعلانه گوشه‌ای می‌ایستد: ناظری است که کاری جز تماشا انجام نمی‌دهد و دخالتی در واقع ندارد. درست هم هست، او فقط یک ناظر است و به «مشاهده» بیش از «مداخله» اهمیت می‌دهد. در «زیر درختان زیتون» این فاصله‌گذاری به‌بهرترین شکل نمایش داده شده: دو موقعیت ناگزیر دوربین ما را وارد تجربه‌ی حیرت‌انگیزی می‌کند؛ اول با دوربینی مواجهیم که فیلم «زیر درختان زیتون» از دل تصاویر آن شکل گرفته، این دوربین فقط ناظر است و راوی داستان. دوم، دوربینی است که مشغول فیلمبرداری در فیلم است و مدام در روایتش وقفه می‌افتد. گاهی ما نمی‌دانیم با تصویر کدام دوربین مواجهیم اما هر کدام از آنها بخشی از حقیقت را بر ملا می‌کنند. نکته اینجاست که ما همیشه ناظریم و بخشی از حقیقت (واقعیت) را می‌بینیم اما درک ما چیزی فراتر از آن رویدادهاست. ما تماشاگران فیلم، چیزی بیشتر از سازندگان حاضر در خود فیلم و حتی دو شخصیت اصلی آن می‌دانیم. این متعالی‌ترین شیوه‌ی فاصله‌گذاری و نزدیک شدن به محتوای هنری است که کیارستمی در آثارش دنبال می‌کرد. ولسی او در این تجربه متوقف نبود:

رازورزی در «باد مارا خواهد برد» و استفاده از خلأ و مکث روی اشیا در «پنج» هم نمونه‌های دیگری برای شرح نزدیکی او به ذن و طبیعتاً ازوست. داندل ریچی در کتابی که درباره‌ی ازو نوشته گفته است که سینمای ازو فرمال و فرمالیسم او شعر است. آیا این حرف درباره‌ی کیارستمی صادق نیست؟ قاعده‌ی تکرار (چه در دیالوگ‌ها و چه در موقعیت‌ها) و ابهام در فیلم‌هایش از شعر کلاسیک ایرانی نشأت نگرفته؟ و آیا نقش اثبیری زن در «باد ما را خواهد برد» همان نگاه کلاسیک شعر ایرانی به زن/معشوق نیست؟

شعرهای کیارستمی همگی متأثرند از هایکو، حتی تلاش‌های او برای انتخاب یک مصرع از اشعار شعرای ایرانی، ریشه در تمایلش به بیان موجز هایکو در قالب هجاهای محدود دارد. عکس‌های او هم تحت‌تأثیر

«سومی‌ئه» هستند: سادگی مفرط در فضاسازی و ترکیب‌بندی، که همه‌ی اجزا، حتی خلأها هم، در آن نقش دارند و به قاب و تصویر معنا می‌بخشند. طبیعت و نظاره‌ی آن، همیشه در آثار او وجود دارند. پنجره‌ای که در بیشتر عکس‌های او رو به دشت و دریا باز می‌شود، در یک قاب ساده دو مفهوم را نمایان می‌کند: فاصله‌ی بیننده و طبیعت گسترده. به‌نظم گرایش کیارستمی به ذن و هنر ژاپنی خودآگاه و براساس شناخت عمیق بوده اما گرایش به ادبیات کلاسیک ایرانی، کاملاً ناخودآگاه بوده است. برای همین هم می‌شود (مثلاً) رد علاقه‌ی بی‌شائبه‌اش را به طبیعت تا هنر ژاپنی زد و در همان زمان به ادبیات ایرانی رجوع کرد و فهمید که کیارستمی می‌توانسته از آن هم بهره برده باشد. او توانسته بین این دو گانه، ارتباط برقرار کند و به‌شیوه‌ای منحصربه‌فرد اثر خودش را بسازد.

اما شباهت کیارستمی به ازو منحصر به ساختار و فرم نیست. آنها در مضمون هم به‌هم شبیه‌اند اگرچه مواجهه‌شان به کلی متفاوت از هم می‌شود. مثلاً فیلم‌های ازو یک‌سره درباره‌ی ناسازگاری و عدم رابطه بین پیرها و جوان‌هاست. انعکاس این تضاد و جدافتادگی در فیلم‌های کیارستمی به‌ناسازگاری بین زوج‌ها ختم شده: از «گزارش» تا «مثل یک عاشق» همه‌ی قصه‌های زن‌وشوهری درباره‌ی زنان و مردانی است که نمی‌توانند کنار هم بمانند یا با هم به تعادل برسند. در آثار ازو این جدایی در نهایت به تلخی و تنهایی ختم می‌شود و به همین دلیل هم مرگ، که جدایی دائمی است، عنصر مهمی است. در فیلم‌های کیارستمی هم این جدایی‌ها تلخ است و مرگ، دست‌کم در دوره‌ای، همیشه در فیلم‌هایش بوده است. اگرچه او زندگی را نشان‌مان می‌دهد و لجوجانه مرگ را پس می‌زند اما گریز او از ورّ ترسناک حیات آدمی را در پس نگاه سرخوشانه‌اش به زندگی می‌توان دید. در «زندگی و دیگر هیچ» کارگردان در جست‌وجوی دو بازیگر فیلم «خانه‌ی دوست کجاست» به دل سرزمین مرده می‌زند، در «زیر درختان زیتون» بعد از زلزله، کارگردان سراغ شخصیت‌ها می‌آید تا با آنها فیلم بسازد، در «طعم گیلاس» مرگ خودخواسته مطرح است و در «آ. ب. ث

آفریقا» مرگ ناخواسته است که همه‌جا سرک می‌کشد. واقعیت این است که هر دو کارگردان به موضوعات یکسانی توجه می‌کنند اما گاهی نتیجه‌ای یک‌سر متفاوت می‌گیرند: مرگ در آثار ازو و کیارستمی ناگزیر است؛ یکی بدبینانه به آن نگاه می‌کند و دیگری سرخوشانه. برای همین هم در عین شباهت‌های چشمگیر گاهی راه آن دو عوض می‌شود: در حالی که ازو مرگ‌اندیشی ژاپنی را با همان تیرگی مرسوم آن خطه ترسیم می‌کند، کیارستمی ضد فرهنگ غالب سرزمینش مرگ‌اندیشی خیام‌وار را ستایش می‌کند و به زندگی روی خوش نشان می‌دهد. جالب اینجاست که هر دوی این کارگردان‌ها به تکرار تم‌ها و آدم‌ها در فیلم‌هایشان علاقه دارند، انگار که هر دو در حال ساختن یک فیلم خانوادگی هستند که هر دفعه گسترده‌تر می‌شود. ازو که مشهور است به استفاده از بازیگران ثابت در فیلم‌هایش و تم‌همه‌ی فیلم‌های او همان جدایی دو نسل است. اما این طرف، «گزارش»، «و نوشتن برابر اصل» و «مثل یک عاشق» سه‌گانه‌ی کیارستمی درباره‌ی زوج‌ها و ناسازگاری‌شان است و «خانه‌ی دوست کجاست»، «زندگی و دیگر هیچ» و «زیر درختان زیتون» هم سه‌گانه‌ای دیگر درباره‌ی زندگی و مرگ. این شباهت‌ها را می‌شود درباره‌ی استفاده‌ی هر دو از بچه‌ها هم دنبال کرد: هیچ کدام به‌ها را کاملاً معصوم نمی‌دانند و شیطنت و تیزهوشی و حتی بدجنسی آنها را بی‌پرده نشان می‌دهند. گفتیم که، آنها به همه‌چیز همان‌طور نگاه می‌کنند که هستند!

اما جالب‌ترین وجه این دو فیلمساز گرایش به طنز است، با اینکه فیلم‌های هر دو مشهور شده به کسل‌کننده، کند و حتی حوصله‌سربر، طنز در کار هر دوی آنها جدایی‌ناپذیر است. طنز ازو و کیارستمی، به‌شدت درونی و متعلق به موقعیت است، یک طنز پخوفی خارق‌العاده که در اوج سیاهی، می‌تواند بخنداند. در «خانه‌ی دوست کجاست» مکالمه‌ی پیرمرد و بچه و کش دادن این موقعیت، در حالی که بچه اصرار به رفتن دارد، هم سیاه است هم خنده‌دار. در «زیر درختان زیتون» صحنه‌ی انعکاس صدا در دشت و گفته‌ی محمدعلی کشاورز که مردم اینجا اگر کسی بهشان سلام کند جواب

می‌دهند، منجر به یک موقعیت شیرین خارج از روایت می‌شود که فضای جدی را می‌شکند. ازو هم در فیلم‌هایش، از «آخر پاییز» تا «من متولد شدم اما...» چنین طنزهای کلامی دارد. شوخی با مرگ، زنان و ازدواج که خارج از روایت کلی است، یک‌جور تمایل به دوری از چارچوب‌های قطعی سینمای روایی است. کیارستمی همیشه یک قصه‌ی معمای دارد که دنبال کند اما جست‌وجو برای حل مسئله، خیلی زود به حاشیه می‌رود و حاشیه است که اصل می‌شود. فیلم‌های او کنار قصه‌ی به‌ظاهر اصلی پرسه می‌زند. کیارستمی با قصه شروع می‌کند اما خیلی زود خودش را از چارچوب دراماتیک مرسوم خارج می‌کند. ازو، به این رادیکالی عمل نمی‌کند: او با تکرار موقعیت‌ها، حذف نقاط اوج و ایجاز در صحنه‌ها، بیش از هر چیز به مکاشفه‌ی شخصیت‌ها می‌پردازد. قصه‌های فیلم‌های او دو خطی است اما فیلم‌های دوساعته‌ی او مملو از تصاویری‌اند که گاه در روایت نقشی ندارند.

و هر اصلی استثناهایی هم دارد؛ قاعدتاً دوره‌ی متأخر فیلمسازی کیارستمی ربطی به این ایده‌ها ندارد. فیلم‌های دبیتاش، محصول ذوق‌ورزی او در مواجهه با یک ابزار جدید است، نه تکمیل‌کننده‌ی روند روایی مختص خودش یا عمیق‌تر کردن تجربه‌های بصری قبلی‌اش. در دو فیلم سینمایی که خارج از ایران ساخت، اگرچه از نظر تماتیک به مضمون قدیمی فیلم‌هایش متکی بود (گسست، ناسازگاری، خانه‌ی ناامن، زوج‌ها و بچه‌ها و...) اما از نظر بصری، به آن غنای سابق نبود. اما در تجربه‌های بصری خارج از سینمای داستانی، به‌عکس، در حال پروبال دادن به نوعی فضای بصری منحصربه‌فرد بود: او این‌بار با خیال‌پردازی درباره‌ی عکس‌ها و نقاشی‌ها، آنها را از انجماد زمان و مکان خارج می‌کرد و به آنها زندگی می‌بخشید. این تجربه که محصول عکاسی، مواجهه با طبیعت و مکث زیاد روی مناظر بود دستاورد تازه‌ای در آثار هنری اوست، اگرچه تکمیل نشد. مرگ او در ۱۴ تیر ماه همه‌چیز را به‌هم زد. کسی هست که این تجربه‌ها را در همان قالب ذهنی و فکری ادامه دهد؟ گمان نکنم...



قربانی رئالیسم سوسیالیستی

درباره‌ی **پساتصویر** آخرین ساخته‌ی آندری وایدا

اهمیت آندری وایدا

آنندری وایدا در گفت‌وگویی درباره‌ی فیلم «مرد مرمرین» گفته بود این فیلم را می‌سازم تا جایگاهم را در لهستان پس بگیرم. کدام جایگاه؟ جایگاه یک فیلمساز مشهور؟ بهترین کارگردان لهستان؟ شاید همه‌ی اینها ولی قطعاً مهم‌ترین جایگاه او چیز دیگری بود: او می‌خواست جایگاه فیلمسازی را پس بگیرد که بیش از همه‌ی هم‌وطنانش شهامت داشت، شهامت پرداختن به مسائل و زنده کردن خاطره‌هایی که شاید خیلی‌ها خواستار از یاد بردن آنها باشند. او در دوره‌ی اشغال لهستان به دست نازی‌ها نوجوان بود و جوانی‌اش را در عصر تسلط کمونیست‌ها گذرانده بود. خاطره‌ی این دوران همیشه با او بود و وایدا مدام از بحران‌های مردمی می‌گفت که احساس اسارت آنها را تحقیر کرده بود؛ اینکه لهستانی‌ها هیچ‌وقت فرصت پیدا نکرده بودند خودشان باشند. سینمای لهستان مثل نقاشی و ادبیات این کشور نبود؛ تا قبل از جنگ جهانی دوم، هر سال کمتر از ده فیلم تولید می‌شد و هیچ‌وقت هم فیلم شکفت‌انگیزی ساخته نشده بود. این آندری وایدا بود که به سینمای این کشور جان داد: سه فیلم «یک نسل»، «کانال» و «خاکسترها و الماس‌ها» برای اولین‌بار سینمای لهستان را به جهان معرفی کردند. او همه‌ی تابوهای تحویل‌شده بر مردم لهستان را زیر پا گذاشت. هر فیلم او تصویری از جوانان لهستانی بود که به گوشه‌ی تاریخ‌نیشتر می‌زد؛ یکی لفاظی‌های زمان جنگ و نیروهای مقاومت را زیر سوال می‌برد، یکی دلمردگی و ناامیدی نیروهای مقاومت را در کانال‌های فاضلاب نشان می‌داد و دیگری شکست شوروی هنگام شورش ورشو را بی‌رحمانه به رخ کمونیست‌های حاکم می‌کشید. «تاریخ» و «جنگ» موضوعات جذابی برای وایدا بود و بارها به گذشته رفت تا سواالی را مطرح کند، بی آنکه بترسد یا از نکته‌ای چشم‌پوشی کند. او منتقدی بود که بی‌رحمانه گذشته را نقد می‌کرد، مدام از مخاطبان لهستانی‌اش می‌خواست تا گذشته‌شان را فراموش

نکنند، یادشان نرود که چه تجربه‌هایی را پشت سر گذاشته‌اند و چطور به اینجا رسیده‌اند. به همین دلیل هم از سوال پرسیدن و نقد کردن نمی‌هراسید. ۵۰ سال با این نگاه و ایده فیلم ساخت؛ در «لوتتا» ارتش لهستان را به دلیل عدم آمادگی و نابودی سواره‌نظام زیر سوال برد، در «سامسون» تفکر ضدهودی لهستانی‌ها را به رخ‌شان کشید، در «چشم‌انداز پس از جنگ» سرگشتگی پس از جنگ را نشان داد، با «سرزمین موعود» لهستان قدیم و جدید را نقد کرد، «دانتون» را در فرانسه ساخت اما بازتابی بی‌پروا از تفکر استالینیستی حاکم در کشورش بود و «کاتین» قتل‌عام پانزده هزار افسر و سرباز و پلیس لهستانی را به دست نیروهای شوروی نشان داد. او حتی برای اینکه نسل جدید لهستان قهرمانان قدیمی را به یاد بیاورد، فیلمی در شرح مبارزات لخ والسا ساخت. همیشه احساس مسئولیت می‌کرد تا از کشورش حرف بزند و آرام‌آرام مخاطبان را در سراسر جهان تحت تأثیر قرار داد. آخرین فیلمش درباره‌ی ولادیسلاواسترمینسکی است، نقاشی آوانگارد که در دوره تسلط کمونیسم از همه‌جا طرد شد، بی‌پول و گرسنه ماند، بیماری سل گرفت اما هرگز حاضر نشد از مشی حزب حمایت کند. او در آخرین ساخته‌اش راوی یک تراژدی سهمگین بود. ولی این همه‌ی داشته‌ی وایدا نیست؛ او دوربین را بین مردم بسر، از جلوه‌های بصری دوری کرد و فیلم‌هایی به سبک نئورئالیسم ساخت که با موضوعات رمانتیک پیوند می‌خورد و شکل تازه‌ای از مواجهه با تاریخ و واقعیت را نشان می‌داد. در این سال‌ها جوایز متعددی هم گرفت: نخل طلای کن، جایزه‌ی سزار و جایزه‌ی بفتا. اسکار هم مثل همیشه دیر او را یافت و سال ۱۹۹۹ بود که یک جایزه‌ی افتخاری به او اعطا کرد. او با مجموعه کارهایش سینمای اروپای شرقی را به جهان شناساند و جسارت را به فیلمسازهای آن ناحیه آموخت.



فیلم زندگی حزنانگیز و غم‌بار یک نقاش بزرگ را تصویر می‌کند که به شکلی تراژیک خاتمه می‌یابد. اما بیشتر از آن، مبارزه‌ی منفی و بدون خشونت استرمینسکی را برابر گرایش حزب حاکم به تصویر می‌کشد. وایدا در فیلم تلاشی برای نمایش نقاشی‌های استرمینسکی نمی‌کند، عامدانه آنها را در حاشیه می‌برد تا تقابل او را با حزب نشان دهد. او خود نقاش را به‌مثابه‌ی یک ایده‌ی هنری می‌بیند که برابر یک ایده‌ی دیگر حذف نمی‌شود، مقاومت می‌کند و یادگاریش برای همیشه باقی می‌ماند. بنابراین آزاداندیشی هنر انتزاعی و مهارنشده در تاروپود یک ایدئولوژی را مقابل چارچوب بسته‌ی حزب قرار می‌دهد. جالب اینجاست که این آزاداندیشی را نتیجه‌ی مکاشفه‌ی نقاش در جامعه می‌داند: استرمینسکی است که از یهودی‌های کشته‌شده نقاشی کشیده، اوست که به جوان‌ها اصرار می‌کند تا دوروبر خود را دقیق ببینند اما به ذهن‌شان اعتماد کنند، اوست که به فردیت بها می‌دهد و از آنها می‌خواهد فارغ از جریان‌های روز، برای وجودشان نقاشی بکشند. در حالی که حزب و رئالیسم سوسیالیستی‌اش از آرمان‌های بلندبالا می‌گوید و از آزادی انسان حرف می‌زند،

«پساتصویر» آشکارا آن را نابودکننده‌ی هر نوع قرائت دیگری از هنر می‌داند. فیلم وایدا، اگرچه کیفیت باروک همیشگی‌اش را ندارد و جزئیات در آن به وفور فیلم‌های دیگرش دیده نمی‌شود ولی جنبه‌ی رمانتیک آن چشمگیر است و مثل همیشه به دوره‌ای از تاریخ سرزمینش با مهربانی و البته تلخی نگاه می‌کند. برای او آزادی مهم‌تر از هر چیز دیگری است و تراژدی او درباره‌ی

پساتصویر چه‌جور فیلمی است

استرمینسکی، پایان خوبی برای فیلمسازی‌اش است: توصیه‌ای برای ارج گذاشتن به هنر، ورای هر نوع مرام و مسلک و ایدئولوژی. و جالب‌تر از آن نقد مهربانانه‌ای است که به مردم دارد؛ اینکه چطور در شرایط ترسناک، آنها به هم رحم نمی‌کنند. استرمینسکی مثل خود وایدا، از هیچ کس طلبکار نیست و بابت مقاومتش کمک نمی‌خواهد اما مردم هم در طرد او و

نادیده گرفتن حقش مقصودند. هیچ کس حتی جوان‌ها به نفع او کاری نمی‌کنند و همه با حزب به سازش می‌رسند. نقد آندری وایدا، نقادی است به مردمی که حق انسان‌ها برای حیات را نادیده می‌گیرند چون معتقدند آنها جور دیگری فکر می‌کنند و این فکر، نه مضر به حال بشریت، که آزادکننده‌ی او از هر نوع استثمار است. «پساتصویر» به همین دلیل فیلم مهمی است.



پساتصویر درباره‌ی چیست

مسکو حاضر و شاگرد دو تن از بزرگ‌ترین نقاشان روس، کاریمیر مالوویچ و ولادیمیر تاتلین شد. تحت تأثیر آنها بود که به هنر آوانگارد علاقه‌مند شد. اگرچه به دلیل سابقه‌اش در جنگ و ذوق هنری‌اش خیلی زود در کمیساریای آموزش مینسک استخدام شد. ولی گرایش او به هنر آوانگارد در دهه‌ی بعد خودش را نشان داد. آثار او در دهه‌ی ۲۰ میلادی در ورشو، نیویورک و پاریس نمایش داده شد و بعدها هم در موزه‌ی هنرهای مدرن لودز، اتاقی به نام نئوپلاستیک طراحی کرد که مجموعه‌ی آثارش در آن نمایش داده می‌شد. استرمینسکی در سال‌های بعد جنگ جهانی دوم با بحران روبه‌رو شد؛ او که به فرمالیسم اعتقاد داشت و ایده‌ی «پسا تصویر» را طرح کرده بود، موافق ایده‌ی حزب در ترویج رئالیسم سوسیالیستی نبوده به همین دلیل هم اول از تدریس محروم شد و کمی بعد حتی کوبین غذا هم به او داده نشد. همه او را طرد کردند و هیچ کس حاضر نبود او را استخدام کند. کار به جایی رسید که او برای خرید غذا به مشکل برخورد و وساطت هنرمندان دیگر هم برای حل مشکل او در لهستان به جایی نرسید. ابتلا به بیماری سل کار را سخت کرد اما استرمینسکی حاضر نشد که رئالیسم سوسیالیستی را تأیید کند. به همین دلیل از همه مزایای شهروندی محروم شد و در نهایت، در تنهایی در گذشت.



در رشته‌ی مهندسی تحصیل کرده بود. در جنگ جهانی اول حاضر بود و یک دست و یک پایش در این جنگ از دست رفت. او بعد از جنگ، در سال ۱۹۱۸، در کارگاه‌های نقاشی

آندری وایدا سال ۲۰۱۳ فیلمی درباره‌ی لخ والسا ساخت، درست در روزهایی که این رهبر جنبش کارگری لهستان متهم شده بود با پلیس مخفی دولت سوسیالیستی لهستان همکاری داشته. «والسا» مرد امید» درباره‌ی مقاومت، سختی‌ها و شیوه‌ی مبارزه‌ی والسا بود. خود وایدا گفته بود این فیلم را ساخته تا مردم یادشان بیاید ۳۰ سال قبل اوضاع چگونه بود و قهرمان‌ها چه کسانی بودند. این سومین باری بود که قهرمانی ملی در فیلمی از وایدا حاضر می‌شد: در «مرد مرمرین» قصه‌ی ماتئوش پیر کوت، کارگر نمونه‌ی سال ۱۹۵۰ روایت شده بود و در «مرد آهنین» لخ والسا در اوج مبارزات مردمی قهرمان فیلمی از وایدا شده بود. وایدا معتقد بود که جوان‌ها اگر شرمسار شوند، بهتر است تا یک‌بار دیگر اشتباهات‌شان را تکرار کنند. به همین دلیل هم سه سال بعد از ساخت «والسا» مرد امید» پشت دوربین رفت تا درباره‌ی یکی از چهره‌های هنری و قهرمانان مردمی لهستان فیلم بسازد؛ ولادیسلاواسترمینسکی. مثل همیشه قصد او ساخت یک فیلم زندگی‌نامه‌ای مرسوم نبود. او دوره‌ای از زندگی استرمینسکی را مدنظر قرار داد که به سختی و در مقابله و مبارزه با حزب سوسیالیستی لهستان گذشت. استرمینسکی متولد شهر مینسک در بلاروس بود و در سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ در دانشگاه نظامی سن‌پترزبورگ

سینمای دغدغه‌ی اخلاقی چیست

عادی بود که در یک جامعه‌ی فاسد منزوی شده‌اند، وقتی نهضت همبستگی در اوت ۱۹۸۰ در گدانسک راه افتاد، نه تنها بیشتر این فیلمسازان از مطالبات اقتصادی و اصلاحات سیاسی آن حمایت کردند که بیشتر آنها به عضویت سازمان همبستگی هم درآمدند و در ماه سپتامبر همان سال اتحادیه‌ی مستقلی را تأسیس کردند. اگرچه خیلی زود با تسلط ژنرال ویچک یاروزلسکی، فرمانده ارتش لهستان به رهبری حزب و نخست‌وزیری همه‌چیز تغییر کرد. او در سراسر لهستان اعلام حکومت نظامی کرد و فردای آن روز شورای نظامی نجات ملی را تشکیل داد. اتحادیه همبستگی غیرقانونی اعلام شد و رهبران آن در سراسر کشور به‌وسیله‌ی نیروهای امنیتی دستگیر شدند. در این روز کار بود که تعدادی از فیلمسازان مهم لهستانی ترجیح دادند به کشورهای دیگر بروند.

بیش از همه به مدرسه‌ی سینمایی لودز (وودج) مشکوک بودند: رومن پولانسکی، یژی اسکولیمفسکی، کریستف کیشلوفسکی و... که شاگردان لودز و از همکاران وایدا بودند، در این دوران فیلم‌های مهم و پسرورودایی ساختند. حالا جمعی از کارگردان‌ها خارج از قواعد حزبی فیلم می‌ساختند و اگرچه دولت به آنها بدبین بود ولی این گروه به کارشان ادامه می‌دادند. آنها اعضای جنبش رهایی سینمای لهستان بودند که آندری وایدا سرکرده‌شان بود و شیوه‌ی فیلمسازی‌شان هم به «سینمای دغدغه‌ی اخلاقی» مشهور شد. این گروه که شامل آندری وایدا، کریشتف زانوسی، کریستف کیشلوفسکی، یانوش کیوفسکی، ادوارد زبروفسکی، فلیکس فالد، آنیژکا هولاند و... بود، تندتر از همیشه به عقاید ریاکارانه‌ی حزب حاکم حمله می‌کردند. درونمایه‌ی اصلی این سینما حال‌وروز مردم

کرد، نوبت شوروی بود تا جایگزین نازی‌ها شود و کشور را اشغال کند. دولت شوروی به‌مرور حکومت‌های ملی این کشورها را به حکومت‌های استالینی تبدیل و سراسر منطقه را به اتحاد جماهیر شوروی ضمیمه کرد. اولین حرکت فرهنگی کمونیست‌ها در اروپای شرقی ملی کردن صنعت فیلمسازی بود. اما سال ۱۹۵۶در لهستان یک اتفاق مهم رخ داد: پاییز ۱۹۵۶ رهبر حزب کمونیست لهستان، ولادیسلاو گومولکا، دست به یک استالین‌زدایی سراسری زد و با ورود نسل تازه‌ی فیلمسازان از مدرسه‌ی سینمایی لودز، سینمای نوین لهستان شکل گرفت. یژی کاوالوویچ، آندری مونسک و آندری وایدا مشهورترین فیلمسازان این نسل و این مکتب شدند. اما اعضای حزب سوسیالیست معتقد بودند سینمای جدید لهستان تصویری منفی از زندگی روزمره‌ی مردم را نشان می‌دهد. آنها

در سینمای لهستان فیلمسازانی بودند که بیش از یک دهه، با رئالیسم سوسیالیستی مبارزه کردند؛ نه فقط چون مخالف مشی حزب بودند که از انحصار قرائت هنری در دستان یک گروه گلایه داشتند. تمام این فیلمسازان، کارگردان‌های درجه‌یک و جوانی بودند که تجربه‌ی جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بودند و می‌خواستند در فضای بعد جنگ، به هنر و مردمشان بپردازند. برای این گروه، آزادی فردی و قرائت‌های مختلف از هنر یک حق بود، اگرچه تمام آنها دغدغه‌ی مردم کشورشان را داشتند. آنها بیش از هر هنرمند دیگری در باب مسائل مهم جامعه‌ی لهستان حرف زدند و به مردم این کشور، فارغ از دیدگاه‌های ایدئولوژیک، بها دادند. برای اینکه بدانید اوضاع چگونه بود، باید کمی به دل تاریخ برویم. وقتی در سال ۱۹۴۴ ارتش سرخ، کشورهای شرق اروپا را از دست نازی‌ها آزاد

تلویزیون

طبق گفته‌ی عوامل سریال، قرار است هم‌زمان با توزیع نسخه‌ی دی‌وی‌دی سریال در ایران، امکان پخش آنلاین آن از طریق سایت نت‌فلیکس هم فراهم شود. اتفاقی که اولین بار است برای یک محصول داخلی رخ می‌دهد

فقط عشاق زنده می‌مانند

فصل دوم شهرزاد چگونه ساخته شد درباره‌ی چیست و چه حاشیه‌هایی را از سر گذراند



شهرزاد از کجا شروع شد

۱ «شهرزاد» نتیجه‌ی تجربیات حسن فتحی در تئاتر و تلویزیون است؛ او که کارش را از ۲۳ سالگی و بازی در

نمایش «چهار صندوق» بهرام بیضایی به کارگردانی فردوس کاویانی شروع کرده بود، از شاگردان نمایشنامه‌نویسی بیژن مفید به حساب می‌آمد. مفید بود که او را متوجه مختصات شهر تهران و به‌اصطلاح «فرهنگ تهرونی» کرد و از او خواست نمایشنامه‌های فولکلور را بخواند؛ ولی خیلی طول کشید تا فتحی به شکل حرفه‌ای وارد کار تئاتر شود. سال ۱۳۶۷ بود که او نمایش‌هایی مثل «هی ماتادور» را اجرا کرد و کمی بعد هم نوبت به «مضحک‌ی پهلوان و پری» رسید. سال ۱۳۷۲ نیز که نمایش «خیابان‌های سرد شب» را اجرا کرد، به‌نوعی با تئاتر خداحافظی کرد. او در این سال وارد تلویزیون شد و در گام اول، تله‌تئاتر ساخت. «تله‌موش»، «معمای یک قتل» و «سوء تفاهم» مشهورترین کارهای او هستند. همان وقت‌ها بود که شبکه‌ی

دو، دومین سریال مناسبی تاریخ تلویزیون را به او پیشنهاد داد: «همسایه‌ها» که برای ماه رمضان تولید می‌شد. موفقیت این سریال باعث شد که مدیران به فتحی اعتماد کنند؛ پس از آن اول، «پهلوان نمی‌میرند» ساخته شد و کمی بعد «روشن‌تر از خاموشی»، «شب دهم»، «مدار صفر درجه»، «هیوه ممنوعه» و... کارنامه‌ی او را رنگارنگ کردند. آخرین کار او برای تلویزیون سریالی بود به نام «زمانه» که

رگ‌وریشه‌اش به «هملت» می‌رسید. فتحی در تمام کارهایش دایره‌ی موضوعی تلویزیون را گسترده کرد، توانست ظرفیت قصه‌گوی را بالا ببرد و

خط قرمزها را جابه‌جا کند. در «شب دهم» که به مناسبت ماه محرم و هم‌زمانی‌اش با نوروز ساخته شد، داستان عشق یک جاهل محل را به علایق دینی پیوند زد و رستگاری‌اش را در گرایش مذهبی او دید، در «مدار صفر درجه» عشق و عاشقی یک پسر ایرانی و دختر فرنگی را در کشاکش جنگ دوم جهانی طرح کرد و از ماجرای کمک ایرانی‌ها به یهودی‌های اروپایی حرف زد، در «هیوه ممنوعه» قصه‌ی شیخ صنعان را امروزی کرد و در «روشن‌تر از خاموشی» داستان شاه عباس و میرداماد را مطرح کرد و چهره‌ای متفاوت از شاه صفوی نشان داد.

۳ نغمه‌ی ثمنی هم از تئاتر شروع کرد، از نمایشنامه‌نویسی. «فسون معبد سوخته»، «رازها و دروغ‌ها»، «شکلک» و «خواب در فنجان خالی» در سال‌های رونق تئاتر در دوره‌ی اصلاحات شگفتی‌آفرین بودند و نشان از استعداد تازه‌ای می‌دادند که قادر بود وجه سنتی نمایش ایرانی (شیوه‌ی تخت حوضی و شخصیت‌های جاهل مآب) را کنار مضامین امروزی و اجرایی مدرن قرار بدهد. توانایی ثمنی در این کار بود که او را با فتحی آشنا کرد. اصلاً ردپای نمایش «شکلک» در فیلم «پستیچی سه بار در نمی‌زند» چشمگیر است. این دو، سال‌ها قبل قرار بود با هم یک فیلم سینمایی درباره‌ی دزدان دریایی بسازند. اما

در فصل تازه منتظر چه باشیم

● همان‌طور که می‌دانید، قصه با جوانه زدن دوباره‌ی عشق فرهاد (مصطفی زمانی) و شهرزاد (ترانه علیدوستی) به پایان رسید، با مرگ بزرگ آقا و دیوانه شدن دختر او (پریناز ایزدیار) و در عین حال به قدرت رسیدن قباد (شهاب حسینی). سازندگان سریال قصد داشتند تا از مزیت‌های آن در فصل اول استفاده کنند؛ مثلاً شخصیت بزرگ آقا که با بازی فوق‌العاده‌ی علی نصیریان همراه شده بود، در این فصل هم باشد. اما نصیریان اعلام کرد که حضور بزرگ آقا تمام شده و دیگر حاضر نیست در نماهای فلاش‌بک سریال بازی کند. بنابراین یکی از نقاط قوت سریال حذف شد. در عین حال، دیوانگی دختر بزرگ آقا این فرصت را فراهم آورد تا عمه‌ی او که در طول سریال گه‌گاه به او اشاره می‌شد وارد معرکه شود. ظاهراً سازنده‌ها به دنبال حضور فاطمه معتمد‌آریا در این نقش بودند اما وقتی موفق نشدند، این رویا نونهالی بود که برای بازی در این نقش پذیرفته شد. رضا کیانیان هم ظاهراً در این فصل نقش مهمی دارد، درست مثل آنته فقیه‌نصیری. اما اصل داستان کشمکش دوباره بین قباد، فرهاد و شهرزاد است.

این‌بار جنگ قدرت و عشق و کینه و عاطفه روبه‌روی هم می‌ایستد تا داستان «شهرزاد» شکل بگیرد. ● مثل فصل اول، این‌بار هم محسن چاوشی قطعاتی را برای سریال خوانده است که قرار است به‌مرور منتشر شود. در اولین قصه، بخشی از مضمون فصل دوم، در واژه‌ها مشخص بود و کلیبی هم که برای سریال ساخته شده بود، تم کلی آن را لو می‌داد. اما ظاهراً این ترانه‌ها و کلیپ‌ها به روال قبل برقرار است و هر چند هفته، یکی از ترانه‌های محسن چاوشی به بازار عرضه می‌شود.

● طبق گفته‌ی عوامل سریال، قرار است هم‌زمان با توزیع نسخه‌ی دی‌وی‌دی سریال در ایران، امکان پخش آنلاین آن هم فراهم شود. اما مهم‌تر از آن، این خبر است که سیدمحمد امامی از مقدمات قرارداد با شرکت نت‌فلیکس برای پخش آن خبر داده است. نت‌فلیکس، مشهورترین شبکه‌ی توزیع آنلاین فیلم است که بعد رفع تحریم‌ها امکان تماشا را در داخل کشور هم فراهم کرد اما خیلی زود فیلتر شد. نت‌فلیکس تهیه‌کننده‌ی سریال «خانه‌ی پوشالی» است و به تازگی وارد عرصه‌ی سینما هم شده است. پخش این سریال از نت‌فلیکس از این نظر اهمیت دارد که مشترکان آن بسیار زیادند و به‌راحتی آثار کشورهای مختلف را برای پخش انتخاب نمی‌کنند؛ در عین حال مخاطب میلیونی آن در جهان، موفقیت سریال را تضمین می‌کند.

کمپین «نه به شهرزاد»

بعد از پخش فصل اول و درست در روزهایی که تهیه‌کننده‌ی سریال در زندان بود، کمپینی در فیس‌بوک اعلام موجودیت کرد و افراد مختلفی با سلايق متفاوت به آن پیوستند. این کمپین بعد از انتشار اخباری درباره‌ی اختلاس (یا تعویق بازپرداخت، هر کدام را دوست دارید انتخاب کنید!) چند نفر از صندوق‌ذخیره‌ی فرهنگیان شکل گرفت و مسئله‌اش هم این بود که چرا عده‌ای پول بازنشسته‌های وزارت آموزش و پرورش و حق معلم‌های بی‌نوا را بالا کشیده‌اند و سریال ساخته‌اند. سوال‌های آنها

بود: «چرا دستگاه‌های دولتی مانع ساخت سریالی نمی‌شوند که با پول اختلاس تولید شده؟ چرا خود عوامل سریال به جای توقف کار و انتظار تا مشخص شدن سرنوشت پرونده‌ی مالی تهیه‌کننده، تولید «شهرزاد» را ادامه می‌دهند؟ چرا هیچ‌کس از عوامل به ابهامات پاسخ نمی‌دهد و همه سعی می‌کنند با رفع و رجوع مسائل مشکل را حل کنند؟» اعضای این کمپین معتقد بودند «نه به شهرزاد» مقدمه‌ی پرداختن به فساد در سیستم تولید فیلم و سریال در داخل است و حرکت آنها که نوعی حرکت غیردولتی و خودجوش است، با حضور گسترده‌ی مردم می‌تواند به شفافیت فضا کمک کند. این کمپین هنوز هم پریاست و در فیس‌بوک فعالیت می‌کند. اگرچه باید دید تبلیغات و نظرات آنها چه تأثیری در استقبال از سریال حسن فتحی می‌گذارد.

اختلاس و شهرزاد

هنوز دو ماهی از شروع فیلمبرداری سریال «شهرزاد» نگذشته بود که خبر رسید سیدمحمد امامی یکی از سرمایه‌گذاران و تهیه‌کنندگان سریال شهرزاد بازداشت شده است. او که قبل‌تر سریال «شاه‌گوش» را تهیه کرده بود از شرکای مؤسسه تصویرگستر پاسارگاد محسوب می‌شد؛ یک کمپانی توزیع و پخش فیلم‌های سینمایی در شبکه‌ی خانگی که کارنامه‌ی موفقی داشت و مثلاً پخش رایت ویدیویی فیلم‌هایی مثل «دراکولا»، «فروشنده» و «محمد رسول‌الله» را خریده بود. سرمایه‌گذاری در فیلم‌های «ابدویک‌روز»، «خوب، بد، جلف» و «گشت ارشاد ۲» (که هیچ‌وقت نه تأیید شد نه تکذیب) نشان می‌داد که سینمای ایران به یک منبع مالی خوب دسترسی پیدا کرده است. تمام اینها هم‌زمان بود با تولید سریال «شهرزاد» که سال قبل با بودجه‌ی ۱۲ میلیارد تومانی و البته با مشارکت سیدهادی رضوی تولید شده بود. بحران وقتی شروع شد که واسطه فیلمبرداری، خبر رسید که در صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان مشکلات مالی فراوانی دیده شده و بابت پول‌هایی که به‌عنوان وام به اشخاص داده شده، بازپرداختی انجام نشده است. این رقم بعدها حدود هشت هزار میلیارد تومان برآورد شد. همین موقع بود که ارتباط تهیه‌کننده‌ی «شهرزاد» با این صندوق معلوم شد: حمیدرضا محدث خراسانی، قائم‌مقام مدیرعامل اسبق صندوق ذخیره فرهنگیان به خبرگزاری فارس گفت: «آقای امامی برای اینکه فیلمی تهیه کند، با آقای غندالی (مدیرعامل بازداشتی صندوق ذخیره فرهنگیان) رابطه ایجاد کرد و از وی بین هزار تا هزار و سیصد میلیارد تومان وام با چک گرفت که بعدها نتوانست این مبلغ را برگرداند و الان در زندان است.» و ادامه داد: «بانک‌ها چنین وامی را به کسی نمی‌دادند و اگر پرداخت می‌کردند، برای هر فرد معادل ۱۵۰ درصد ملک می‌خواستند. پس این افراد به جاهایی می‌روند که می‌توانند نفوذ کنند، به عنوان مثال، آنها اعلام می‌کنند که اگر این فیلم در آینده تولید شد، برای نمونه ۲۰ درصد به شما سود می‌دهیم و در قرارداد این طور امضا می‌کنند و وثیقه‌ای نیز ندارند که البته باید بدانیم فیلم جزو وثیقه نیست.» این حرف‌ها تکلیف را کمی روشن کرد. به‌هر حال آن زمان میزان بدهی امامی حدود ۱۸۰۰ میلیارد تومان

تخمین زده می‌شد؛ در حالی که سریال «شهرزاد» با دوازده میلیارد تومان تولید شده بود. همین اختلافات مالی و ابهام باعث واکنش‌هایی شد. روابط عمومی سریال چند باری اطلاعیه داد که تولید فصل دوم سریال متوقف نمی‌شود، ترانه علیدوستی درباره‌ی مشکل مالی «شهرزاد» نوشت که «ما هم مثل شما هنوز نمی‌دانیم آن مبلغ خصوصی که خرج ساخت شهرزاد شده، دقیقاً و تحقیقاً آلوده به همین پولی که می‌گویید هست یا نه. ما هم در تعلیق‌م...» و حسن فتحی هم در گلابه‌نامه‌ای نوشت: «آنچه بر همه‌ی همکاران من در فصل اول شهرزاد آشکار و معلوم است، این است که این سریال از زمان بسته‌شدن قرارداد ساخت آن در سال ۹۲ تا زمان پایان فیلمبرداری آن، به دلیل مشکلات مالی و تأخیر طولانی در پرداخت‌ها دست‌کم سه بار تا مرز تعطیلی پیش رفت و آنچه اساساً موجب شد تا پای سرمایه‌گذار دوم به این پروژۀ باز شود، همین مسأله بود. اکنون این پرسش اساسی و مهم مطرح می‌شود که چرا برخی افراد تلاش می‌کنند تا سریالی را که تهیه‌کننده برای تأمین بودجه‌اش (که حدود ۱۲ میلیارد تومان بوده) ناگزیر به اضافه کردن سرمایه‌گذار دوم شده، به ماجرای یک اختلاس هشت هزار میلیاردی و صندوق ذخیره فرهنگیان ربط و پیوند بدهند؟! آن‌هم در حالی که تا این لحظه هیچ ربط و نسبیتی میان آن اختلاس و این سریال مشاهده نشده است؛ آن هم در شرایطی که هم سخنگوی قوه قضائیه و هم رئیس کمیسیون مفاسد اقتصادی صراحتاً اعلام کرده‌اند که درباره‌ی تهیه‌کننده شهرزاد، اتهام اختلاس در میان نبوده و تنها مسئله بدهی بانکی مطرح است...» ولی از موج انتقادها کاسته نشد. چند روز بعد این حوادث، اعلام شد که پروژۀ «شهرزاد» به دلیل کمردرد کارگردان، به شکل موقت تعطیل شده است و بعد یک هفته، کار ادامه پیدا می‌کند. ولی این تعطیلی کمی بیشتر از یک هفته طول کشید و در نهایت، وقتی خبر آزادی سیدمحمد امامی قطعی شد، گروه دوباره سرصحنه برگشت. امامی سه ماهی است که آزاد است و در این مدت حتی به کانادا هم سفر کرده، اتفاقاً در آنجا همراه حمید فرخ‌نژاد در یک نشست مطبوعاتی درباره‌ی سریال هم حاضر شده و نکاتی را درباره‌ی آن گفته است.



داستانی پر آب چشم

مرگ تلخ کورش اسدی

داستان نویسیِ خاص ادبیات ایران در ۵۳ ساله‌گی پایانِ قصه‌ی زنده‌گی ناآرامِ او بود

◀ **مهدی یزدانی خُرم**
نویسنده و روزنامه‌نگار ادبی

نیمه‌های شب زمانی که خبر مرگ کورش اسدی در فضای مجازی منتشر و دست به دست شد، کمتر کسی باور می‌کرد که طنینِ این جوان‌مرگی چنین ادبیاتِ ایران را درنوردد. کورش اسدی نویسنده‌ای «خاص» بود با آثاری متفاوت که مخاطبان محدودی داشت اما در سال‌های اخیر توانسته بود منشاء نگاهی شود در این ادبیات که طرفداران نسبتن زیادی داشت. مرگِ اسدی در پنجاه‌وسه ساله‌گی آن هم به شکل و شمایلِی خاص باعث شد تا زمزمه‌های فراوانی پیرامون اعتراض، تنهایی نویسنده‌ی ایرانی و برخی نگاه‌های نسلی به گوش رسید. وقتی پیکر او در صبح دوشنبه پنجم تیرماه از مقابلِ خانه‌ی هنرمندان تشییع شد انگار تازه ماجرا شروع شده‌بود.

● **اسدی؛ یک زنده‌گی ناآرام**

کورش اسدی در سالِ ۱۳۴۳، در آبادان به دنیا آمد. نوجوانی‌اش مصادف شد با شروع جنگ هشت‌ساله با عراق و مهاجرتِ خانواده‌گی‌اش به تهران. سال‌ها قبل وقتی در روزنامه‌ی شرق و بعد انتشار مجموعه‌داستانِ «باغِ ملی» با اسدی مصاحبه کردم، به من گفت که چطور وسط میدانِ فوتبال بمب میانِ او و دوستانش منفجر شده و بسیاری را در دم به خاک و خون کشیده. این نمای دل‌خراش همیشه در ذهنِ این پسر جنوبی باقی ماند و چنان شد که از او آدمیِ دیگر ساخت. اسدی داستان‌نویسی را در دهه‌ی شصت شروع کرد. او یکی از مشهورترین شاگردانِ کلاس‌ها و دوره‌می‌های هوشنگ گلشیری به شمار می‌آمد اما خیلی دیر رنگ چاپِ اولین کتاب‌اش را دید. در اواخر دهه‌ی هفتاد، قبلِ آن داستان‌هایی از او در نشریات معتبر و البته کم‌تعدادِ آن روزها مانند گردون و آدینه منتشر شدند و همین امر او را به جامعه‌ی ادبی شناساند. در دهه‌ی شصت او کنارِ برخی نویسنده‌گان موج نوی جنوب مانند قاضی ربیعاوی، یارعلی پورمقدم و کامران بزرگ‌نیا از اعضای ثابتِ کلاس‌های هوشنگ گلشیری به حساب می‌آمد. اسدی در این سال‌های تنگ و تیره‌ی ادبیات و در اوج جوانی‌اش زنده‌گی ناملاپمی را از سر می‌گذراند. طوری که کم‌کم تلخی زیستن در آن سال‌ها و در مقام نویسنده بر جان‌اش و البته داستان‌های‌اش نشست. فارغ از جمع‌هایی که مربوط می‌شد به هوشنگ گلشیری به ندرت در جایی دیده می‌شد. تقریبن مصاحبه نمی‌کرد و گاهی تا مدت‌ها در دسترس نبود. در حالی که برخی نویسنده‌گان هم‌سن‌اش که تقریبن نزدیک به او نخستین کتاب‌های خود را درآوردند چنین نبودند. مثلاً حسین سناپور یا حسین مرتضاییان آب‌کنار.

بعدِ روی کار آمدنِ دولتِ سید محمد خاتمی و باز شدنِ فضایِ ادبی، هوشنگ گلشیری در تعامل با انتشاراتِ آگه مجموعه‌ای به نام «شهرزاده» طراحی کرد. مجموعه‌ای که چهار کتاب تحتِ عنوان‌اش درآمد و هر چهار اثر در کوتاه‌مانی تبدیل شدند به پر بحث‌ترین‌های ادبیات داستانیِ ایرانی. «در گریز گم می‌شویم» از محمد آصف سلطان‌زاده، «کنسرت سازهای ممنوعه» از

حسین مرتضاییان آب‌کنار، «حنای سوخته» از شهلا پروین‌روح و متفاوت‌ترین‌شان؛ «پوکه‌باز» از کورش اسدی. با انتشار این کتاب‌ها بخشی از حاضران در جلساتِ پنج‌شنبه‌های گلشیری توانستند وارد فضای رسمی ادبیات ایران شوند. البته در همان زمان حسین سناپور با نوشتنِ رمان «همه‌ی غایب» توجه فراوانی را برانگیخته بود. بی‌تردید مرگِ نابه‌نگامِ هوشنگ گلشیری باعث شد تا مجموعه‌ی شهرزاد دیگر ادامه پیدا نکند. بین چهار نویسنده‌ای که در این مجموعه کتاب منتشر کردند، شاید خاص‌ترین روایت‌ها از منظر داستانی وزیانی از آن اسدی بود و البته هم‌او بود که با شکلِ زنده‌گی‌اش خیلی سریع خود را گم کرد در سسایه‌ها. بی‌تردید مرگِ گلشیری بر کورش اسدی که او را بسیار دوست می‌داشت ضربه‌ی عاطفی سنگینی بود. او در سخن‌رانیِ مشهورش پای خاکِ استادش از «عفونتی» گفت که گلشیری و امثال او را از پا درآورده بود...

اما پوکه‌باز به سرعت چاپ خود را تمام کرد و نایاب شد. درباره‌اش زیاد نوشتند. چه مثبت و چند تایی هم منفی. زبانِ شاعرانه و مثبت‌کاری شده‌ی اسدی برای برخی مخاطبان، دیرپاب و کند به نظر می‌آمد. امری که همواره به عنوانِ یک محور در داستان‌های‌اش باقی ماند. کتاب دوم اسدی در این امر حتا اغراقِ بیش‌تری داشت؛ «باغِ ملی». مجموعه‌داستانی کوچک که نشری نسبتن گمنام به نام سالی منتشرش کرد. کتابی با جلدی خاکی‌رنگ که توانست جایزه‌ی بهترین مجموعه‌داستان سالِ ۱۳۸۲ بنیادِ هوشنگ گلشیری را هم از آن خود کند. «باغِ ملی» در سالی به بازار آمد که فضای ادبیات ایران بسسپار پر نشاط شده بود و نسیم اصلاحات توانسته بود فضایی باز کند برای چاپِ بسیاری از کتاب‌های در کُشو مانده. اما جهانِ خاصی اسدی در باغِ ملی حتا پیچیده‌تر هم شده بود. آدم‌هایی گذشته، زبانی رازآلود و مملو از معما. استفاده‌ی پررنگ از طبیعت بی‌جان و اشیاء. در همان مصاحبه‌ی سالِ ۸۳ که با اسدی داشتیم و عملن از معدود گفت‌وگوهای مطبوعاتی‌اش تا آن سال به حساب می‌آمد از روحِ اشیاء گفت و سایه‌های‌شان بر ذهن‌اش... او را در آپارتمانی کوچک در شهرک اکباتان ملاقات کردم. در فضایی رنگ‌باخته و کمی خاک‌زده. میانه‌های گپ‌ها‌ن از جای‌اش بلند شد و به من گفت آیا «نماز میت رضا دانشور را خوانده‌ام و دارم؟» خواننده بودم و داشتیم‌اش... سری به نشانه‌ی تایید تکان دادم. ولی او بی‌توجه به من پک‌زنان به سیگارَش رفت و از لایِ کتاب‌ها نسخه‌ای از «نماز میت» را بیرون کشید و به من هدیه داد. این خاطره بیان‌گر فضایِ ذهنیِ اسدی شد برای من در آن سال‌ها. توجه بی‌حد و حصرش به مرگ در تمام داستان‌های این مجموعه‌ی کوچک و مه و اندوهی که درش وجود داشت نوید این را می‌داد که نویسنده خواهانِ ترسیمیِ حجم‌گراست نسبت به مُردن. بعد کتابِ نسبتن موفقِ «باغِ ملی» و در حالی که اسدی به آرامی جایِ خود را در داستان‌نویسیِ ایران باز می‌کرد، محمود احمدی‌نژاد روی کار آمد و یکی از سیاه‌ترین دوره‌ها برای ایران، فکر و ادبیات و هنرش نیز آغاز شد. اسدی نیز از جمله‌ی نویسنده‌گانی بود که

تیغ سانسور و افسرده‌گی ناشی از این فضا به شدت او را تحت‌تاثیر قرار داد.

● **سال‌های عُسرت**

بعد تجربه‌ی سال‌های عجیب دهه‌ی شصت، تکرار آن سرخورده‌گی برای شخصِ کورش اسدی ناگوار به نظر می‌رسید. اسدی که تجربه‌ی مهاجرتِ ناخواسته را داشت بابت جنگ و درکِ شکل‌های مختلفِ زنده‌گی در آن سال‌ها، بعد اتفاق سالِ ۱۳۸۴ نیز در محاق فرو رفت. هرچند در ولایت‌گی که راه‌اندازی کرده بود گاهی مطالبی می‌نوشت و گاهی این مطالب باعث بحث و جدل‌های تندِی هم در فضای ادبیات می‌شدند اما عملن با نایاب‌شدنِ هر دو کتاب‌اش از یک‌سو و منزوی‌ترشدنِ خودش از سوسی دیگر، ما را از خواندنِ داستان‌های او محروم کرد. در این سال‌ها و به سیاقِ استادش گاهی کارگاه‌هایی کوچک و خودمانی برگزار می‌کرد و رمانی را می‌نوشت که بارها و بارها بازنویسی‌اش کرد. اسدی تقریبن در تمام هشت سالِ محمود احمدی‌نژاد غایب بود. گاهی خبر می‌رسید که در اهواز یا اصفهان است و گاهی تهران. بیماری هم خیلی زود گریبان‌اش را گرفت. مشکلِ کبدی، هرچند جدی نبود ولی او را رنج می‌داد. اسدی تنها یکی از ده‌ها نویسنده‌ای بود که در آن هشت سال فضایی مانندِ دهه‌ی شصت را تجربه کردند و عملن بیش از همه فرسوده و منزوی شدند. او روحیه‌ای تهاجمی و برون‌گرا نداشت و برای همین زمانی که سایه‌ی دولتِ مهرورز از سرِ ایران کم شد در نزدیکی‌های پنجاه ساله‌گی قرار داشت. سال‌های عُسرتِ اسدی را می‌توان مهم‌ترین دورانی دانست که او نوشت و تجربه کرد و روزبه‌روز غمگین‌تر شد. سال‌هایی که نویسنده‌ی خاصِ جنوبی را بر آن داشت تا هرچه سریع‌تر رمانِ خود را تمام کند. رمانی به نام «روزِ قدیم». رمانی که چند بار از سوسی نشر چشمه به ارشاد فرستاده شد و ممنوع اعلام. رمانی که نشر ثالث هم نتوانست برای انتشارش اجازه بگیرد و همین امر باعث شد اسدی که به شدت با سانسور مشکل داشت و زخم‌های بسیاری از آن برداشته بود کم‌روچیه‌تر شود.

● **سال‌های اوج**

اما قصه چنین ادامه پیدا نکرد. از اوایل دهه‌ی نود کورش اسدی که مدت‌ها بود در گوشه‌ای می‌زیست با قدرت به فضای ادبی ایران بازگشت. او شروع به برگزاری کارگاه‌هایی کرد که درش داستان درس می‌داد و جوان‌ها برای‌اش داستان می‌خواندند. اسدی که تجربه‌ی کار ویرایش ادبیات نوجوان هم در کارنامه‌اش داشت و اصولن زبان فارسی برای او از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار بود، سعی کرد نزدیکان‌اش را با وسواس فراوان نسبت به داستان نوشتن بار بیاورد. در همین اثنا ناشرِ تازه‌ای توانست مجوزِ رمانِ بارها ممنوع‌شده‌ی او را بگیرد. نامِ رمانِ باز هم تغییر کرده بود: «کوچه ابرهای گمشده» در فاصله‌ی زمانی نسبتن کوتاهی اسدی یک مجموعه‌داستان تازه هم منتشر کرد: «گنبد کبود» و هم‌چنین هر دو کتاب نایاب‌اش تجدید چاپ شدند. حالا اوضاع بسیار متفاوت‌تر شده بود. اسدی در ۱۳۹۵ در دومین خیره‌ی‌ی اسفندگانِ کتاب در کتاب‌فروشی نشرِ چشمه کوروش



اسدی تقریبن در تمام هشت سال محمود احمدی‌نژاد غایب بود. گاهی خبر می‌رسید که در اهواز یا اصفهان است و گاهی تهران. بیماری هم خیلی زود گریبان‌اش را گرفت. مشکلِ کبدی، هرچند جدی نبود ولی او را رنج می‌داد. اسدی تنها یکی از ده‌ها نویسنده‌ای بود که در آن هشت سال فضایی مانندِ دهه‌ی شصت را تجربه کردند و عملن بیش از همه فرسوده و منزوی شدند.



برای اسدی، این رمان که سال‌هایی طولانی نوشتن‌اش طول کشیده بود و بارها به خاطر مساله‌ی ممیزی در دوران دولتِ مهرورز احمدی‌نژاد از انتشار بازمانده، بعد انتشار مورد توجه قرار گرفت. هرچند این توجه در حدی نبود که رمان را به اثری پرفروش تبدیل کند. و همین امر کمی جای تعجب داشت. رمان فضای سیاسی و عاشقانه‌ی خاص خود را دارد و بی‌تردید خواندن‌اش مشکل‌تر است از بسیاری رمان‌های سهل‌یاب. رمان در نظر سنجیِ مجله‌ی تجربه در سالِ ۱۳۹۵ به عنوانِ بهترین رمان منتشرشده‌ی سال انتخاب شد و نشان داد که کتاب اسدی بین اکثریت منتقدانِ جدی ادبیات جایگاهِ خود را پیدا کرده است. هرچند اسدی یکی از شناخته‌شده‌ترین اعضای کارگاه‌های هوشنگ گلشیری به شمار می‌آمد اما در رمان‌اش تلاش کرد با وجود مشی شاعرانه و تغزلی زبان‌اش راهی متفاوت پیش بگیرد. راهی که به زعم برخی منتقدان توفیقِ یافت و برخی نیز نظریات انتقادی‌ای درباره‌ی این رویه‌ی روایت پیش گرفتند. اما غم‌انگیزترین نکته در بابِ این رمان و بسیاری رمان‌های دیگر این سال‌ها این بود که اکثر این بحث‌ها در فضاهای کوچک مجازی باقی می‌مانند و می‌مانند. کوچِ نگران‌کننده‌ی نقدنویسی از نشریات کاغذی و اینترنتی به فضاهای کم‌کلمه‌تر و کلی باعث شده که نگاه‌های انتقادی درباره‌ی آثارِ چندان پررنگ نباشند. اسدی نیز در تمام سال‌های عمرش کم دیده شد، هرچند در سال‌های اخیر توجه جدی به خوانشِ آثارش بسیار بیشتر شده بود اما این برای نویسنده‌ای که بیش از سی سال بود که می‌نوشت چندان جالب به نظر نمی‌آمد. اسدی بعدِ انتشارِ رمانِ نخست‌اش وعده‌ی نوشته‌شدنِ رمانی تازه داده بود که امیدوارم این اتفاق افتاده باشد و مرگ او را از این رمان جدا نکرده باشد.

در نمای باز و بعد فرونشستنِ هیجان‌ها، آلام و تاثراتِ ناشی از مرگِ کورش اسدی می‌توان تصویری دقیق‌تر از او داد به عنوانِ یک نویسنده‌ی جریان‌گریز و خاص‌نویس. این که آیا شیوه‌ی روایی‌اش آگاهانه میزانِ مخاطبان‌اش را کمتر کرد یا اصولن جامعه‌ی ادبی نسبت به او و آثارش کم‌توجه بود سوالی‌ست که چندان نمی‌شود پاسخِ دقیقی

به آن داد. به قولِ پیمان هوشمندزاده که گفت «اگر اسدی می‌دانست تشییع‌اش چنین شلوغ می‌شود هر جور شده زنده می‌ماند!» (نقل به مضمون) البته این توجه کمی هم طبیعی‌ست و از معجزاتِ فضای مجازی. اتفاقی که باعث شده بدرقه‌ی پیکر او به عنوانِ یک داستان‌نویسِ جدی با شکوه و احترام برگزار شود و این اتفاقی‌ست و بسیار مهم برای نسلِ جدید داستان‌نویسی ایران. در تماشای این بدرقه به خاطرَم زد که اگر کتاب‌های اسدی در فضای مجازی بازیابی خوبی داشتند و معرفی‌های دقیق‌تر، شاید بسیار بیشتر خوانده می‌شدند. این بسیار به معنای ده چاپ در مثلن دو سال نیست، که جنس ادبیاتِ او مخاطبانِ پرحوصله‌تری می‌طلبد، اما در کل اگر نشرِ ایران سازو کارِ بهتری برای تبلیغ و ارائه‌ی موثر کتاب بیابد، مخاطب وجود دارد. به دلیل گسترده‌ترشدنِ عناوین و سخت‌ترشدنِ انتخاب کتاب باید به بحثِ «کالا بودن» کتاب توجهی دوچندان شود. دیگر دورانِ شعارهای لایک‌خورِ عقب‌مانده‌ای که مدعی‌اند کتاب‌ها کالا نیستند و باید خارج از بازار سرمایه آن‌ها را دید، گذشته. چه اگر کتاب‌های اسدی بیشتر و بهتر و در مسیرهای درست‌تری به مخاطبان نسل تازه معرفی می‌شدند شاید واقعن مرگ‌اش به تعویق می‌افتد... شاید! نویسنده به مخاطب نیاز دارد، به خواننده‌شدن، نقدشدن، شنیدن تندترین حرف‌ها و دل‌گرم‌کننده‌ترین نظرها. نگاه‌های منفی و مثبت. این امر است که او و کتاب‌های‌اش را زنده نگه می‌دارد نه فرورفتن در محاق‌های اجباری. محاق‌هایی که سانسور و سخت‌گیری برخی اوقات می‌سازندشان و گاهی هم درست دیده نشدن کتاب‌های‌شان.

حال دیگر تنِ اسدی روی زمین نیست، او تبدیل شده به یک مفهوم تاریخی و مانند تمام مرده‌گان دیگر صدایی از او نخواهیم شنید در فضای واقعی. اما مرگِ او بی‌تردید بیش از همیشه جان بخشد به او. جانی که اگر مدیریت شود و انرژی‌ای که اگر رها نشود باعث می‌شود مخاطبانِ بسیار بیشتری سراغ این نویسنده‌ی صاحبِ نگاه بروند. ممکن است آثارش را دوست نداشته یا داشته باشند، اما همین امر دلیلی می‌شود بر هدفی که او داشت به عنوانِ داستان‌نویس. بیشتر و بیشتر خوانده‌شدن. چیزی که استحقاق‌اش را داشت و متاسفانه به خاطر انواع ناملایماتِ روزگار مدام رهاش با مخاطب قطع می‌شود. او سخت‌ترین سال‌های ادبیات ایران را با تمام جان‌اش لمس و حس کرد. تنهایی چشید، سختی و زود به دلِ خاک رفت. و فصلی دیگر بر حکایتِ جوان‌مرگی نسل‌اش افزود. چیزی که حتا درباره‌ی بسیاری از نویسنده‌گان هم‌دوره‌ی او نیز متصور است. کم‌کاریِ مفرط‌شان و روزبه‌روز گم‌تر شدن. اسدی این اقبال را داشت که بعد چند دهه نویسنده‌گی و در یک پروسه‌ی زمانی کوتاه هر چهار کتاب‌اش را کنار هم روی پیشخوانِ کتاب‌فروشی ببیند و بعدش برود... این اوجِ تراژدی‌ست. غمی که ربطی ندارد به خوب یا بدبودنِ آثارِ یک نویسنده؛ که روایتی‌ست از بود و نبودِ او در وهله‌ی اول. و چنین بود که قصه‌ی کورش اسدی داستانی شد پر آب چشم... او با مرگ‌اش زیست خود را رقم زد. زیستی که باید در کلمات‌اش بازیابی شوند. باید او را از نو و بیشتر و انتقادی خواند... همین و تمام.

هر هفته در این صفحه به سیاستمداران و شهروندان

ایرانی پیشنهاد می‌کنیم چه فیلم و سریال و حتی کارتون‌هایی را ببینند

فیلم ایرانی

عشق جان‌سوز



کارنامه‌ی سینمایی حمید نعمت‌الله متناقض و به‌ظاهر بدون هیچ الگو و مسیر مشخصی است. از «بو تیک» تا «رگ خواب» فیلم‌های او متنوع و بی‌ربط به هم بوده‌اند. انکار عمدی برای تغییر مدام مسیر در کارنامه‌اش وجود دارد؛ بعد از موفقیت «بو تیک» به نظر می‌رسید که او مشتاقانه به سمت فیلمی درباره‌ی جوانان عاصی گرایش پیدا کند. اما او این خط قابل پیش‌بینی را کنار گذاشت و «بی‌پولی» را ساخت که اگرچه کم‌دی نبود اما لحن طنز و بامزه‌اش موقعیت تراجیک قهرمانش را تکان‌دهنده‌تر نشان می‌داد. و درست بعد موفقیت آن، یک‌باره از این نوع فیلم هم گریز زد به فیلمی که از اساس برپایه‌ی الگوهای فیلمسازی ساخته شده بود: «آرایش غلیظ» به‌نوعی هجو سینمای پرداعای زمانه‌ی ما بود که لحنش به «بی‌پولی» نزدیک بود ولی یک‌سره با آن فرق می‌کرد. و حالا در چهارمین فیلمش، او یک فیلم زنانه‌ی خاص ساخته است؛ خاص بودنش به دلیل گرایش عمیق اجتماعی اثر اوست. درست در روزهای که به نظر می‌رسد سینمای اجتماعی ایران زیر سایه‌ی رسانه‌ها هویت انتقادی‌اش را از دست داده، «رگ خواب» سویی تازه‌ای از این نگاه اجتماعی را رو می‌کند؛ فیلم، داستان زنی مطلقه است که به مرادی دل می‌بندد و چنان غرق در او می‌شود که به‌کلی خودش را از یاد می‌برد. این یکی هم مثل تمام آثار نعمت‌الله لحن شگفت‌انگیزی دارد؛ این‌بار به‌جای طنزهای و سرخوشی با روحیه غمناک و افسرده‌ی روبه‌رویم که تماشاگر را از همان ابتدا درگیر قصبه فضای فیلم می‌کند و او را به دل ماجراها می‌کشاند. همه‌چیز در خدمت شخصیت اصلی فیلم است که به‌طور شگفت‌انگیزی در حال گول زدن خودش است، زنی که با همه‌ی تجربه‌اش انکار یک دختر کوچک است و دلش می‌خواهد فریب نخورد. و نعمت‌الله زندگی این زن را تا آخر خط دیال می‌کند و وقتی که او سقوط می‌کند و دوباره برمی‌خیزد. نکته‌ی قابل توجه در «رگ خواب» ساخت یک عاشقانه‌ی ظریف و پرجزئیات است که همه‌ی اجزاء از خانه‌ای که زن در آن زندگی می‌کند تا جاده‌ها، اسباب‌خانه و حتی گریه‌ای که در خانه پرسه می‌زند کاربردی در فضا و ساختار فیلم دارد. فیلم یک طوفان عاشقانه را با تمرکز روی یک شخصیت و با مکت روی حالات او نشان می‌دهد. و به‌همین دلیل هم بازیگر نقش اصلی‌اش، لیلا حاتمی، با دشواری سهمگینی روبه‌روست؛ تمام تلاطم درونی او باید با کمترین حالات ادا شود؛ باید درونش در جلوی دوربین نمایان شود و ما، همراه او آرام‌وقرار نگیریم و مثل او دلبسته و عاشق بشویم. از این نظر هم «رگ خواب» دیدنی است.

رگ خواب

کارگردان: حمید نعمت‌الله

بازیگران: لیلا حاتمی، کورش نهایی

فیلم خارجی

سفر به دنیای مردگان



اگر به جادو در سینما اعتقاد داشته باشید «خریدار شخصی» شما را شگفت‌زده می‌کند. نه این که فیلم مثل کلاسیک‌های سینما یک مسیر جادویی یا موقعیت‌های خارق‌العاده‌ی تماشایی می‌سازد. نه، فیلم تازه‌ی اولیویه آسیاس می‌رشد از هر چیز وامدار ژانر تریلر در سینماست که با «فیلم ارواح» ترکیب شده و کم‌کم به «فیلم جنایی» هم تنه می‌زند. ترکیب این ژانرها، منجر به نوعی فیلم شده که خاصیت متفاوتی نسبت به هر همدی آن‌ها دارد. در حالی که در شروع فیلم ما با رویدادی مربوط به دنیای ارواح روبه‌رو می‌شویم به‌مرور سمت‌وسوی داستان تغییر می‌کند. حال‌وهوای سرد فیلم که با بازی به‌شدت کنترل‌شده‌ی کریستین استوارت هم همراه است ما را به نوعی تریلر از جنس سینمای اروپا نزدیک می‌کند؛ نوعی فیلم که به عمد جنبه‌های اغراق‌آمیز دلهره‌آور را کاهش می‌دهد و در یک تعلیق به‌شدت سرد و کند، آرام‌آرام به درون تماشاگر می‌خزد. در عین حال که گرفتار تعلیق قصه‌ی دنیای ارواح هستیم ناگهان با نشانه‌های سینمای جنایی هم روبه‌رو می‌شویم و فیلم در میانه‌ی همه‌ی آن‌ها با اجرایی به‌شدت دقیق، ما را درگیر جنبه‌های مختلف فیلم می‌کنند. «خریدار شخصی» در حاشیه‌ی همه‌ی این ژانرها می‌چرخد، گاه در لحظاتی به یکی از آن‌ها متمایل می‌شود و گاه از دیگری دوری می‌کند. اما در این میانه، هویت خودش را از دست نمی‌دهد. آسیاس با مهارت داستان‌ش را می‌گوید و جادو را جلوی چشم ما می‌آورد؛ فیلم داستان دختری است که برادر دوقلویش را از دست داده اما طبق قول‌وقرار با او منتظر است که برادر از دنیای مردگان با او تماس بگیرد و نشانه‌ای برایش بفرستد. در همین حال، او با پیام‌های مرموزی روبه‌رو می‌شود که اول گمان می‌کند از طرف برادرش است اما کم‌کم این رابطه‌ی تلفنی و اس‌ام‌اسی او را وارد یک بازی خطرناک و ترسناک می‌کند. جادو، همین‌جا اتفاق می‌افتد؛ وقتی در جریان فیلم، به پریشان‌ذهنی زن ایمان می‌آوریم، ناگهان رد یک دنیای ماورایی را در کنار او می‌بینیم. نشانه‌های دنیای ارواح، او را نجات می‌دهند و در آخر، در یک میزانشن شگفت‌انگیز، تأثیر روح برادر را می‌بینیم و بازتاب حضورش را در یک قاب مشاهده می‌کنیم. آسیاس تمام داشته‌های ذهنی ما را به بازی می‌گیرد تا یک فیلم جسورانه‌ی هیجان‌انگیز بسازد. اگرچه برای لذت بردن از آن باید کمی صبور بود و طاقت آورد!

خریدار شخصی

کارگردان: اولیویه آسیاس
بازیگران: کریستین استورات، لارس ایدینگر

مستند

جاسوسی که رئیس شد



الیور استون‌نمایش با سیاست‌گره خورده؛ نه فقط به خاطر ساخت فیلمی مثل «جی‌اف‌کی» که به یک دلیل ساده: او بارها و بارها در آثارش به سیاست و اقتصاد پرداخته. همان اندازه که «وال استریت» برای او مسئله بوده، مخالفان دولت آمریکا هم همیشه کنجکاوای او را برانگیخته. تا همین یک سال پیش در کارنامه‌ی او دو مستند درباره‌ی هوگو چاوز و فیدل کاسترو به چشم می‌خورد؛ دو مخالف پرسروصدای ایالات متحده که در آمریکای جنوبی مظهر مقاومت به حساب می‌آمدند. مستند استون درباره‌ی کاسترو، مستند معمولی نبود، نه فقط ایده‌ها و آرمان‌های او را مطرح می‌کرد که به زندگی شخصی‌اش، علائقش و دلیل مخالفت‌های دامنه‌دار او با آمریکا هم اشاره می‌کرد. او هنوز هم به ساخت این مستند ادامه می‌دهد و به تازگی موفق شده که یک سریال مستند جذاب درباره‌ی پوتین بسازد: «گفت‌وگوها با پوتین» مجموعه‌ای چهار قسمتی از گفت‌وگوی الیور استون با ولادیمیر پوتین در فاصله‌ی جولای ۲۰۱۵ تا فوریه‌ی ۲۰۱۷ است و شامل ۳۰ ساعت گفت‌وگو با رئیس‌جمهور روسیه است. او به سبک گفت‌وگوی فراسات/نیکسون، مقابل پوتین نشسته و درباره‌ی مسائل مختلف از او سوال کرده اما این یک گفت‌وگوی عادی نیست. او همراه پوتین در خیابان‌ها گشته و سعی کرده تصویر او را میان مردم کشف و ضبط کند. اما گفت‌وگوهای استون با پوتین درباره‌ی چیست؟ او در چند سطح این مستند را گسترش داده: اول از همه به خود پوتین از زمان سقوط شوروی تا به قدرت رسیدنش به عنوان نخست‌وزیر اشاره کرده و بعد به درگیری‌های سوریه، رابطه‌ی پوتین با اواما و ماجرای ناتو هم پرداخته است. در واقع، از دل زندگی شخصی او و فعالیت پوتین در کاگب به فعالیت سیاسی او در عالی‌ترین مقام ممکن در روسیه پرداخته. پوتین با هوشمندی و دقت، تلاش کرده تا نشان دهد که روسیه چطور سیاست‌های تهاجمی را در جهان عرضه می‌کند و آرمان او براسی قدرت گرفتن و در اوج ماندن کشورش چیست. الیور استون هم مثل یک پرسش‌گر دقیق سعی می‌کند، با جلب همدلی او، گفت‌وگو را هدایت کند. شاید در نگاه اول، مستند «گفت‌وگوهای پوتین» بار سیاسی خارق‌العاده‌ای نداشته باشد؛ در واقع در آن حرف تهاجمی برای سیاستمداران گفته نشود ولی این فیلم استون بیشتر به کار مردم کشورها می‌آید، به‌درد افکار عمومی، به‌خصوص در آمریکا می‌خورد که همیشه روسیه را شیطانی در آن سوی اقیانوس‌ها تصور کرده‌اند. پخش این مستند درست در روزهایی که کاخ سفید زیر تیغ است و مجبور است درباره‌ی روابط آدم‌هایش با سیاستمداران روس پاسخ بدهد، موضوع را جذاب‌تر و فیلم را دیدنی‌تر هم می‌کند. «گفت‌وگوهای پوتین» محصول شبکه‌ی شوت‌ایم است.

گفت‌وگوهای پوتین

کارگردان: الیور استون
محصول: شبکه‌ی شو‌تایم
چهار قسمت

سریال خارجی

خاطرات یک مستخدم



مارگارت اتوود در ایران خوش اقبال بوده، بیشتر رمان‌ها و داستان‌های کوتاهش ترجمه شده و اتفاقاً همیشه هم از پرخواننده‌ترین کتاب‌های هر سال بوده‌اند. قصه‌های او معمولاً تلخ و تیره و سیاه‌اند و زندگی آدم‌هایی در تنگنا را روایت می‌کنند که در پس پشت این همه سیاهی دنبال منفذی برای تجربه‌ی واقعی زندگی هستند. فضای داستان‌های او سرد و تیره‌اند و گهگاه وقایع اجتماعی را با خیال‌پردازی غنا می‌بخشد. اما این توصیف‌ها برای چیست؟ راستش شبکه‌ی ام‌جی‌ام (مترو گل‌وین مایر) رمان درخشان اتوود به نام «سرگذشت یک ندیمه» را بدل به یک سریال ده قسمتی کرده است؛ سریالی به همین نام که بروس میلر طراح آن بوده است. ظاهراً خود اتوود در نگارش قسمت اول این سریال نقش داشته ولی ام‌جی‌ام با دست باز با داستان او برخورد کرده. «سرگذشت ندیمه» یک سریال پرخرج تیره‌وتار درباره‌ی شکل‌گیری یک حکومت عجیب در آمریکاست؛ بعد از ترور رئیس‌جمهور آمریکا و قتل عام تمام اعضای کنگره، قانون اساسی این کشور لغو و حکومتی مسیحی و تمامیت‌خواه به نام گیلاد در این کشور برپا می‌شود. این حکومت نظام تازه‌ای برای انسان‌ها وضع می‌کند و کوچک‌ترین تخلفی را جزای سخت می‌دهد. این میان ما با ندیمه‌ای روبه‌رو می‌شویم که به دلیل به‌دنیا آوردن فرزند، در خدمت یک فرمانده قرار می‌گیرد تا به او خدمت کند. ولی این شروع ماجراست. به‌مرور ما وارد فضای پراز رعب‌ووحشت گیلاد می‌شویم، به جایی که متخلفان مذهبی و سیاسی با اعدام می‌شوند یا به شهری به نام کولونی تبعید می‌شوند. همه‌ی این‌ها زیر سایه‌ی پلیس مخفی است که همیشه همه‌جا هست. سریال، به‌خوبی فضای پررعب‌ووحشت و سرد و غمگین رمان اتوود را منتقل می‌کند و در این فضا، سعی می‌کند روزنه‌ی امیدی را باقی بگذارد؛ یک گروه مقاومت که تلاش می‌کند مردان و زنان را از شر گیلاد نجات دهد. نمایش چند قسمت از این سریال کافی بود تا منتقدان به آن واکنش مثبت نشان بدهند، به‌قدری که اگر به سایت متاکریتیک نگاه کنید می‌بینند که امتیاز آن ۹۲ از ۱۰۰ است و این یعنی ما با یک شاهکار روبه‌رویم. استقبال مردم هم از این سریال کم‌نظیر بوده؛ در حالی که ام‌جی‌ام قصد داشت تنها یک فصل از این سریال را تولید کند، ظاهراً موفقیت و اقبال عمومی آن را واداشته تا فصل دوم آن را هم جلوی دوربین ببرند، سریالی که در سال آینده از همین شبکه پخش می‌شود. به‌رحال «سرگذشت یک ندیمه» با شکل روایت خود که پر از رفت‌وبرگشت به زمان گذشته و حال است، بازی درخشان الیزابت ماس و فضاسازی منحصربه‌فرد سازنده‌ها یک سریال دیدنی و پیشنهاد جذابی برای تماشاست.

سرگذشت ندیمه

طراح: بروس میلر
بازیگران: الیزابت ماس، جوزف فاینز، آن داود

سریال ایرانی

داستان کمیت‌های مجازات



اوایل انقلاب هنوز تلویزیون نمی‌دانست باید چه‌نوع سریالی تولید کند: «سره‌داران» که محصول دوره تغییر و گذار بود به‌خاطر پوشش بازیگران زنش و حجاب آن‌ها مورد انتقاد بود و جنگ و ترور هم محدودیت‌های تازه‌ای ایجاد کرده بود. بخش عمده‌ای از بازیگران سینما و تلویزیون دوران قبل انقلاب از کار منع شده بودند و برنامه‌سازان هم نمی‌دانستند که چه نوع برنامه‌ای مناسب این حال‌وهواست. خوب، بله، تلویزیون در آن زمان شبانه‌روزی نبود و دو شبکه‌ی آن هر روز حدود ۶ تا ۸ ساعت برنامه پخش می‌کردند. جذاب‌ترین برنامه هم برنامه‌ی کودک بود که به فراخور موقعیت بچه‌ها کمی از فضای جدی فاصله گرفته می‌شد و کارتون و تئاتر برای آن‌ها پخش می‌شد. ولی کم‌کم تلویزیون متوجه شد که باید از تئاتر‌ها کمک بخواهد؛ از کسانی که در دوره‌ی قبل، چندان در چشم نبودند و ستاره‌های مشهوری به حساب نمی‌آمدند. ایسن بود که یک پروژه‌ی قدیمی در تلویزیون احیا شد: «جاده‌ی ابریشم» را علی حاتمی قبل انقلاب به تلویزیون داده بود و می‌خواست بعد «سلطان صاحبقران» آن را جلوی دوربین برود. اما همه‌چیز به بن‌بست رسیده بود تا سال‌های بعد انقلاب که پروژه دوباره راه افتاد. این بار نام آن «هزارستان» شد، بازیگران تئاتری نقش‌های اصلی را پذیرفتند و شهرکی در جاده‌ی کرج برای ساخت دکورهای قدیمی تأسیس شد. «هزارستان» به سبک علی حاتمی، یک پاورقی تاریخی است که چندان هم به تاریخ وفادار نیست؛ قصه‌ی اصلی‌اش درباره‌ی گروه مجازات است اما این کم‌لطفی است که آن را محدود به این داستان کنیم. هر شخصیت این سریال، یک داستان مجزا و دیدنی دارد؛ از مفتش شش انگشتی تا خان والا و رضا تفنگچی و شعبان بی‌منخ، می‌توانند سوژه‌ی یک سریال محکم و جذاب شوند. اما حاتمی همه را کنار هم می‌گذارد و به شیوه‌ی خودش، با نثر خاصی که مبدعش خودش بود یک روایت تاریخی می‌نویسد که بیشتر به کار نمایش می‌خورد. او در حال تقدیس گذشته نیست، ارجاع او به زمان سپری شده، به‌نوعی برای رهایی از قیدوبند زمان است. برای گفتن چیزهایی است که در زمان حال نمی‌شود آن‌ها را گفت. «هزارستان» با مهارت تمام ساخته شده و احتمالاً کنار «دایی جان ناپلئون» ماندگارترین سریال تاریخ تلویزیون است. اهمیتش در این است که قصه می‌گوید و هر بار با شخصیت‌های تازه و رخداد‌های جذابش می‌تواند غافلگیر کند. این همان چیزی است که تلویزیون ما این روزها کم دارد. ساخت سریال حدود ۹ سال طول کشید و در این دوران بارها در ساخت آن وقفه افتاد. ولی حالا که آن را نگاه می‌کنیم می‌بینیم ارزش این همه وقت و سرمایه را داشت.

هزارستان

کارگردان: علی حاتمی
بازیگران: جمشید مشایخی، داود رشیدی، عزت‌الله انتظامی

کارتون

در مدح کودکان



راستش اولین واکنش تماشاگران آمریکایی بعد از تماشای کارتون «بچه رئیس» به یادآوردن شباهت‌های شخصیت اصلی این کارتون و دونالد ترامپ بود. فسقلی کت‌وشلوارای این فیلم جوری شبیه ترامپ حرف می‌زد و چنان در بیانش از لحن او تقلید می‌کرد که هر تماشاگری فکر می‌کرد سازنده‌های فیلم در حال شوخی با رئیس‌جمهور آمریکا هستند. اما این ادعا هیچ‌وقت تأیید نشد و نه کارگردان و نه شرکت تهیه‌کننده درباره‌ی ایسن موضوع حرفی نزدند. اما دلیل این شباهت چه بود؟ الک بالدوین، صدابپیشی نقش کوچولوی کت‌وشلوارای بود و او که در همین یک سال پیش سابقه‌ی مسخره کردن ترامپ را داشت همان لحن و بیان را برای شخصیتش در «بچه رئیس» به کار برد. بنابراین یادآوری ترامپ، محصول یادآوری طنزهای بالدوین بود که مدام در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شد. اما «بچه رئیس» ربطی به عالم سیاست ندارد و بیشتر، یک فیلم خانوادگی تمام‌عیار درباره‌ی بچه‌هاست. درباره‌ی خانواده‌هایی است که حیوانات را بیشتر از کودکان دوست دارند و معمولاً قید داشتن فرزند را می‌زنند. کل ماجرای فیلم درباره‌ی کودک ۷ساله‌ای است به نام تیم که زندگی خوب‌وخوشی دارد. اما ورود برادر نوزادش همه‌چیز را به هم می‌زند. پدرمادر شفته‌ی این کودک تازه هستند و تیم متهم است که به او حسادت می‌کند. اما کم‌کم او متوجه می‌شود که این پسرک کت‌وشلوارای مودب کاسه‌ای زیر نیم کاسه دارد و می‌تواند با لحنی بزرگسالانه، مخفیانه با افرادش صحبت کند. برادر کوچک‌تر رئیس گروهی است که با تولید سگ‌های دوست‌داشتنی برای خانواده‌ها مبارزه می‌کند. چون این سگ‌ها مانع دوست داشتن بچه‌های کوچک می‌شود. قصه، ساده است اما هم معمای است و هم به شدت بامزه و خانوادگی. مثل همه‌ی کارتون‌های کودکانه، این یکی هم درباره‌ی محبت کردن و دوست داشتن است و نقد صریح و جدی است به فرهنگی که در خانواده‌های اروپایی و آمریکایی شکل گرفته. اگرچه این جنبه‌ی انتقادی خیلی جدی نیست و همه‌چیز برای سرگرمی طراحی شده. کارگردان «بچه رئیس» مک گراث است که قبل‌تر در ساخت «ماد‌گاسکار» نقش داشته و این‌بار در یک فیلم سه‌بعدی تلاش کرده یک قصه‌ی جذاب و شیرین را ارائه کند. قاعدتاً برای بزرگسال‌ها لحن بچه‌ی خردسال از کل فیلم شیرین‌تر و خنده‌دارتر است. اما برای کودکان این ماجراجویی است که جذابیت دارد

بچه رئیس

کارگردان: مک گراث
صدابیشه‌ها: الک بالدوین، استیو بوشمی، جیمی کیمبل

● شنیده‌ها

● گفته می‌شود تغییر وزیر کشور که قبلاً قطعی فرض می‌شد اخیراً در معرض تردید قرار گرفته است. برخی منابع خبری می‌گویند عبدالرضا رحمانی‌فضلی با ارائه‌ی گزارشی به رئیس‌جمهور درباره‌ی جلوگیری از تخلفات سازمان‌یافته در انتخابات اردی‌بهشت‌ماه ۱۳۹۶ موجب تغییر نظر رئیس‌جمهور شده است. از جمله این موارد گزارش دقیق و کارشناسی وزیر کشور از تخلفات انتخاباتی جناح مقابل و ارائه آنها به احمد جنتی دبیر شورای نگهبان در جلسه‌ای بوده است که به منظور پیگیری شکایات علیه استانداران تشکیل شده بود. در این جلسه وزیر کشور از آیت‌الله جنتی می‌خواهد همزمان با رسیدگی به تخلفات جناح طرفدار دولت به تخلفات جناح مخالف دولت هم با سند و مدرک رسیدگی کند. گفته می‌شود تعداد پرونده‌های جناح مقابل بیش از پنج برابر جناح طرفدار دولت بوده است.

● گفته می‌شود یکی از علل تشویق محمدرضا عارف از سوی هوادارانش به نامزدی برای شهرداری تهران، نگرانی آنان از نامزدی اسحاق جهانگیری در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۴۰۰ بوده است. این افراد معتقدند برگ برنده عارف در انتخابات سال ۱۴۰۰ اینار او در انصراف از نامزدی به نفع روحانی بود که اینک با اینار جهانگیری در نامزدی و سپس انصراف به سود روحانی برابر تلقی می‌شود بلکه به علت مناظره‌های خوب معاون اول رئیس‌جمهور موجب برتری نسبی جهانگیری شده است. دوستان دکتر عارف معتقدند او باید با خروج از مجلس و قبول شهرداری تهران حضور رسانه‌ای بیشتری داشته باشد.

● گفته می‌شود یکی از علل تاخیر در قراردادهای بزرگ نفتی در دولت یازدهم نگرانی وزارت نفت از واکنش‌های جناح مقابل به‌خصوص قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۹۶ بوده است که با وجود تأکیدات و پیگیری‌های سران کشور به خصوص رئیس‌جمهور و رئیس مجلس سرانجام با توتال آغاز شد. ظاهراً وزیر نفت تصمیم‌گیری در سطح کلان و اجماع ملی را مقدمه و لازمه عقد این قراردادها دانسته بود.

● گفته می‌شود علی لاریجانی اعلام کرده است تنها در صورتی در سال ۱۴۰۰ نامزد ریاست‌جمهوری خواهد شد که اصلاح‌طلبان نسبت به او نگاه منفی نداشته باشند و از او حمایت کنند.

● گفته می‌شود علی جنتی پیشنهادی به رئیس‌جمهور داده است که ناوگان خبری و رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی نهاد ریاست‌جمهوری یکپارچه شود و پیشنهاد سخنگویی دولت نیز به این بخش یکپارچه سپرده شود. ظاهراً ناراضیانی از عملکرد بخش رسانه‌ای دولت علت این پیشنهاد بوده است. جنتی در ایام انتخابات اردی‌بهشت‌ماه، ریاست بخش تبلیغات ستاد حسن روحانی را برعهده داشته است.

تلاش اصلاح‌طلبان برای معرفی نامزد شهرداری تهران با طرح نام محمدرضا عارف به اوج خود رسیده است. محمدرضا عارف رهبر فراکسیون امید مجلس دهم (اصلاح‌طلبان) پیش از این نامزد ریاست‌جمهوری (۱۳۹۲) و ریاست مجلس (۱۳۹۵) شده بود و اکنون گرچه خود سکوت اختیار کرده است اما حامیانش معتقدند او بهترین گزینه شهرداری تهران است. عارف در سوابق اجرایی خود تصدی مقاماتی مانند ریاست دانشگاه تهران در دولت هاشمی‌رفسنجانی، وزارت پست و تلگراف، ریاست سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در دولت اول سیدمحمد خاتمی و معاونت اول رئیس‌جمهور در دولت دوم رهبر اصلاحات را برعهده داشته است. عارف در زمره موسسان جبهه مشارکت ایران اسلامی بود که البته بعداً از این حزب کناره گرفت و هم‌اکنون در رأس یک بنیاد از مدیران اجرایی به نام امید ایرانیان قرار دارد.

شهر پنجم «حسن رسولی» استاندار سابق در دولت خاتمی است که به عنوان شاخص دیدگاه‌های عارف در شورای شهر شناخته می‌شود. رسولی در جلسات شورای شهر پنجم از آغاز اصرار داشت که این جلسات در دفتر دکتر محمدرضا عارف برگزار شود و اکنون او و روزنامه‌ی آفتاب‌یزد از مهمترین مروجان شهرداری عارف هستند. روزنامه‌ی آفتاب یزد در آغاز به مهدی کروبی گرایش داشت اما با تغییر سردبیر آن؛ مجتبی واحدی و حاکمیت مدیرمسئول، روزنامه به‌سوی عارف حرکت کرده است. از الیاس حضرتی و محمدعلی وکیلی نمایندگان مجلس دهم و مدیران روزنامه‌های اعتماد و ابتکار نیز به عنوان دو تن از افرادی یاد می‌شود که مدافع شهرداری عارف هستند. با وجود این گفته می‌شود فراکسیون سمنفره حزب اعتماد ملی در شورای شهر پنجم چندان موافق دوستان خود در مجلس دهم نیستند. دو حزب دیگر اصلاح‌طلب؛ حزب اتحاد ملت ایران‌اسلامی و حزب کارگزاران سازندگی ایران اما بر فهرستی سمنفره تأکید دارند؛ محمود جنتی، محمدعلی نجفی و سیدحسین مرعشی. علی شکوری‌راد دبیر کل حزب اتحاد ملت هفته

گذشته در گفت‌وگویی با روزنامه اعتماد گفته بود برخلاف شایعات منتشرشده این حزب تنها از نامزدی جنتی دفاع نمی‌کند و مرعشی و نجفی را به همان اندازه واجدصلاحیت می‌داند و آنان را نامزد خود تلقی می‌کند.

شنیده‌های خبرنگار سازندگی حاکی از آن است که پس از مخالفت با نامزدی محسن هاشمی برای شهرداری تهران از سوی حزب اتحاد ملت، فراکسیون نزدیک به این حزب در شورای شهر (که بزرگ‌ترین فراکسیون هم هست) با همراهی دیگر اعضا مصوبه‌ای تنظیم کرد که براساس آن هیچ‌یک از اعضای شورای شهر تهران تا پایان دوره‌ی این شورا برای هیچ مسئولیتی چه در دولت چه در مجلس و چه در شهرداری حق استعفا ندارند و با استعفاي آنان مخالفت می‌شود. طبق قانون خروج از شورای شهر موکول به موافقت اکثریت این شورااست و با توجه به تجربه تلخ استعفاي افرادی مانندعبدالله نوری از شورای اول تهران که منجر به پاره شدن شیرازه‌ی اتحاد اصلاح‌طلبان در آن شورا شد؛ مصوبه‌ی شورای پنجم تهران قابل‌پیش‌بینی بود. خبرنگار سازندگی اما مطلع شده است که اخیراً در عالی‌ترین نهاد تصمیم‌سازی اصلاح‌طلبان (که به ریاست رئیس دولت اصلاحات و با حضور رجایی مانند محمدرضا عارف، عبدالله نوری، سیدهادی خامنه‌ای، سیدمحمد موسوی‌خوئینی‌ها، مصطفی معین، محمدرضا خاتمی، سیدحسین مرعشی و... برگزار می‌شود) عبدالله نوری با استدلال از شهرداری سیدحسین مرعشی حمایت کرده و خواستار اجماع اصلاح‌طلبان برسر او شده است. شنیده‌های ما حاکی از آن است که حجت‌الاسلام نوری به یک نظرخواهی میان استانداران دولتهایی که در آن مسئولیت داشته اشاره کرده که در آن مرعشی با رای بالایی به عنوان کارآمدترین استاندار برگزیده شده بود. حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالله نوری در دولت‌های اول آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی و حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی وزیر کشور بوده است که به گفته بسیاری از تحلیلگران، استانداران راست و چپ بسیاری در این ادوار در وزارت کشور و دولت بوده‌اند.



هفته‌نامه سازندگی خبر می‌دهد

حمایت عبدالله نوری از مرعشی برای شهرداری تهران

حزب اتحاد ملت ایران اسلامی نیز در کنار محمود جنتی از محمدعلی نجفی و سیدحسین مرعشی به عنوان نامزدهای خود برای شهرداری تهران نام برد

خود برای شهرداری را موکول به اجماع همه اصلاح‌طلبان کرده است. با وجود حمایت یکپارچه حزب کارگزاران سازندگی ایران، مرعشی معتقد است نامزد اصلاح‌طلبان برای شهرداری تهران باید با ائتلاف‌های فراحزبی و با رای و تصمیم تک‌تک اعضای شورای شهر تهران انتخاب شود. مرعشی تاکنون در همه جلسات از ترویج نامزدی خود شهرداری تهران سر باز زده است و از افرادی مانند محمدعلی نجفی و قبل از آن محسن هاشمی برای این کار نام می‌برد اما با تأکید دو حزب کارگزاران سازندگی و اتحاد ملت پذیرفته است که نامزدی احتمالی را رد نکند. از محافل نزدیک به دولت خبر می‌رسد پس از کهرنگ شدن نامزدی عباس آخوندی اکنون از «هونسان» مدیر سازمان منطقه آزاد کیش به عنوان نامزد شهرداری تهران یاد می‌شود و محمدعلی نجفی نیز این نامزدی احتمالی را تأیید کرده است اما آگاهان معتقدند بدون شک حزب اتحاد ملت با نامزدی مونسان موافق نیست.

در محافل نزدیک به شورای شهر از محمد ستاری‌فر رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در دولت خاتمی هم به عنوان دیگر نامزد شهرداری تهران یاد می‌شود. ستاری‌فر اقتصاددانی نهاد گراست که مورد احترام احزاب اصلاح‌طلب است. پیش از این نیز از ارد کانلیان دیگر شخصیت علمی اصلاح‌طلب هم برای نامزدی شورای شهر از سوی برخی چهره‌های حزب اتحاد ملت و نیز یاران دکتر محمدرضا عارف نام برده می‌شد که در هفته گذشته کم‌رنگ شد.

در هفته گذشته البته برخی تحریب‌ها علیه سیدحسین مرعشی از سوی حامیان نامزدهای دیگر صورت گرفت که مهم‌ترین آنها عدم موافقت نظام با نامزدی مرعشی بود. این در حالی است که مرعشی هیچ منع قانونی برای فعالیت اجرایی در درون نظام جمهوری اسلامی ایران ندارد و از نظر سیاسی هم در سطح سران کشوری و لشکری موافقان بسیاری دارد و برای حل بسیاری از مشکلات روابط میان قوا و نیروهای سیاسی کشور فعال است؛ از جمله پی‌گیری دیدارهای فراکسیون حامی دولت در مجلس با رئیس‌جمهور تاکنون از طریق او

صاحب امتیاز: حزب کارگزاران سازندگی ایران
رئیس شورای سیاست‌گذاری: سید حسین مرعشی
مدیر مسئول: سید افضل موسوی
سردبیر: محمد قوچانی
دستیار سردبیر: اکبر منجیبی

نفسانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه‌عبدالله انصاری، خیابان چهاردهم، کوچه زروان پلاک ۱۴، واحد ۴ تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ شماره: ۲۶۷۰۱۰۵۱
سازمان آگهی‌ها: مجید حسن‌زاده تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ همراه: ۰۹۱۹۳۴۶۳۲۵۸
چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۲۴۸۹۳۳۰ توزیع: نشر گستر تلفن: ۶۱۹۳۳۳۳۳

● جملات راهبردی



سردار عزیز جعفری، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی: من با صدای بلند می‌گویم سپاه هم به دنبال صلح است اما صلح تنها در صورتی محقق می‌شود و پایدار می‌ماند که دشمنان از شروع جنگ با ما در هراس باشند و از عواقب آن بترسند. صلح با مذاکره صرف به دست نمی‌آید... معنای جهاد کبیر عدم اعتماد به دشمن و عدم تبعیت از دشمنان است. معنای آن عدم مذاکره نیست؛ برخی می‌خواهند بگویند ما کلاً با تعامل با جهان مخالف و در پی جنگیم. «سخنرانی در مراسم معرفی فرمانده جدید سپاه محمد رسول‌الله تهران بزرگ ۱۳ تیر ۹۶»



ابراهیم اصغرزاده، سیاستمدار اصلاح‌طلب: حسن روحانی دیگر (یک) شیخ اصولگرا نیست. او اینک سیاستمداری ملی، میهن‌پرست و اصلاح‌طلب است که به کشور و اصلاح‌طلبان آبرو می‌بخشد. «گفت‌وگو با مجله‌ی هفتگی صدا، شماره ۱۱۹»

غلامحسین کرباسچی، دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی ایران: زمانی که همه اعضای شورای شهر از یک طیف سیاسی هستند، طبیعی است که خروج یک نفر از اعضا مشکل خاصی را به وجود نمی‌آورد. ضمن این که نفر نخست علی‌البدل هم نماینده یک طیف و یک جریان فکری است که در این شهر زندگی می‌کنند ولو در اقلیت. چه ایرادی دارد نماینده آنها هم در شورا حضور داشته باشد؟ مگر دموکراسی حاکمیت اکثریت نیست با حفظ حقوق اقلیت؟



بیژن زنگنه، وزیر نفت: مسئله‌ای که حدود ۱۶۰ تا ۱۷۰ سال است گرفتار آن هستیم دعوای روس و انگلیس در ایران است... پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شرق و غرب مطرح شد. پس از دعوای روس و انگلیس مارکسیسم آمد و از دهه‌ی پنجاه مارکسیسم اسلامی به ایران وارد شد و بر تفکر مسلمانان تأثیر عمیقی بر جا گذاشت و بی‌شک تعیین‌کننده‌ترین و اثرگذارترین حتی بیش از تفکرات علوی و فاطمی بوده است. شخصاً هم همیشه سعی می‌کنم آثار مارکسیسم اسلامی را از ذهن خود پاک کنم اما نمی‌شود... واقعاً باید ببینیم منافع ملی ما چیست؟... این حرف‌ها که در جهان چه کسی دوست ما است یا فلان کشور برادر ماست یعنی چه؟ به طور کلی برادر، دوست و رفیق همه در برابر منافع ملی تعریف می‌شوند... هیچ چیزی در رابطه‌های مادی زندگی و حوزه حکومتی مقدس نیست. «سخنرانی در مراسم اکران خصوصی مستند نامه‌های یک جاسوس فتی» ساخته مهدی افشارنیک»

